

وزارت اطلاعات به مطربها هم رحم نمی کند



مجله رنگارنگ فروشی است ولی

در صورت خرید از مراکز ایرانی مجله رنگارنگ
را به صورت هدیه دریافت خواهید کرد

آخرین دیدار هادی و صمد در لندن



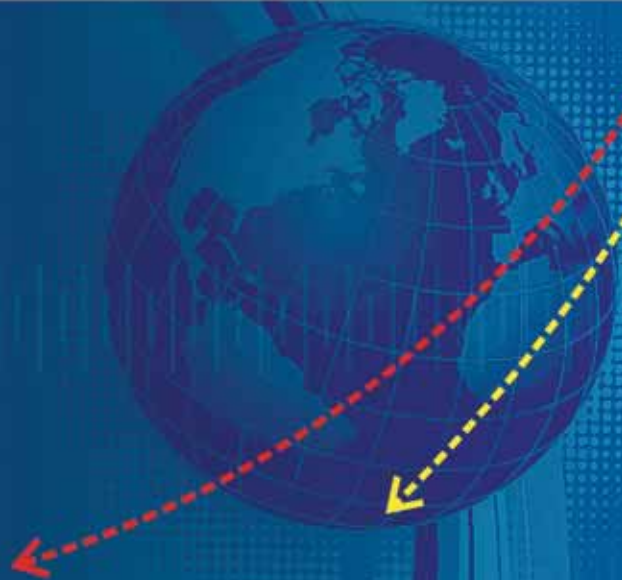
دکتر مسعود عطائی پزشکی حاذق و
هنرمندی توانمند



AEROPLAN® Cöln

اژانس بزرگ مسافرتی ایرو پلان کلن

سفر به ایران
و سایر نقاط جهان
با معتبر ترین خطوط هوایی
با مناسب ترین قیمتها
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۲	آقای کامران خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۴	خانم خسروی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۵	آقای پرویز خطیبی	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۵۳	خانم بخشی
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۲	آقای یوسف همایون	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۶	خانم شیلان
۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۱	آقای منوچهر خزد و زیان	۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۸	خانم چالاک
		۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۷	خانم پور ختایی

دورتموند :

۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۸	خانم عنصری
۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۹	خانم جنتیان

فرودگاه کلن و بن :

۰۲۲۰۳ - ۴۰ ۵۹ ۴۰	خانم نقاش - خانم دانش
------------------	-----------------------

AEROPLAN's Partner:

مسافرت با شرکتهای معنر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Mauritiussteinweg 116 - 50676 Köln

www.aeroplan.de

info@aeroplan.de

R F D G اینترنتیال ودینگ گالری

با بهترین طراحان لباس عروس از کشورهای انگلیس ، ایتالیا ، فرانسه ، اسپانیا ، بلژیک و آمریکا



Romantic
FASHION DESIGN GALLERY

مهری زمره دیان طراح زیباترین و شیک ترین لباسهای عروس



65 Margaret Street,
London W1W 8SP

T 0207 323 5584 F 0207 323 9697

www.rfdglondon.com



بهترین برنج باسماتی جهان برگزیده خانواده‌های ایرانی

SCHEHERAZADE

خوش طعم، خوش عطر، خوش پخت

شهرزاد

پاکیزه و بسته بندی شده تحت نظارت کارشناسان مواد غذایی در آلمان با استانداردهای بین المللی



Basmati Rice GmbH (Europe)

Tel: +49 (0)2151 - 510 560



مشاوره رایگان توسط دکتر عباس شیرافکن همه روزه از ساعت 2 تا 7 بعد از ظهر و شنبه ها در کلینیک لموژ واقع در کیلبرن

دکتر عباس شیرافکن:

حفظ سلامت زیبایی و آرایشی استانداردهای جهانی می خواهد



کلینیک های لموژ در لندن را می توان از پرمشتری ترین های این حرفه معرفی کرد. حضور دکتر عباس شیرافکن به عنوان مدیر این مجموعه و به همراه کادر حرفه ای همکاران او باعث شده است هر روزه دهها مشتری با مراجعه به کلینیک های لموژ از سروسهای درجه اول، بهداشتی و حرفه ای لموژ بهره مند شوند

دکتر شیرافکن در این رابطه می گوید: آنچه مسلم است بالاترین و مهمترین سرمایه هر انسانی حفظ سلامت و شادابی و زیبایی است و سپردن اعضای بدن به دست هرکس می تواند عارضه و خسارت جبران ناپذیری به دنبال داشته باشد. ما در کلینیک های لموژ تلاش کرده ایم امکانات و وسایل

مورد استفاده در امر زیبایی و بهداشت و آرایشی خود را با استانداردهای شناخته شده بین المللی هماهنگ سازیم و همچنین از کادری حرفه ای و دارای مدارک معتبر از آموزشگاههای شناخته شده استفاده نمائیم و سروسهایی براساس نیاز و خواسته مشتریان خود در اختیار آنان قرار دهیم همین دقت و وسواس ما باعث شده مشتریان بسیاری با اعتماد و اطمینان خاطر به ما مراجعه کنند و خوشحال و راضی باشند. در کلینیک های لموژ ما سعی کرده ایم کلیه سروسهای مورد نیاز مشتریان خود را در زیر یک سقف قرار دهیم تا آنان هرآنچه را نیاز دارند یکجا در اختیارشان باشد. از جمله سروسهای آرایشی و مدلهای مختلف مد، زیبایی، میکاپ، طرحهای ناخن، انواع تنوها با دستگاههای مدرن، بهداشتی و انواع وکس های (wax) زنانه و مردانه، sunbed با اشعه های مختلف برای هر بدنی که مناسب آن باشد.

کادر پزشکان و مشاورین ما با حضور دکتر ویلیامز، دکتر لورن و سایر بیوتراپیستهای با سابقه با ملاقات و راهنمایی مشتریان بهترین توصیه های زیبایی و بهداشتی را به آنان عرضه می کنند. دکتر عباس شیرافکن از شماره آینده مجله رنگارنگ جهت اطلاع بیشتر به مشتریان خود و همچنین خوانندگان مجله رنگارنگ بخشی به اطلاع رسانی و توصیه های مورد استفاده عموم از بهداشت، زیبایی و آرایش اختصاص می دهند.

**Alexander Laser .IPL
.N Lite .Nd:YAG laser .LPG**



Special Offer

Waxing

Legs Full £15

Brazilian £15

کلینیک زیبایی دکتر عباس شیرافکن، دکتر ویلیامز و دکتر لورن و بیوتراپیستهای با سابقه

۱- لیزر برای از بین بردن مو:

صورت از 45£ - زیر بغل از 35£ - چانه از 20£

بالای لب از 20£ - بیکنی از 45£ - پا از 99£

پشت گردن از 30£ - گونه ها از 30£

۲- تزریق بتاکس در ناحیه پیشانی و اطراف چشم ، اطراف

دهان و کنار بینی برای از بین بردن چروک از 270£ به بالا

بزرگ کردن لب 250£

۳- از بین بردن مویرگهای قرمز 35£ - لایه برداری پوست

صورت ، جوان کردن پوست 35£

۴- تمیز کردن صورت از 16£ الی 50£

کلیه درمانهای زیبایی الکترولیز

۵- لایه برداری پوست صورت 35£

۶- Contact Lens, Fresh look رنگی برای ایرانیان 10£

۷- جدیدترین مدلهای آرایش و رنگ مو

و آرایش عروس پوت آپ

LEMOGE CLINIC

020 73724433 - 020 73720044 (شعبه اصلی)

191 Kilburn High Road London NW6 7HY (near Bingo)

Mon-Fri 9:30 - 7 Sat 9-6 / Sun 10-5:30

شعبه جدید:

0207 625 60 60 - 0207 625 50 00

325 Kilburn High Road London NW6 7PY

Anjoman انجمن

Be younger and happier



With nuts



محصولات انجمن دارنده
ISO 9012

CERTIFICATE OF REGISTRATION
F.D.A

محصولات انجمن انتخابی مطمئن برای سلیقه ایرانی

www.anjomanfoods.com

Unit 14, Premier Park, Park Royal, London NW10 7NZ

Tel: 020 8961 9999 Fax: 020 8961 9339

No 109.1 Golestan 2, Farhzad Blvd, Shahrak Garb Tehran, Iran

Tel: +98 21 220 81325 Fax: +98 21 220 72413

پول ؟!

حرف اول:

مشکلات طاقت فرسا و غیرطبیعی برای یک هدف



محمود سرابی

و قیمت‌های غیرطبیعی آگهی‌ها در آن نشریات باعث بهم خوردن تعادل تجاری در بازار مسموم فعلی شده است

ولی با تمام این مشکلات و فشارهای طاقت فرسا همان هدف ارزشمند و مقدس ملی ما را سر پا نگهداشته و کماکان صفحات مجله رنگارنگ تابلوی هویت ملی و میهنی ایرانیان است و در ۲۲ سال هرگز از این هدف مقدس دور نشده‌ایم و مصمم‌تر از همیشه بر تعهدات و مسئولیت‌های خود وفادار مانده‌ایم و حفظ منافع ملی کشورمان مهمترین هدف ماست در این راه هم تنها امیدمان به کسانی است که ما را حمایت می‌کنند تا رنگارنگ با همه مشکلات به راه خود ادامه دهد و با این هدف رژیم که با چنین طرح‌هایی می‌خواهد نشریات مستقل و ملی را به انزوای تعطیلی بکشد عملی نشود و فضای خارج از کشور بیش از این در دست عوامل بی‌هویت قرار نگیرد.

برقرار و پیروز باشید.

انحراف کشاندند و با انتشار نشریاتی مجانی و چاپ آگهی‌هایی با قیمت‌های ناچیز و کانال‌های تصویری با ارائه برنامه‌هایی مبتذل و شعارهایی ضدایرانی که ما سیاسی نیستیم! تلاش در کم رنگ کردن هویت ایرانی مبارز می‌کنند.

مجله رنگارنگ با ۲۲ سال انتشار و به عنوان برترین نشریه ایرانیان در خارج از کشور در این بازار آشفته و حضور پول تزیینی رژیم به دیگران در مبارزه‌ای نابرابر و با مشکلاتی طاقت‌فرسا و غیرطبیعی تنها برای یک هدف تلاش می‌کند و آن اینکه رنگارنگ شناسنامه هویت ایرانیان تبعیدی، پناهنده و دور از ایران باشد و تنها کانال درآمد مجله که آگهی می‌باشد در بازاری نابرابر قرار گرفته است که هر شماره مجله با هزاران مشکل به چاپ می‌رسد که چنانچه بخواهم مشکلات را شرح دهم شاید برای خوانندگان مجله عجیب و غیرممکن به نظر برسد ولی هدف ملی و میهنی ما را وادار و مجبور به ادامه این تلاش می‌کند

تنها سرمایه و پشتوانه ما در این مبارزه نابرابر حمایت و پشتیبانی افرادی هستند که با آگهی‌های تجاری خود ما را همچنان در این آشفته بازار حفظ کرده‌اند. هرچند همگان به خوبی می‌دانند مجله رنگارنگ در بالاترین تیراژ و بیشترین خواننده و بهترین کیفیت حرف اول را در دنیای مطبوعات می‌زند ولی حضور پول نامریی در حمایت دیگران

پول حرف اول را در تمام داد و ستدهای زندگی انسان امروز می‌زند.

پول تعیین‌کننده بسیاری از روابط انسانی شده است و به نوعی نقش معیارسنج را بازی می‌کند. پول در شرایط کنونی فعالیت‌های تجاری، اجتماعی ایرانیان در خارج از کشور را برهم زده است.

اگر بخواهم موشکافانه‌تر به موضوع بپردازم فعالیت‌های نوشتاری، گفتاری و تصویری در خارج از کشور را «پول» به شکلی نامریی اداره می‌کند. در سه دهه گذشته چنانچه بخواهم طبقه‌بندی کنم و دو دهه اول را اختصاص به فعالیت کارگزارانی بدهم که در بازار رقابت با دیگر افراد بابضاعت تقریباً مشابه با هم تلاش می‌کردند و با درآمدهایی مشخص چرخهای فعالیت‌های خود اعم از نشریات، تلویزیون یا رادیو را می‌چرخاندند تا اینکه در ده سال اخیر به تدریج رژیم جمهوری ملایان با طرحها و ترفندهای مختلف به درون جامعه خارج از کشور رخنه کرد و از طریق زد و بندهای به ظاهر تجاری حامی و پشتیبان دهها رسانه تصویری و نوشتاری و گفتاری شد و «پول» تعیین‌کننده را به جیب افرادی سرازیر کرد که با دایر کردن کانال‌های تلویزیونی، نشریات، مجله و روزنامه و رادیو هجومی همه جانبه به حریم زندگی تبعیدی ایرانیان در خارج از کشور کردند و چون سیلی هویت ملی، میهنی و انسانی ایرانیان را از بین بردند و افکار عمومی جامعه را به

افزایش قیمت مجله به دلیل هزینه‌ها

چند سالی است که قیمت تکفروشی مجله رنگارنگ با توجه به بالارفتن هزینه‌های چاپ و دستمزدها تغییری نکرده است و پس از این مدت طولانی تنها مبلغ ۵۰ پنس یا سنت به تکفروشی مجله اضافه می‌گردد که مسلماً خوانندگان وفادار و همراهان همیشگی مجله رنگارنگ شرایط و موقعیت ما را نیز درک می‌کنند.

از همین شماره مجله رنگارنگ در اروپا ۲/۵۰ و در انگلستان ۲ پوند به خوانندگان عرضه می‌گردد ولی در صورت خرید از مراکز فروش

با سپاس و تشکر از هیاری و همکاری شما

مجله رنگارنگ را هدیه خواهید گرفت

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

www.ranagarang.co.uk

Email: ranagarang_London@hotmail.com

(زیر نظر شورای نویسندگان)

رنگارنگ هر ماه منتشر می‌شود

مدیر و سردبیر: محمود سرابی





در صورت خرید از این
فروشگاه مجله رنگارنگ را
هدیه خواهید گرفت

DISCOUNT HALAL FOOD CENTRE

ارایه بهترین و مرغوبترین اجناس ایرانی ، ترکی و مدیترانه ای



به فروشگاه ما سر بزنید با مقایسه قیمت‌های بی نظیر و خرید از ماحتما مشتری دائمی ما خواهید شد

مرغ و گوشت تازه و حلال ، میوه و سبزیجات تازه

49 Burnet Oak Broadway, Edgware Middlesex HA8 5JZ

Tel: 020 8205 6283 Fax: 020 8205 7404 Mobile: 077 1842 2144

خبرهای هنری



فاصله سی سال از همکاران گوگوش محسوب می‌شوند و حالا ایرج و مهرداد در تدارک تولد اولین آلبوم مشترک خود هستند تا نشان دهند گوگوش بدون اینان حرف تازه‌ای نخواهد داشت. یا گوگوش خواهد توانست بی یاران قدیم هم پای برجا بماند، هرچند گوگوش عادت‌ی دیرینه دارد که هرکس را نیمه راه رها می‌کند.

در عرصه رقابت‌های صنفی، علائم و اشارات به شکل خاص خود بیان می‌شود در دنیای هنر هم زبان خاص وجود دارد که کاربرد خود را عیان می‌کند. جنتی عطایی و مهرداد را می‌توان از همکاران گوگوش نامید که ایرج از نسل اول پاپ موزیک ماست و مهرداد در نیمه راه سالهای بعد از انقلاب پدیدار شده است. این دو به



آلدوش بازمانده نسلی طلایی

به ۵۰ سال از آن روزها می‌گذرد، همان سبک را حفظ کرده است. او می‌خواند و می‌نازد و این روزها در فرانسه گروهی دارد و بسیار هم موفق است. البته در میان فرانسویان! چون آلدوش همه گاه سبکی اروپایی پسند داشته است و حرفه‌ای و آگاه در صحنه برنامه اجرا می‌کند. به هر حال آلدوش بازمانده نسلی طلایی از دوران آغازین پاپ موزیک در ایران است.

حدود چهل و چهار و پنج سال پیش نسلی در ایران به صحنه آمد که فصل تازه‌ای را در میان جوانان آن سالها گشود و پاپ موزیک به پیشقراولی فرهاد، فرامرز پارسی، ... آلدوش و کمی جلوتر ابی، داریوش و شهرام و شهبال شب پره به میدان آمدند. آلدوش از همان سالها سبک و سیاق انحصاری خود را داشت و هنوز که نزدیک



راستین به یاد هاید

راستین خواننده جوان و خوش صدا ترانه‌ای به نام «ساقی» را به یاد هاید خوانده است. راستین از جمله خوانندگانی است که دارای سبک خاص خودش است و رعایت تعهدات و مسئولیتهای یک هنرمند را هم به خوبی رعایت می‌کند. اردلان سرفراز شعر و فرید زلاند آهنگساز این ترانه هستند.

پرچم شیر و خورشید
ایران نشان از
هویت ملی ماست



هدیه ای افتخار آمیز از مشروطه خواهان ایران (فرانکفورت) **oik**

به هموطنان عزیز در سرتاسر اروپا

نقشه ایران بصورت سنجاقی به سینه و پرچم ایران هدیه می شود (این پرچمها در دو سایز رومیزی و بزرگ در ابعاد 150 x 90 می باشد) چنانچه مایل به دریافت این هدایا هستید تقاضای خود را به آدرس زیر ارسال نمایید (مبلغ ۱۰ یورو جهت هزینه پست به آدرس خودتان با تقاضا ارسال نمایید)

OIK

64 Hamburger Allee 60486 Frankfurt - Germany

Tel: +49 179 49 61099

گوگوش زنی برای تمام فصول!



فائقه آتشین یا خانم گوگوش بیش از ۵۰ سال است در صحنه هنری ایران حضور دارد و در کنایه‌ها بازیگری و خوانندگیش یک هاله همیشگی با او همراه بوده است. بیش از ۵۰ سال گوگوش همه گاه با خود مسئله و حاشیه داشته و در تمام این سالها نقش مظلوم، بازنده، فریب خورده، و مورد سوءاستفاده قرار گرفته را بازی کرده است. با قاطعیت می‌توان گفت طی ۲۵ سال گذشته و تا قبل از خروج او از ایران هیچ رسانه‌ای به اندازه مجله و تلویزیون رنگارنگ در لندن درباره گوگوش مطلب و برنامه تهیه و پخش نکرد زیرا اعتقاد داشتیم گوگوش در ایران مورد ظلم و ستم حکومت ضدبشری آخوندی قرار داشته و گوگوش هم مانند هرانسانی حق طبیعی و حقیقی و حقوقی داشت که بتواند آزادانه زندگی کند و تصمیم بگیرد ولی رژیم ملایان زبان انسانی سرش نمی‌شود و تنها صدای دلخواه و انتخاب شده خود را می‌شنود.

تا اینکه چهره اطلاعاتی-هنری رژیم یعنی مسعود کیمیایی و فردی سپاهی-اطلاعاتی به نام منوچهر خوش زبان از سوی رژیم ماموریت یافتند تا در انحراف افکار عمومی ایرانیان در خارج از کشور و در بحبویه حوادث ۱۸ تیردهه گذشته از گوگوش به عنوان یک حربه کارساز تبلیغاتی استفاده کنند و فائقه خانوم آتشین به همراه مسعود کیمیایی در نقش شوهر و منوچهر خوش زبان در نقش مدیر هنری راهی خارج از ایران شدند.

گوگوش این بار در قالب یک بازی کثیف ضد ملی و میهنی به بازیگری پرداخت و در آن روزها که خیزش ملی جوانان ایران در اوج بود و ۱۸ تیر حماسه بزرگ را به رخ جهانیان کشیده بودند و هزاران جوان در برابر رژیم و حکومتی که به اصطلاح رئیس جمهورش محمد خاتمی بود قهقلم کرده بودند و بسیاری جان خود را از دست دادند و خانواده‌های بیشماري داغدار شدند و باعث و بانی همه مصیبت‌ها و فاجعه‌ها محمد خاتمی و حکومت آخوندی بود، گوگوش آمد تا دهان کجی به ملت ایران کند و ادعا کند سالها در ایران منتظر چنین روزی بوده که بتواند آزادانه و دلخواه به خارج بیاید و همه امتیازات این سفر خود را به جیب رژیم و حکومت خاتمی ریخت!

از آن تاریخ بیش از ده سال می‌گذرد و طی این سالها گوگوش با داس بی‌رحمی همه عاطفه‌ها و محبت‌های مردم ساده دل را درو کرد. بلیطهای کسرتش را چندین برابر از گرانترین کسرتها گذاشت و با بازیهای عاطفی با مردم سرشان را کلاه گذاشت. هر بار در صحنه سوژه‌ای را ساخته و پرداخته کرد که گریه کند و اشک بریزد و با احساسات مردم بازی کند و طی این سالها هنوز مشغول اجرای نقشی است که قبل از آمدن به او دیده شده بوده است.

بی حساب و کتاب نیست که گوگوش در این شرایط حیاتی ملت ایران باز هم بازی می‌کند و برای عوامفریبی سبزی می‌شود ولی از جنس اکبر گنجی‌ها! و می‌رود در کنار بچه گرگهای حکومتی قرار می‌گیرد و با آنان همراه می‌شود ولی در صحنه برای ندا اشک می‌ریزد!؟ اگر ندا قربانی رژیم است؟ پس چگونه است که گوگوش ادعا دارد رژیم اصلاح شده تا جایی که امثال گوگوش می‌توانند در پناه قانون حکومت اسلامی مجوز کار و اجازه سفر پیدا کنند!؟ گوگوش می‌توانست اسطوره‌ای در تاریخ هنری ایران باشد ولی عاملی شد در جهت تقویت حکومتی ضد ایرانی که تنها می‌توان با تاسف گفت اوزنی است برای تمام فصول!

قنادی و خشکبار بهار و سوپر مارکت زمان

بازارچه ای در قلب کنزینگتون

آجیل، تازه ترین سبزیجات و میوه های ایرانی

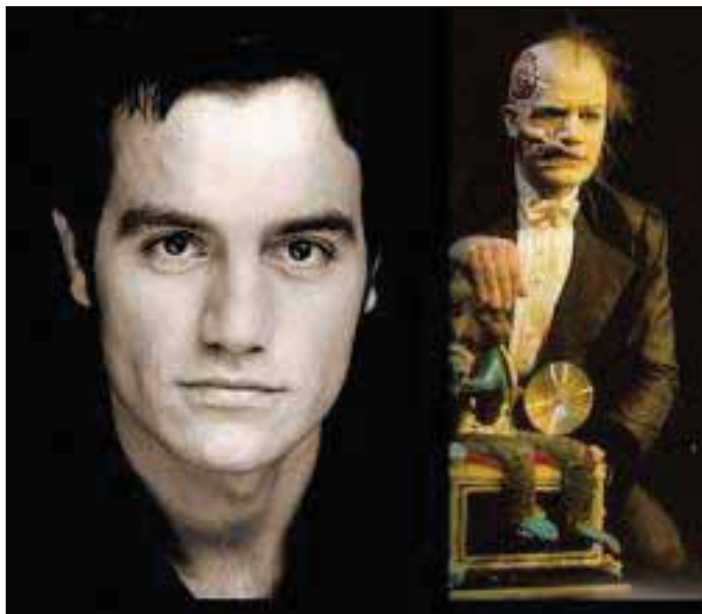
گوشت و مرغ حلال

ویدیو کلاب زمان بهترین کاست ، سی دی و ویدیوهای ایرانی را با تخفیف ویژه در اختیار شما قرار می دهد.



020 7603 8909 347Kensington High St. W8

یک ایرانی در بزرگترین نمایش موزیکال جهان



رامین کریملو هنرمند ایرانی ساکن کانادا در نمایش موزیکال «عشق هرگز نمی میرد» در پی آیند «فانتوم اوپرا» به صحنه رفت و با صدای استثنائی و زیبا به خواندن و بازی کردن پرداخت. این نمایش که در لندن به صحنه رفت باعث تحسین و اعجاب جامعه هنری انگلستان و مردم شد و همگان با تمجید و تشویق بی سابقه ای از رامین کریم لو به عنوان صدایی آسمانی یاد کردند. مایکل کین هنرمند بزرگ انگلستان نیز پس از اجرا زیبای او به روی صحنه رفت و رامین را تحسین کرد.

افشین

و فریاد مرگ بر دیکتاتور

افشین در کنسرت های اخیر خود در صحنه به احترام جان باختگان راه آزادی ایران حرفهایی را بیان کرد که نشانگر هویت انسانی و ایرانی او بود. و تصویری از یک هنرمند مسئول در برابر یک حکومت دیکتاتور را به نمایش گذارد. افشین در هر کنسرت با فریاد مرگ بر دیکتاتور سالنهای پرجمعیت را به لرزه درآورده و در پایان هر شعار اعلام می کرد امیدوار است این فریادها به گوش احمدی نژاد و همه حکومتگران جنایتکار در ایران برسد.



علی ترشیزی

هنرمند متعهد و مسئول



علی ترشیزی از جمله هنرمندان صاحب سبک در نواختن ضرب و تمپو می باشد. او سالیان زیادی را با اساتید و بزرگان هنر موسیقی ایرانی گذرانده و اکنون از استادان سرشناس این رشته شناخته می گردد. علی ترشیزی در آشفته بازار هنری خارج از کشور همیشه سعی کرده است که به خاطر پول در هر برنامه و یا مراسمی حاضر نگردد و پایبند اصول اخلاقی، حرفه ای و ملی، میهنی خود می باشد. علی ترشیزی را می توان از اندک هنرمندان متعهد و مسئول در خارج از کشور نام برد که حاضر نیست نان را به هر قیمتی به سفره خود ببرد.

خدمات ارزی و بازرگانی راوندی

RAVANDI TRADE & FINANCE CO. Ltd

نامی مطمئن و آشنا

دفتر مرکزی لندن:

Tel: 020 - 7499 5455

Fax: 020 - 7629 2974

Oxford Street, 24 North Audley St
London W1K 6WD

Under New Licence No. 12113380

e-mail: jravandi@btconnect.com

دوبی:

Tel: (9714) - 22 72 765

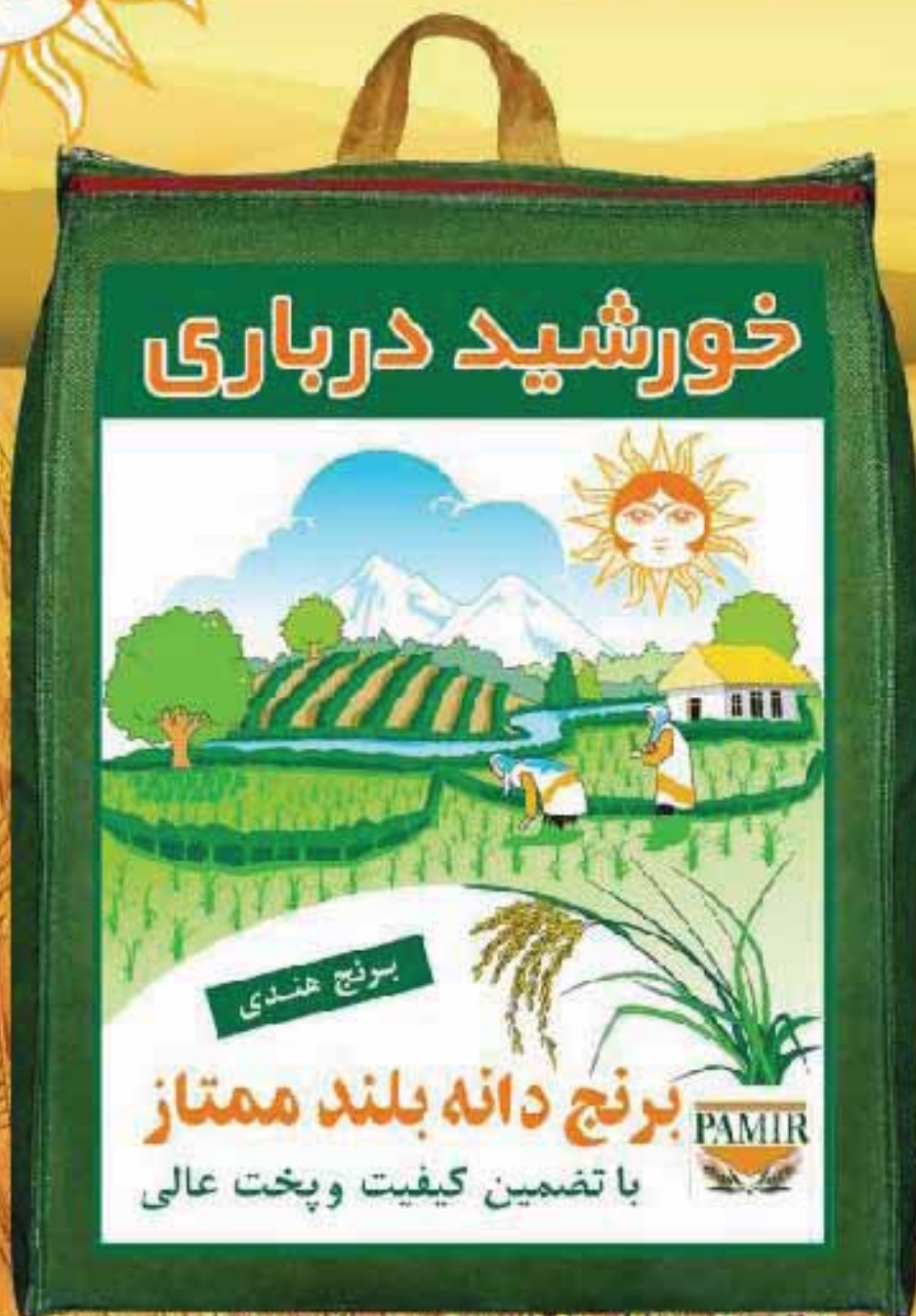
Fax: (9714) - 22 77 920

email: ravandi@emirates.net.ae



طلوعی دیگر!

برنج دانه بلند خورشید درباری



با عطر دل انگیز، طعم بی نظیر و پخت باور نکردنی
ایده آل خانواده‌های ایرانی

PAMIR Import & Export
www.pamir-food.de





فروشگاه دجله

بازارچه کاملی با انواع محصولات خاورمیانه

با قیمتهایی غیر قابل رقابت

در قلب منطقه فینچلی لندن

**Turkish, Greek, Iranian,
Middle Eastern Food
Fresh Daily Halal Meat
Fruit & Vegetables**

در صورت خرید از این فروشگاه
مجله رنگارنگ را هدیه خواهید گرفت

نمونه قیمتهای ویژه محصولات

Bevelini روغن زیتون £2.69 each 2 for £4.99

انواع کنسرو انجمن £1.39 each 2 for £2.59

Cypressa روغن زیتون £15.99 each 5Ltr (extra Virgin)

خرمای ایران £2.39 each

برنج تیلدا ۵ کیلویی £9.99

برنج تیلدا ۱۰ کیلویی £18.99

Bineli پاستا £0.39 each 3 for £1.00

Tel: 020 8349 3414

**151-153 Ballards Lane
Finchley Central N3 1LJ**





فریدون فرخزاد مردی که از نو او را باید شناخت

قسمت چهارم

مرگ آن نیست که در گور سیاه دفن شوم
مرگ آنست که از قلب تو و خاطر تو محو شوم

شهرت فریدون فرخزاد در سال های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ به اوج خود رسید و حالا همه او را می شناختند و به عنوان معروفترین هنرمند ایرانی، پولسازترین آنها نیز بود.

پس از آن این شهرت تا سال ۱۳۵۵ به تدریج و به آهستگی رو به کاهش گذاشت که دلیل عمده آن زیاد شدن تعداد دیگر شوهای تلویزیونی و قطع برنامه های رادیویی او بود که از نتایج کار همان دشمنان دیرین به شمار می رفت، از آن به بعد هم با سرعت بیشتری رو به افول گذاشت و از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱ که خانه نشین شد دیگر به ندرت خبری از او شنیده می شد. تا این که از سال ۱۳۶۴ او با سبک و سیاقی به کلی متفاوت و این بار در صحنه بین المللی ظاهر گردید. ناگفته نماند که او هم همانند اکثر هنرمندان دیگر در سال ۱۳۵۸ بارها به دادگاه انقلاب در اوین احضار شد.

۱) در مورد حمید شب خیز باید بگویم علی رغم تمام تظاهر و اظهاراتش به دوستی بین فریدون فرخزاد و او، پرونده و عملکرد کامل این شخص بر علیه فریدون فرخزاد به طور کامل با اسناد و مدارک و تاریخ ها و مکان ها برای روز موعود نزد ما موجود است و من متاسفم از این همه دورویی او که حتی از مرگ کسی مثل فریدون فرخزاد هم به در جهت منافع مادی خودش سوء استفاده می کند).

فریدون فرخزاد همیشه عاشق ایفای نقش در یک فیلم سینمایی با ژانر عشقی بود و به سینما با دید صحنه ای برتر از تلویزیون نگاه می کرد که مخاطبین خاص خودش را دارد. او می دانست تماشاگران سینما طیف متفاوتی

از تماشاگران تلویزیون را تشکیل می دهند و شاید نقطه اشتراک آنها با توجه به تعداد اندک خانه هایی که تلویزیون در آنها وجود دارد (در آن زمان) بسیار اندک باشد و الزاماً موفقیت در یکی از آنها نمی تواند ضمانتی برای موفقیت در دیگری باشد. او از اولین روز هایی که میخک نقره ای اش با استقبال عمومی مردم و رسانه ها و دوائر ذریط دولتی رو به رو شد به این فکر افتاد که به سینما وارد شود و در این زمینه هم بخت خود را بیازماید، ولی متاسفانه نه زمان و نه عوامل فیلم را درست انتخاب نکرد زیرا تجربه آن را نداشت و فقط با اتکاء به شهرت خود قدم در این راه پر پیچ و خم، گران قیمت و پر دردسر گذاشت که علی رغم کوشش های بسیار آقای اسماعیل ریاحی کارگردان آن، دل های بی آرام نتوانست به موفقیتی دست یابد.

فریدون به هنگام آغاز ساخت دل های بی آرام یعنی زمستان ۱۳۴۹ نه خودش و نه هیچ کس دیگری فکر نمی کرد که این تجربه به شکستی بزرگ منتهی شود، بلکه همه فکر می کردیم این آغاز موفقیت آمیزی برای فیلم های بعدی او می باشد. البته باید اذعان داشت که او خودش در این شکست هیچ نقشی نداشت و اگر فیلم با تبلیغات زیادی که برایش شد، هزینه خودش را به سختی در آورد باز هم مرهون وجود او در آن فیلم بود و در غیر این صورت دل های بی آرام با شکستی به مراتب سنگین تر رو به رو می شد. عوامل شکست دل های بی آرام را می توان چنین بر شمرد:

۱- سینما بروهای فیلمفارسی آن زمان عمدتاً آقایان بودند که بنا بدلایلی که در شماره های قبل به آنها اشاره شد نه تنها علاقه ای به فریدون فرخزاد نداشتند بلکه حس رقابت، عداوت، بدبینی، حسادت و... نیز نسبت به او داشتند و لذا اگر سی ریال هم دستی به آنها داده می شد باز هم به دیدن آن فیلم نمی رفتند.

۲- طبق قراردادی که با شرکت یلدیز فیلم ترکیه بسته شده بود و عکس رنگی که آنها ارسال نموده بودند قرار بر این بود که خانمی به نام امل ساین (در آن زمان هنوز امل ساین به ایران نیامده بود و هیچ آشنایی بین فریدون و او وجود نداشت) که هم از نظر زیبایی و هم قد و قواره و هم تطبیق تیپیک بودن نقش سینمایی مقابل فریدون به عنوان نقش اول زن فیلم و فتورنیک بودن داشت به طهران آمده در این فیلم نقش آفرینی کند، زیرا قرار بود این فیلم به طور همزمان در ایران و ترکیه اکران شود. ولی وقتی به مهرآباد رفتیم با کمال تعجب دیدیم که به جای امل ساین خانمی به نام سحر که از نظر ظاهر هیچ سختی با فریدون نداشت زیرا هم کوتاه بود و هم صورت سردی داشت و هم اصولاً هنرپیشه نبود و این می رفت تا به اصطلاح اولین کار سینمایی او شود و از طرفی بقول سینمایی ها "نمی توانست حس بگیرد" را فرستاده بودند! تلفن هایی به عنوان اعتراض به "یلدیز فیلم" شد ولی از آنجایی که مبلغ قرارداد قبلاً برای آنها ارسال شده بود ترک ها زیر بار نرفتند و گفتند این خانم همان کسی است که عکسش را قبلاً فرستاده ایم و فقط موهایش را رنگ کرده! ما که دیدیم اعتراض فایده ای ندارد و وقت دارد از دست می رود و به زودی همین سحر هم باید به ترکیه برگردد. لذا با دو دلی فیلم برداری شروع شد. شروعی که تقریباً از ابتدا شکستش رقم خورده بود. ولی سحر به هر ترتیبی که بود و با قولی که مبنی بر اعمال حداکثر تلاشش برای موفقیت فیلم داد بالاخره همه را راضی کرد تا نقش اول زن این فیلم به او داده شود! ولی در عمل همه دیدیم که این کار از او بر نمی آید. یا به عبارتی تحت هیچ شرایطی نمی توانست سردی و یخ بودن چهره اش را بالخصوص در سکانس های عشقی و احساسی فیلم زایل نماید.

۳- داستان فیلم متناسب با ذوق و سلیقه سینما بروهای آن دوران نبود. زیرا تلفیقی از هیجان و سکس و کتک

کاری و سپس آرمیدن در کنار زیبا رویی که همه کوشش ها برای ربودن دل او بوده دیده نمی شد.

۴- فیلم اصولاً فاقد صحنه های رقص کاباره ای و س ک سی و "بی پروا" و از این قبیل که باعث فروش گیشه می شدند بود.

۵- اکران فیلم دقیقاً مصادف شد با نمایش فیلم "ایوانه" مرحوم نعمت الله آغاسی که در تاریخ ۱۳۵۰/۰۶/۲۴ اکران شد. دل های بی آرام در تاریخ ۱۳۵۰/۰۶/۲۵ به نمایش درآمد.

۶- فیلم ایوانه را هنرمندی هنرپیشگان نامداری مثل خانم لی لی و خانم سیمین غفاری پوشش می داد که هر کدام از این دو با توجه به زیبایی و مختصات خاصی که داشتند (ودارند) به تنهایی می توانست باعث فروش هر فیلمی شود، در صورتی که دل های بی آرام را سحر از ترکیه بازی می کرد که نه تنها کسی او را نمی شناخت بلکه از خصوصیات استثنایی خانم های لی لی و سیمین غفاری هم در او اثری دیده نمی شد!

۷- تمامی شانزده سینمای نمایش دهند دل های بی آرام در نزدیکی سینماهایی قرار داشتند که مشغول اکران فیلم ایوانه بودند. مثلاً سینما کاپری در ضلع شمال شرقی میدان ۲۴ اسفند (انقلاب فعلی) دل های بی آرام را نمایش می داد و سینما انیورسال در ضلع جنوب غربی همان میدان فیلم ایوانه را.

۸- نقش فریدون در دل های بی آرام تناسبی با کاراکتر و جذابیت ذاتی او نداشت. فریدون نقش مهندس معدنی را بازی می کرد (فرهاد) که به فاصله یک ساعت پس

از ورودش از آلمان به طهران عاشق نامزد برادرش نادر (ایرج قادری) می شود! آن هم زنی که هیچگونه فاکتورهای عشق و عاشقی در او دیده نمی شد.

۹- فیلم مملو بود از صحنه های خشن و تکراری حفاری



و خاکبرداری از معدن سنگ آهن و ماشین آلات مربوطه که با یک داستان عشقی که پایه فیلم بر مبنای آن استوار بود هیچگونه همخوانی نداشت.

۱۰- در لایراتوار برای چاپ فیلم از فیلتر زرد رنگی استفاده شد که باعث کاهش جذابیت آن شد و به اصطلاح دیگر

نقره ای نبود.

۱۱- سحر آن قدر سیگار می کشید که هر بار و برای هر سکانس باید همه منتظر تمام شدن سیگار کشیدن او می شدیم. این سیگار کشیدن او باعث شد بسیاری از صحنه هایی که احتیاج به تحرک و دودیدن داشت از فیلم حذف شوند. مثلاً در صحنه کنار دریا او باید سی قدم در کنار فریدون می دوید و ترانه باغ ستاره از فریدون هم روی آن سوار می شد که نتوانست و این صحنه چهار بار گرفته شد ولی هر بار بعد از چند قدم سحر می ایستاد و شروع به نفس زدن و سرفه می کرد. نهایتاً هم در مونتاژ فیلم از همین چند قدم استفاده شد (که البته در فیلم باز هم از فریدون جا می ماند) و مجبور شدند آنرا با حرکت آرام نمایش دهند تا طولانی تر به نظر آید و لذا ترانه هم به ناچار حذف شد.

۱۲- فیلم دارای هیچگونه پرسناژ کمدی نبود که از ارکان اصلی جذابیت همه فیلم فارسی های آن زمان بود.

به هر جهت روز دوم اکران بود که همه متوجه شکست سنگین فیلم شدیم و فیلمی که قرار بود حداقل دو هفته روی پرده شانزده سینما در طهران و سی سینما در شهرستان ها باشد و یک نسخه کامل آن هم به ترکیه برود می رفت تا علاوه بر شکست مادی باعث از بین رفتن اعتبار نام فرخزاد نامی که توسط پوران و فروغ فرخزاد تا به اینجا رسیده بود شود و بر کار تلویزیونی او هم اثر منفی بگذارد. ناگفته نماند که هم در تیتراژ فیلم و هم در تبلیغات مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی و "به زودی در این سینما" و آنونس فیلم و دیوار کوب های فیلم نام

قنادی رضا

نامی که می شناسید و ۲۵ سال به آن اطمینان دارید

کلیه مایحتاج خود را مانند هر سال با بهترین کیفیت و قیمت از سوپر قنادی رضا تهیه فرمایید



345 High Street
Kensington London

Tel: 020 7603 0924

سوپر دنا



کلیه مایحتاج یک خانواده ایرانی را زیر یک سقف گردآوری نموده است



SUPER DENA

Tel: 020 85 66 93 60

6 Ashbourne Parade (On Hanger Lane Roundabout) London, NW10

فریدون فرخزاد قبل از ایرج قادری و بسیار بزرگتر از آن قرار گرفت و این به خاطر شهرت بسیار فریدون در آن زمان بود.

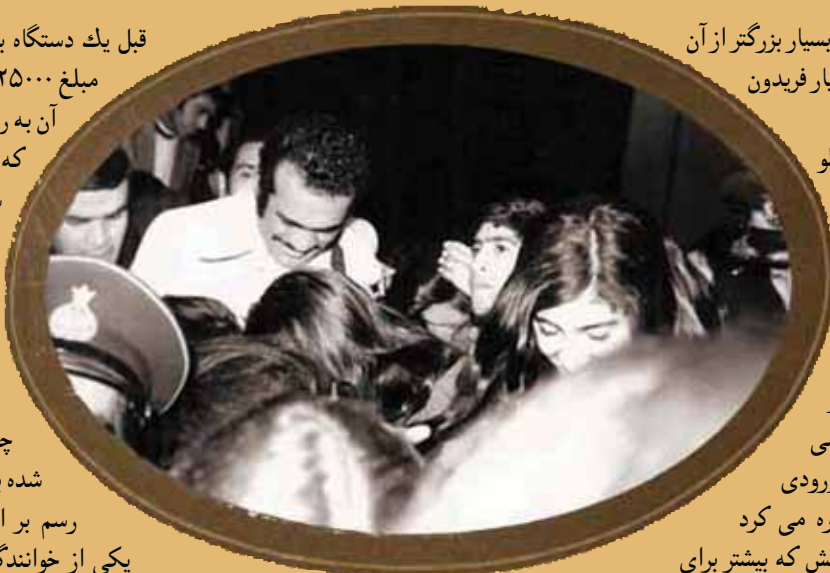
فریدون همه تلاش خودش را برای جلوگیری از شکست قطعی فیلم کرد. من جمله همان شب يك آگهی به روزنامه کیهان دادیم که فریدون فرخزاد در ساعت فلان و در سینما فلان به مدعوین خوش آمد خواهد گفت و به دنبال آن هر روز صبح در يك سینما و عصر به سینمایی دیگر می رفت و بدون احساس کسر شأن در ورودی درب سینما بلیط تماشاگران را پاره می کرد

و قبل از شروع فیلم برای دوستدارانش که بیشتر برای دیدن او آمده بودند تا تماشای فیلم عکس امضا می کرد یا با آنان عکس یادگاری می گرفت و نامه های آنها را قبول می کرد و به من می داد تا بعد سر فرصت به آنها جواب دهد.

این کار او که طبق معمول برای اولین بار در ایران اتفاق می افتاد باعث شد از روز سوم تعداد زیادی تماشاگر که اکثراً خانم ها بودند برای دیدن خود او و نه دل های بی آرام به سینما بیایند. حتی بعضی از آنها به جای يك بلیط ده یا بیست بلیط می خریدند و یکی یکی برای پاره کردن به فریدون می دادند. اما مشکل این بود که او در آن واحد نمی توانست در شانزده سینما حضور داشته باشد و فقط سالن سینمایی که او در آن بود پر می شد. ولی تمام اینها فقط توانست هزینه های فیلم و تبلیغات سنگین آن را جبران کند و نه چیزی بیشتر و همه عوامل فیلم مخصوصاً آقای ناتائیل زبولائی تهیه کننده فیلم به خاطر همین از فریدون سپاسگزار بودند.

فریدون فرخزاد در این فیلم سه ترانه می خواند که اولی بسیار شاد به نام باغ ستاره و دومی بسیار غمگین همراه با اشک واقعی فریدون در کنار ساحل به نام ساحل غم و سومی دو صدایی با صدای جادویی و بهشتی سرکار خانم عهدیه است. این شکست باعث شد که فریدون تا پایان عمر فقط يك بار دیگر پا به عرصه سینما بگذارد و آن در سال ۱۳۶۶ بود که در فیلم "عشق من وین" که مضمون مذهبی - سیاسی داشت و در آلمان فیلمبرداری می شد بازی کند.

اولین حقوق دریافتی فریدون از اجرای اولین شو میخک نقره ای در سال ۱۳۴۸ معادل ۱۵۰۰ تومان بود که این طور هزینه شد: ۴۸۰ تومان آن را يك انگشت پلاتین که شانزده برلیان اصل ممتاز روی آن سوار بود خرید که تا آخرین لحظه زندگی به انگشت انگشتی دست راستش بود و در تمامی عکس ها و فیلم هایی که از آن مرحوم به یادگار مانده دیده می شود و خیلی به ندرت آن را از دستش بیرون می آورد. ۵۰۰ تومان آن را هم در مغازه ای در خیابان شاه - جمهوری فعلی - اسباب بازی خریدیم که به سختی دريك وانت بار جا گرفتند و سه ساعت طول کشید تا آنها را کادو کردند و فریدون و من و راننده وانت آنها را به بیمارستان و مرکز نگهداری دولتی کودکان عقب افتاده در جاده قدیم شمیران - شریعتی فعلی - بردیم و فریدون شخصاً آنها را بین دختران و پسران بیمار آنجا



توزیع کرد و برای آنها خواند و آنها را در آغوش گرفت و اشک ریخت و در لحظه ای هم که نتوانست جلوی سرریز اشک هایش را بگیرد به من گفتك "كاش رستم هم اینجا بود". پرستاران که همدیگر را از طبقات دیگر خبر کرده بودند همراه با رئیس بیمارستان خانم دکتر شکوهی به سالی که فریدون بچه ها را (آنهايي را که قادر به راه رفتن بودند) در کنار تخت آنهايي که نمی توانستند راه بروند جمع کرده بود و داشت برای آنها مي خواند آمدند و ضمن تشکر گفتند که فیلمبردار وزارت بهداشتی در راه است و قریباً وارد می شود و خواهش کرد تا آمدن او بمانیم که فریدون قبول کرد. يك نسخه از آن فیلم که هنوز نزد من موجود است برای وزیر محترم وقت بهداشتی آقای دکتر خطیبی و سپس آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر و نهایتاً شخص شاه نمایش داده شد. بعدها به طور ضمنی شنیدیم که به هنگام نمایش این فیلم در دربار، والاحضرت اشرف پهلوی هم حضور داشتند که همین باب آشنایی بعدی ایشان با فریدون شد.

۱۲۸۰ تومان از ۱۵۰۰ تومان هم بابت اجاره خانه امیرآباد و آب و برق و تلفن پرداخت شد و باقیمانده ۲۲۰ تومان هم می بایستی مخارج خورد و خوراك و کرایه و غیره برای يك ماه آینده را پوشش می داد. ممکن است سؤال شود در يك ماه چهار شو اجرا می شد و لذا دریافتی فریدون به ۶۰۰۰ تومان می رسید پس بقیه آن در کجا هزینه می شد؟ جواب این است که ۲۰۰۰ تومان برای آب و رستم بابت کل مخارجشان ارسال می شد و ۲۵۰۰ تومان هم هزینه سرسام آور خرید و دوخت لباس برای فریدون بود زیرا می توان مسلماً ادعا کرد که فریدون شیک پوشترین هنرمند زمان خودش بود.

از مفاد قرار دادی که با تلویزیون ملی ایران بسته شده بود این بود که فریدون تا یکسال حق اجرای هیچگونه برنامه ای که در مقابل دریافت وجه باشد و یا به نحوی از معروفیتی که از طریق شو های تلویزیونی برایش بدست آمده باشد منع می شد و لذا با همین حقوق باید زندگی اش اداره می شد. البته بعد از شش ماه حقوق او به ۲۰۰۰ تومان برای اجرای هر شو افزایش یافت که وضع بهتر شد و توانست اتوموبیلی قسطی خریداری نماید.

تابستان ۱۳۵۰ اولین سالی بود که فریدون رسماً برای اجرای برنامه به اردوی تربیتی رامسر دعوت شد. ماه

قبل يك دستگاه بنز ۵۲۸۰ آخرین مدل سفید رنگ به مبلغ ۱۲۵۰۰۰ تومان البته قسطی خریده بود که با آن به رامسر رفتیم. ساعت سه بعد از ظهر بود که به آنجا رسیدیم. اردوی رامسر همه ساله برای دانش آموزان ممتاز درسی و یا هنری تمامی دبیرستان های کشور به عنوان قدردانی از مقام اولی آنها برگزار می شد که شامل تعداد ۲۰۰۰ نفر دختر و ۲۰۰۰ نفر پسر می شد که در دو قسمت جداگانه که در هر قسمت چادرهای مجهز هشت نفره ای برافراشته شده بود مستقر می شدند.

رسم بر این بود که برای شب های پنجشنبه یکی از خوانندگان مشهور را برای اجرای برنامه به اردو دعوت می کردند. اردو دارای آمفی تئاتری بود که گنجایش تمامی چهار هزار نفر مهمان را داشت و پسران در سمت راست و دختران در سمت چپ آن می نشستند. از طرف تلویزیون ملی ایران هم واحد سیار برای فیلم برداری مراسم می آمدند ولی چون پخش همزمان در آن موقع هنوز امکان پذیر نبود برنامه ضبط و چهارشنبه بعد ساعت ۱۶/۰۰ از تلویزیون پخش می شد. برای شرکت در این مراسم و اهدای جوایز هم غالباً وزیر و مدیر کل امور تربیتی آموزش و پرورش و استاندار مازندران و برخی دیگر از شخصیت های کشوری و لشکری حضور می یافتند و در ردیف اول می نشستند.

از درب اصلی اردو تا محلی که فریدون باید تا شب (شروع برنامه) در آنجا اقامت کند حدوداً چهار صد متر فاصله بود و از قبل هم اعلام شده بود که امشب فریدون فرخزاد مهمان اردو خواهند بود. من پشت فرمان بودم و فریدون هم کنار من نشسته بود که بلافاصله بعد از گذشتن از درب اصلی ناگهان دختران گرداگرد اتوموبیل را محاصره کردند و روی سقف و موتور و صندوق آن رفتند. با اینکه شیشه ها بالا بود و دربها قفل معذالك به شوق دیدن فریدون نمی گذاشتند حرکت کنیم. نگهبانان اردو که برای مقابله با این وضعیت آمادگی نداشتند تمام تلاش خودشان را به عمل آوردند تا ما توانستیم به آهستگی به جلوی ویلا برسیم و در آنجا هجوم به قدری شد که دیگر از دست آنها هم کاری بر نمی آمد. به عبارتی ما در ماشین و در هوای گرم کشته زنده ای شده بودیم. ناگهان یکی از نگهبانان بما گفت بی سیم زده ایم به ژاندارمری دارند می آیند و دقایقی بعد بیست نفر ژاندارم با چهار جیب روسی آمدند و دست هایشان را در هم حلقه کردند و دالائی به عرض يك نفر ساختند تا فریدون و من بتوانیم از طریق آن به ویلا برسیم.

این ژاندارم ها تا پایان برنامه یعنی ساعت يك بامداد روز بعد در آمفی تئاتر و تا هنگام خروج از محوطه ما را یاری کردند. سقف و درب موتور و صندوق عقب آن بنز آخرین مدل به حدی از هجوم دوستداران فریدون صدمه دیده بود که بعد از بازگشت، فریدون آن را به مبلغ ۸۰۰۰۰ تومان یعنی با ۴۵۰۰۰ تومان ضرر فروخت ولی ذره ای از آن پیش آمد ناراحت نبود و خبر آن به مجلات هم کشید.

بقیه در شماره آینده



We use Two cameras,
Professional Videographer
Professional Editing
Wedding Video
Events Video

Any Video Tape
to DVD or CD
Photo to CD or DVD
Documentary Production
Commercial Production

عکسبرداری و فیلمبرداری از مجالس جشن تولد و عروسی با کیفیت پخش تلویزیونی

تبدیل سیستم های مختلف ویدئویی به دی وی یا سی دی
جهت ساختن ویدئو تبلیغاتی یا ویدئو موزیک با ما تماس بگیرید
آمادگی دادن سرویس به هموطنان در سراسر انگلستان
جهت اطلاعات بیشتر با البرت تماس بگیرید

075 3370 7956

رستوران فانوس ۲

پاتوق ایرانیان خوش ذائقه



Faanoos II Persian Cuisine

472 Chiswick High Rd, London W4 5TT

020 8994 4217

سوپر تهران

شما می توانید شیرینیجات،
بستنی، فالوده ایرانی
خشکبار، ترشیجات و دیگر محصولات
ایرانی و جدیدترین و شادترین کاست،
سی دی و ویدیوها با قیمتهایی استثنایی
را از ما تهیه فرمائید.

565 , Finchley Road
London NW3

Tel: 0207 435 3622

Fax: 0207 431 9595

عرق کشمش مخصوص پاکدیس
فقط در سوپر تهران

عرق کشمش مخصوص
پاکدیس را تنها یک بار
باید امتحان کرد
تا از طعم و مزه و
سرخوشی آن لذت برد



مادی خرسندی در رنگارنگ

گفتگوی انچوچک با خاله رو رو

راهنمایی: عباراتی که خط زیرش آمده را، با همان لحن آشنای آتیش سر قلیوتم، بخوانید تا از ریل خارج نشوید! ممنون

محمود:

خاله رو، رو، رو، رو، عدس پلو، شوید پلو، باقالی پلو، چندماهه داری؟ خاله چرا نمیزائی؟

خاله:

خاله جون، حیرونتم، قریونتم، آتیش سر قلیوتم، غرقه در بلایم، خاله چه جوری بزایم؟

محمود:

خاله جون. با ما راه بیا. دوقلو بزا. کار مضاعف کن. مارو غرقه در شعف کن. بذار رهبری بخنده، مگه نرخ بچه چنده؟

خاله:

آخ رئیس جمهور ما، پر زور ما، نمک غذای شور ما، قابله گرونه، خاله تنها نمیتونه.

محمود:

خاله قربونت میرم، تو من میدم، دلار میدم. بچه تو خودم فشار میدم، خیلی بیوفائی. خاله چرا نمیزائی؟ به خدا، خودم میشم قابله، نگاه میکنم از فاصله، همین که، بچه اومد، یه ونگ که زد، خر شو میگیرم، میدونی که مثل شیرم.

خاله:

خاله جون. بچه که بیاد، تربیت میخواد، مدرسه میخواد، آگه نه گوساله بار میاد. مثل تو میشه. باهاتم قوم و خویشه!

محمود:

خاله من، نه شاخ دارم، نه دم دارم، عوضش اورنیوم دارم، به زودی بمب اتم دارم، به من اعتماد کن. خاله بچه تو زیاد کن.

خاله:

خاله جون، گمشو برو خیرت. بخوره امت تو سرت. یه میلیونو بده پسرت. تو حقه باز پست، هر جور که هست، میکشی جوونهای مارو، میشناسیم هدف شمارو،

حالا باز، جوون میخوای بکشی، تو با قتل جوونها خوشی برو گور بابات، مردک لات، اینطرفا دیگه نیائی، نگي چرا نمیزائی!

محمود:

خاله رو، رو، رو، عدس پلو، لوبیا پلو، باقالی پلو، بده اقلاً بخوریم خاله جون، برم خاله جونو قربون!

خاله:

خاله چقده وقیحی، الحق نوجه ی فقیهی.



جان کروی درازت میکنیم - در نمد پیچیده نازت میکنیم

«رژیم برای آزار کروی برنامه ریزی کرده»
مطمئن از هر لحاظت میکنیم
قبل از اینکه بازگردی منزلت

جان کروی درازت میکنیم
در نمد پیچیده نازت میکنیم
اول از حلقه زبان بیرون کشیم
بعد بر گفتن مجازت میکنیم

در پی آن تخم مرغ انداختن
سنگسار تخم غازت میکنیم
قطره ای در چشم تو خواهیم ریخت
وز نظارت بی نیازت میکنیم

آن سفر گوجه فرنگی پرت شد
این سفر غرق پیازت میکنیم
یا که دیدی با اتوبوس عازم -
ارمنستان از هرازت میکنیم

میهمان بازجویی چون حسین؛
قابل و مهمان نوازت میکنیم
تا کنیمت عضو بنیاد شهید
با شهیدان همترازت میکنیم

تا بپرد برق از هرجای تو
وصل بر سیم سه فازت میکنیم
بچه ات را گر بگیریم این سفر
بیش از اینها سرفرازت میکنیم

طبق دستور مقام رهبری
صاف مثل جانمازت میکنیم
تا به آنجا که قوافی میکشد
انبساط و انقباضت میکنیم!

عینهو عیسا سخرخیز، اولش
حمله با دندان و گازت میکنیم
الغرض هرکار که میخواستیم
روز روشن، با اجازه ت، میکنیم!

شامل حال تو گرگ است ابتدا
بعد مشمول گرازت میکنیم
بیش از این کاری نباشد قافیه
مجتباجان تا همینجا کافیه

های که من مرتکب خبط دگر نمیشوم
باز در این مبارزه خاک به سر نمیشوم
شعار مرگ وزندگی برای کس نمیدهم
اسیر مرده زنده یک دو نفر نمیشوم
سبز اگر که گشته ام بگو به مدعی که من
رنگ علف شدم ولی خوراک خر نمیشوم!



بازرگانی مهیار کُن

آخرین کلام در انتخاب بهترینها



دفتر مرکزی کن آلمان :

+49 22 154 65 461

نماینده انحصاری بخش محصولات مهیار در انگلستان

07976962859



پلوپز شهرزاد



سماور مگا فورس



غذاهای اصیل ایرانی و غیر ایرانی چیکا

چشمی با هزار نگاه



محمود سرابی

این دیگه کیه؟



صاحب این چهره که خود را هنرمند خطاب می‌کند؟! سال گذشته اولین کسی بود که به من زنگ زد و با خشم و نفرت از حضور جمشید رضایی در جشن نوروزی سفارت اعتراض می‌کرد که چند شاهد زنده هم حرفهای آنروز این فرد را گواهی می‌کنند و حتی مدعی بود باید چنین افرادی را از جامعه هنری طرد کرد و عجباً در فاصله یک ساله او در جشن نوروزی سفارت ملایان ساز زیر بغل شرکت کرده است و انسان حیران می‌ماند که این دیگه کیه؟! به فاصله یک سال آن هم سالی که ۱۰ ماه آن متفاوت با ۳۰ سال گذشته بوده و ملت ایران جنگ و مبارزه‌ای بی‌امان را علیه این حکومت جنایتکار آغاز کرده‌اند ولی این مطربهای دوره‌گرد خجالت نمی‌کشند!

ایرانیان معترض و مطربهای مزدور در جشن سفارت

در حالی که دهها نفر از ایرانیان دلسوخته و وطن پرست مقابل محل برگزاری جشن نوروزی سفارت جمهوری ملایان با شعارهای کوبنده علیه مزدوران رژیم شعار می‌دادند، در کمال تاسف و تعجب تعدادی از مطربهای بدنام لندن، با وسایل مطربی خود با کمال وقاحت و بیشرمی در این مراسم ضد ایرانی و میهنی شرکت کردند و پس از سال گذشته که برای نخستین بار مطرب خواننده‌ای چون جمشید رضایی به مجلس آخوندهای حکومتی رفته بود این بار شاهد ارادل و اوباشی بی‌هویت بودیم که خود را ایرانی هم می‌نامد ولی برای دریافت چندرغاز پول آغشته به خون جوانان سلحشور ایرانی در کمال بی‌شرقی و بی‌آبرویی سرشان را چون حیوانات بی‌هویت به زیر می‌اندازند و به آخور حکومتی می‌روند. اینان نباید فراموش کنند که روزی باید جوابگوی چنین دها ن کجی به ملت بزرگ ایران باشند. آن هم در دورانی

که ملت بزرگ ایران بپا خاسته‌اند و به مبارزه‌ای خونین با این رژیم جنایتکار پرداخته‌اند. این مزدوران به اصطلاح هنری نشان دادند که فقط لیاقت تف بر چهره کریه‌شان را دارند.

رهبران سبز!؟

وقتی رژیم آخوندی قهرمان سازی می‌کند و بچه گرگهای خود را به عنوان سمبل‌های مبارزه به خورد هالو مشنگ‌های وطنی می‌دهد تعجب ندارد اگر قاتلین و جنایتکارانی چون محمد خاتمی، کروبی، موسوی و ابطحی، گنجی، سازگارا، مخملباف، ابراهیم نبوی، عطاءالله مهاجرانی... قهرمانان گروهی همیشه هالو مشنگ باشند و گر نه این ارادل و اوباش که در سوئیس دنیا نیامده‌اند و در دانمارک بزرگ نشده‌اند و برای تعطیلات به ایران نرفته‌اند بلکه ۳۰ سال گذشته در مصدر همه امور با کلیت حکومت همراه و از یاران خود بوده‌اند و حالا هم در نقش واسطه تلاش می‌کنند رژیم عزیزشان را حفظ کنند ولی با بازی‌های تهوع‌آوری که تنها می‌تواند الکی خوش‌ها و هالو مشنگ‌ها را گول بزند و نسلی که امروز در خیابانهای ایران رژیم را به چالشی حیاتی کشیده است از جنس این هالو مشنگ‌های بی‌لایق، قشلاقی نیست. برای نمونه و تنها برای اینکه درصدی از این جماعت خودفریب تکانی بخورند نمونه‌ای از حرفهای قهرمانان دست‌ساز رژیم را برایتان ذکر می‌کنیم.

خاتمی: برای حفظ این انقلاب مقدس و حکومت الهی جانبازی‌های بسیار شده است.
موسوی: تنها هدف ما حفظ جمهوری مقدس اسلامی است نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر.
آخوند کروبی: نتایج انتخابات را به فرموده رهبر انقلاب می‌پذیریم!

ایرانیان خارج از کشور کلاهشان را بالاتر بگذارند

وقتی جامعه ای بی‌هویت میشود و مسئولیت‌ها و تعهدات اخلاقی انسانی و ملی میهنی به فراموشی سپرده میشود و هرکس تلاش می‌کند به منفعت‌ها و مصلحت‌های شخصی خود فکر کند و برایش معیار و ارزش‌های والای انسانی ایرانی مهم نباشد کار به جایی می‌رسد که حرام زاده‌های نعلین به پا و بچه گرگهای ریش و پشمی به خود اجازه میدهند به حریم غربت و تبعیدی ایرانیان هم تجاوز کنند و در کامل وقاحت و بی‌شرمی اعلام کنند که در زندگی آدمهایی که از جهنم آخوندی فرار کرده‌اند هم

دخالت خواهند کرد و دادگاه برایشان برپا می‌سازند وای بر ما که معلوم نیست در کجای دهکده جهانی ایستاده ایم و با خفت و خوری تن به هر ذلت و توهین و بی‌احترامی می‌دهیم!!

تشکیل دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور

وزیر دادگستری جمهوری اسلامی خبر داد: «تشکیل دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور»
مرتضی بختیاری با اعلام این خبر افزود: «برای تشکیل دادسرای ویژه ایرانیان خارج از کشور هماهنگی‌های لازم به عمل آمده است و مشکل خاصی وجود ندارد.»
وی با بیان این که روسای دادگستری و دادستانی تهران در این زمینه آمادگی خود را اعلام کردند:
«۲ شعبه دادگاه بدوی، ۲ شعبه دادگاه تجدیدنظر و تعدادی شعب دادیاری با اهتمام دادستان تهران در یکی از نواحی دادرسا به امور ایرانیان خارج از کشور اختصاص خواهد یافت.

این وزیر دولت ایران در ادامه اظهار داشت: «مساله ایرانیان خارج از کشور دارای ابعاد ملی است و باید آن را به طور جد پی‌گیری کنیم.»
اظهارات بختیاری در حالی بیان می‌شود که بر اساس گزارش‌ها پس از وقایع انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران شمار زیادی از ایرانیان از کشور خارج شدند و مقام‌های قضایی آن‌ها را تهدید به پیگرد کرده بودند.

فیس بوک هم بخشی از شرایط حاکم بر جامعه بی‌هویت ماست

خجالت آور است که مشت‌ی ناآگاه یا آگاه بی‌وجدان آب در آسیاب رژیم میریزند و برای بچه گرگهای رژیم مانند موسوی، کروبی، خاتمی، اکبر گنجی، سازگارا و محسن مخملباف و سرش، عطاءاله مهاجرانی و مشت‌ی ارادل و اوباش سینه می‌زنند

حداقل فیس بوک را میتوان فیلترشناسایی کسانی قرار داد که با نوشته‌ها یا نظریات خود نشان میدهند که در کجای این شرایط حیاتی آینده ایران ایستاده‌اند

هر آن کس که خواهان سرنگونی کلیت رژیم و نابودی تمامی خدمتگزاران ۳۰ سال گذشته این حکومت باشد میتواند خود را حامی ملت ایران بداند
در غیر این صورت مشت‌ی عمده‌اکره‌های حکومت آخوندی هستند

GOLDERS GREEN
INTERNATIONAL SUPERMARKET

سوپر مارکت ۲۴ ساعته گلدرز گرین

بازارچه کاملی که فقط باید از نزدیک دید و قضاوت کرد



با مجموعه ای از میوه و سبزیجات تازه، گوشت و مرغ، کله و پاچه، انواع شیرینیجات، مشروبات الکلی و غیر الکلی، انواع سیگارها و توتونها، آجیل و تنقلات متنوع

کلیه اجناس شرکت های شناخته شده و معتبر ایرانی، ترکی و عربی

در صورت خرید ۲۰ پوند و
بیشتر یک بسته ۶ عددی آب
به رایگان دریافت نمایید

هر آنچه مورد نیاز
یک خانواده می باشد
۲۴ ساعته - هفت روز هفته

در صورت خرید از این فروشگاه مجله
رنگارنگ را هدیه خواهید گرفت

107 Golders Green Road, London NW11 8HR

Tel / Fax: 020 8381 4793

www.goldersgreeninternationalsupermarket.com



خوابدنی

مسافر چاق روی صندلی هواپیما جا نشد



بر اساس یک تصویر گرفته شده از یک مسافر چاق که مسافریکی از شرکت های هوایی در این کشور بود، مشخص شد که این فرد به دلیل اضافه وزن بسیار زیادش قادر نیست روی صندلی جا شود و خود را بسختی روی صندلی هواپیما جا کرده است.

زنی ۱۷ سال کنار مزار پسرش زندگی کرد



ننه علی که پسرش را در جبهه از دست داده بود، ۱۷ سال در بهشت زهرا زندگی کرده است از سال ۵۹ تا ۷۶ تا اینکه از پا درآمد. دامادش می گوید: «اوایل حضور ننه علی در بهشت زهرا با مخالفت مسئولین بهشت زهرا مواجه شده بود، و معتقد بودند اگر فردا هر کدام از مادران شهدا بخواهند بر سر مزار فرزندان خود زندگی کنند، دیگر نمی توانیم این مجموعه را مدیریت کنیم اما دیدند نمی توانند با او مقابله کنند.»

چاقی، علت و معلول افسردگی

درباره علل بیماری چاقی بسیار صحبت شده. روانپزشکان معتقدند بیماری اضطراب یکی از شایع ترین علل چاقی است. گذشته از آنکه چاقی در بعضی موارد زمینه های ژنتیکی دارد و یا تحت تاثیر عادات نادرست غذایی است اما در موارد بسیاری، افسردگی و اختلالات اضطرابی، موجب بیماری چاقی می شوند. افرادی که اضطراب دارند برای پوشاندن آن به مصرف بیش از حد غذا و خورکی روی می آورند. این

پرخوری و کم تحرکی دچار این بیماری شده است، گفته بود: «همه دغدغه من همسر و دو فرزندم هستند که آنها هم به خاطر من مشکل پیدا کرده اند». بایمانی در زمان انجام دومین عمل جراحی اش درگذشت.

سوگواری نرمال بیش از ۲ ماه طول نمی کشد



از دیدگاه روانشناسان سوگی نرمال است که در عرض دو ماه بعد از فوت شروع شود و در عرض هشت هفته از بین برود. سوگواری گاهی ممکن است بلافاصله بعد از مرگ بوجود بیاید اما این اندوه گاهی ممکن است تا دو ماه بعد از اتفاق بروز پیدا نکند. روانشناسان در خصوص ویژگی های یک سوگ نرمال معتقدند در صورتی که نشانه های خودکشی، احساس گناه بیش از اندازه با فرد همراه باشد، می توانیم بگوییم این سوگ نرمال نیست. اما از نظر آنان سوگواری نرمال می تواند با احساس قصور همراه باشد. از این منظر فرد می تواند با شخص متوفی همانندسازی نماید و حتی بعضی ویژگی های او را به خود نسبت دهد اما این همانندسازی با فرد مرده نباید به صورتی باشد که فرد احساس کند که همان مریضی فرد متوفی را دارد و همان حالات رفتارهای فرد بیمار را به خود بگیرد. او ممکن است لباسهای متوفی بپوشد و یا بعضی ویژگی های رفتاری او را نشان دهد. ممکن است گاهی حضور او را احساس کند و این تا سال اول طبیعی است و حتی ممکن است اتاق فرد از دست رفته را به همان شکل نگاه دارد و گاهی احساس کند او را صدا می زند. اما اینکه فرد متوفی را با تمام جزئیات ببیند نشانه نرمال بودن سوگواری نیست به عبارتی اگر صدای ممتد و طولانی پیچیده او را مثل شرایط عادی بشنود می تواند این علامت را نشانه بروز مشکل در فرد سوگوار دانست.

چگونگی برقراری رابطه با فرد داغدار یکی از دشواری هایی است که اطرافیان با آن روبرو می شوند. برای برقراری ارتباط مناسب و تسکین دهنده بهتر است از فرد داغدار حمایت کنید اگر افسرده است او را به شاد بودن تشویق نکنید، زیرا آمادگی ندارد تا زمانی که

افراد مدام در حال خوردن هستند و از این طریق احساس می کنند اضطرابشان کمتر می شود. مراجعه به متخصص تغذیه، گرچه یکی از راههای موثر در کاهش وزن است اما برای افرادی که چاقی شان نتیجه اختلالات روانی است، مشورت با یک روانپزشک و تحت درمان جدی قرار گرفتن در این زمینه می تواند موثرتر از ملاقات با یک متخصص تغذیه یا گرفتن رژیم های سخت باشد. دکتر پرویز مظاهری روانپزشک در این زمینه می گوید: فرد چاق مدام با این حس درگیر است که در جامعه پذیرفته نیست یا مورد توجه قرار نمی گیرد و تکرار این جملها در ذهن او، او را از نظر روحی روز به روز ضعیف تر و بیمارتر می کند».

او معتقد است: «انسان ها احتیاج دارند در جامعه مورد پذیرش قرار گیرند و از شیوه زندگی و حتی وضعیت ظاهری خود رضایت داشته باشند. فرد چاق ابتدا باید عزت نفس خود را بالا ببرد و بپذیرد که میان او و فرد لاغر فرقی نیست و من در عین اینکه برای کاهش وزن خود در تلاشم، می توانم به اهداف خود دست یابم. این افراد باید ورزش روزانه و رژیم غذایی مناسب را در برنامه شان جای دهند و تلاوه بر تمامی اینها، خود را در موقعیت هایی قرار ندهند که به علت چاقی شان آنها را دچار مشکل می کند».

چاق ترین مرد ایران خانه نشین شد



داریوش بایمانی چاق ترین مرد ایرانی که از سال گذشته به علت وزن ۳۴۰ کیلوپیش، کار خود را از دست داده و خانه نشین شده بود، پاییز امسال درگذشت. این مرد ۴۳ ساله که در اصفهان زندگی می کرد، چندی پیش برای جراحی اش شامل کوچک کردن معده و کم کردن چربی های بدن ۲۰ میلیون تومان هزینه کرد که مجبور شد خانه اش را بفروشد. وی که به علت



دکتر ایان برانلی، که از سرپرستان تیم تحقیق بوده است گفت: "این تحقیقات حاکیست که اگر بتوانیم این سبوس را به محصولاتی مانند نان، بیسکویت و ماست که روزانه مصرف می کنیم اضافه کنیم، تا سه چهارم چربی موجود در این غذاها توسط بدن دفع می شود." او افزود: "ما این سبوس را به نان اضافه کرده ایم و آزمایش اولیه در مورد طعم آن خیلی دلگرم کننده است."

دانشمندان برای آزمایش میزان تاثیر ۶۰ نوع الیاف گیاهی مختلف از یک "شکم مصنوعی" استفاده کردند. آنها میزان تاثیر این الیاف بر هضم چربی را اندازه گیری کردند.

او افزود: "چاقی مشکلی است که روز به روز بزرگتر می شود و رعایت کردن رژیم و برنامه ورزشی برای کاهش وزن برای خیلی ها مشکل است. یافته های اولیه مطالعه ما حاکیست که این نوع سبوس می تواند راه حلی واقعی در مبارزه با چاقی ارائه کند."

این سبوس مدتی است که به مقدار کم به عنوان غلیظ کننده و پایدار کننده به مواد غذایی اضافه می شود.

دکتر دیوید هاسلام رئیس "مجمع ملی چاقی" در بریتانیا گفت: "بعضی محصولات به بهای گزاف به عنوان ابزار پزشکی فروخته می شود که هیچ فایده ای ندارد. این تحقیقات جالب به نظر می رسد، اما وقتی می توانیم آن را توصیه کنیم که دانشمندان با تکیه بر آزمایش های مفصل شواهدی خوب ارائه کرده باشند."

میر تاثیر دارد دریافتند والدینی که دارای فرزند پسر چاق بودند بیشتر احتمال داشت تا از بیماری های قلبی عروقی، دیابت و برخی سرطان ها جان خود را از دست بدهند.

علف دریایی می تواند کلید حل مشکل چاقی باشد



محققان دانشگاه نیوکاسل می گویند که علف هرز دریایی می تواند کلید حل مشکل چاقی باشد زیرا مانع جذب چربی در بدن می شود.

تیم محققان دریافت که یک نوع سبوس (alginate) که در علف دریایی یافت می شود، جذب چربی توسط بدن را بیش از ۷۵ درصد کاهش می دهد؛ که رقمی بهتر از اکثر معالجات ضد چاقی است.

محققان این سبوس را در تلاشی برای آماده کردن غذاهایی که به کاهش وزن کمک کنند، به نان اضافه کرده اند و آزمایش های کلینیکی برای سنجش میزان تاثیر این سبوس در یک رژیم غذایی عادی طراحی شده است.

فرد تمایل دارد درباره موقعیت موجود و مرگ عزیز با او صحبت کند. با توجه و علاقه، به صحبت های فرد گوش کنید. از تجارب مشابهی که در زندگی داشته اید احساسات غم و اندوه خود را برایش تعریف کنید و هرگز نگویند احساسات را درک می کنم. افراد داغدار تمایل بالایی به تعریف خاطراتی از عزیزانشان دارند. شنیدن مشتاقانه این خاطرات می تواند کمک قابل توجهی به آنها نماید.

والدین کودکان چاق بیماری قلبی می گیرند



محققان می گویند والدین کودکان چاق پسر بیشتر در معرض خطر مرگ و میر ناشی از بیماری های قلبی عروقی هستند. یک مطالعه تازه نشان می دهد که داشتن پسرانی با وزن زیر حد طبیعی خطر ابتلا به بیماری ها را در آنها به طور قابل توجهی کاهش می دهد. در یک مطالعه در یک مطالعه دانشمندان دانشگاه بریستول بیش از یک میلیون والدین و فرزند پسر آنها و مطالعه شاخص توده بدنی و اینکه آیا شاخص توده بدنی چه قدر روی مرگ و

ASSENTRIC SECURITY LTD

به افرادی با مدرک Door Supervision جهت Door security با حقوق و مزایای بالا نیازمندیم (no Tax)

کلاسهای آموزشی Door Supervision با تضمین 100% قبولی در امتحانات

(زیر نظر Darius)

07779 121013

مرا بر اساس افکار و رفتار خودم قضاوت کنید

گزارش از اختر قاسمی

گذشته و آن نظام دارید و سوال از شما در مورد گذشته و پدران به معنای...

- نه به تازه گی، بلکه بنده سی سال است که راجع به گذشته اظهار نظر کرده‌ام. این حقیقت را هم قبول کنید. مسئله این است که ما فرهنگی داریم که سلطنت طلب دواشته یک دقیقه نمی‌آید یک خط از حرفی که یک کمونیست می‌زند را بخواند تا اصلاً بداند چه می‌گوید، برعکس آن هم صادق است. این آن فرهنگی است که از قبل یک پیش‌داوری دارند بدون این که حتی به خودشان زحمت دهند یک بار دو خط بخوانند تا ببینند طرف چه می‌گوید قبل از این که به شکل سطحی عکس‌العمل نشان دهند. چون مثلاً می‌گوید به رگ غیرت‌ام برمی‌خورد و یا یک عقده‌ای در من هست. این برخورد شایسته‌ی یک جامعه‌ی مدرن و مرفعی نیست. این برخورد بسیار عقب‌افتاده و ابتدایی است. پس تعجب نباید کرد که در این شرایط به آن آینده‌ای که می‌خواهیم نتوانیم برسیم. چون با این نوع برخورد نشان داده‌ایم که اصلاً تمدن‌اش را نداریم. این را بایست در خودمان ایجاد کرده باشیم. به این خاطر است که من امروز می‌گویم جریان سبز، جریانی است که پیش‌داوری از قبل ندارد؛ می‌گوید نگاه می‌کنم، بررسی می‌کنم، قضاوت می‌کنم، بعد نظرم را می‌دهم. نه این که جدم به من گفته چون دیروز فلانی به من سلی زد تو هم بایستی بر علیه‌اش باشی. اگر چنین بود می‌بایست فرانسه و آلمان هنوز در جنگ می‌بودند.

مکانیزم اتحاد چیست؟

- در پاسخ به مسئله‌ی اتحاد، حرف من داشتن یک مکانیزم هم‌آهنگ و معرف یک خواسته‌ی جمعی و فرامسلکی سیاسی است. ما الآن با یک مشکل ملی رویه‌رو هستیم. مسئله‌ی آزادی، مسئله‌ی دموکراسی، فقط محدود به خواسته‌ی یک طیف یا گروه یا حزب خاص کشور ما نیست. کلیت جامعه‌ی ایران در نبود فضای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر لطمه می‌بیند؛ حالا می‌خواهد کارگر باشد، کشاورز باشد، زن باشد، کرد باشد، بلوچ باشد، بهائی باشد، مسلمان باشد یا یک لائیک و یا آتئیست باشد. این نتیجه‌ی مستقیم نظامی است که حتی به یک معمم شیعه‌ی اثناعشری هم رحم نمی‌کند مثل آقای بروجردی که اکنون در زندان شکنجه‌اش می‌دهند؛ وای به حال بقیه. تا زمانی که نتوانیم در کشورمان به حکومتی، نظامی، قانونی که تضمین‌کننده‌ی حقوق کلیه‌ی مردم ایران باشد و کوچک‌ترین تبعیضی، از هر لحاظ، نسبت به هیچ شهروند این مملکت قائل نشود، برسیم؛ انگیزه‌ی خدمت به آن مملکت و در قالب آن مملکت ماندن را سست می‌کنیم و از بین می‌بریم.

اولین قدم عملی برای اتحاد چیست؟

- حرف من این است که، آقایان و خانم‌هایی که سال‌هاست از یک دید حزبی، مسلکی، ایدئولوژیکی به قضایا برخورد کرده‌اید و هرگز نخواسته‌اید فراتر از

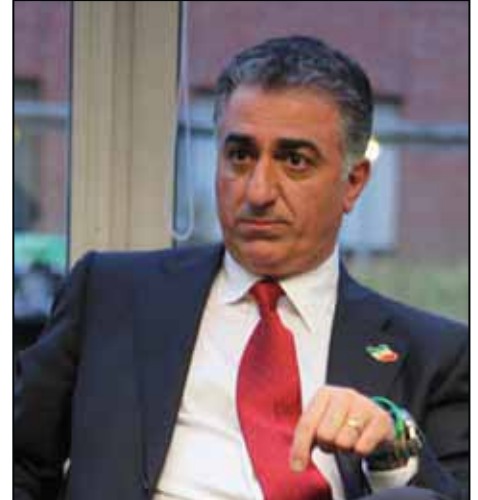
خیر، ولی مسئله این است که شما معرف یک نظام هستید.

- اگر مبنای شما برخورد با نظام است، نظام پادشاهی یک نظام است. نظام را می‌خواهید محکوم کنید به‌خاطر عمل‌کرد خاص یکی از نمایندگان‌اش در یک دوره‌ی زمانی؟ اگر بر آن مبناست، کل سلطنت را می‌شود محکوم کرد. همان‌طور که کل جمهوری را می‌شود محکوم کرد. مگر در حال حاضر یک نظام جمهوری نداریم؟ پس جمهوری باید بد باشد. حالا جواب جمهوری‌خواه این است که این جمهوری آن جمهوری‌ای که ما می‌گوئیم نیست؟ خوب بنده هم آن نظام پادشاهی‌ای که می‌گویم نظام پادشاهی‌ای که شما می‌گوئید بد است، نیست. من هم به همان اندازه می‌توانم بگویم از جمهوری شما می‌ترسم. وقتی که ذات جامعه دیکتاتورطلبی و دیکتاتورسازی است، فرمایش دیگر مسئله نیست. مسئله فرهنگ آن جامعه است نه مسئله‌ی نظام. باید درست فکر کنیم. مگر مردم نروژ یا سوئد کوتاه‌فکرند که نظام پادشاهی داشته‌اند. از قضا بیش‌تر مخالفین نظام پادشاهی در کشورهای سلطنتی پناهنده هستند. تمام چپ‌های ما در کشورهایی مثل نروژ و سوئد پناهنده هستند. اگر موناخی بد است چرا نرفته‌اند به کره شمالی و یا کوبا؟

ولی نظام پادشاهی ما یک نظام دیکتاتوری بود!

- خوب من هم همین را دارم می‌گویم. شما مرا بر اساس افکار خودم و رفتار خودم می‌خواهید قضاوت کنید یا این که فکر می‌کنید به شکل ژنتیکی بنده تفکرات و سیاست و شرایط زمان پدرم را به ارث برده‌ام؟ راست‌اش را بخواهید من سی سال است که باید جواب این سوال را بدهم. واقعاً دیگر از این سوال خسته شده‌ام. آخر کمی فکر کنید؛ عاقلانه فکر کنید. بنده پنجاه سال‌ام است. از نسلی هستم که هفت سال بعد از سال ۳۲ و مصدق و داستان ملی‌شدن نفت به دنیا آمده‌ام. نصف جمعیتی که امروز در ایران هستند اصلاً زمان انقلاب به دنیا نیامده بودند. آیا مشکل یک جوان چهارده ساله‌ی امروزی ایران این است که مثلاً ۶۰ سال پیش حزب کمونیست در آن سال‌ها چه مشکلی با پدرم داشته و یا مشکلات امروزی مملکت مسئله‌ی اوست؟ قضاوت گذشته و شرایطی که بوده، خوب و بدش به بنده ربطی ندارد. بنده معرف نظرات خودم هستم. آدم خودم هستم و یک حداقل توقع عاقلانه دارم. به همان اندازه که شمایی نوعی خوش‌شان نمی‌آید که قضاوت کسی از شما بر مبنای کار والدین‌تان و یا کسی دیگر باشد، کار مرا قضاوت کنید.

این فرق می‌کند، نظام شاهنشاهی یک نظام موروثی بود، شما وارث آن نظام هستید و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنید. به‌عنوان وارث آن نظام موظف هستید که به مردم توضیح دهید که چه برخوردی با عمل‌کرد



من با گذشته برخورد کرده‌ام، نه یک بار، نه دو بار آخرین‌اش هم به شکلی بسیار وسیع‌تر و مشخص‌تر در کتابی به نام "ساعت انتخاب" که سال پیش به زبان فرانسه منتشر گردید... من فقط یک سوال عملی طرح کنم. آیا شما خوش‌شان می‌آید که قضاوت من از شما بر مبنای عمل‌کرد والدین‌تان باشد؟... شما مرا بر اساس افکار خودم و رفتار خودم می‌خواهید قضاوت کنید یا این که فکر می‌کنید به شکل ژنتیکی بنده تفکرات و سیاست و شرایط زمان پدرم را به ارث برده‌ام؟

در نشست سالانه‌ی جامعه‌ی بین‌المللی حقوق بشر که به مدت دو روز در شهر بن آلمان برگزار شد از رضا پهلوی، ولیعهد سابق ایران نیز به عنوان فعال اپوزیسیون ایران، دعوت به عمل آمده بود. در زیر بخشی از مصاحبه‌ای که با او داشتم را می‌خوانید:

ضمن سپاس از این که وقت‌تان را به من دادید. شما همیشه از اتحاد حرف زده‌اید، چرا تا کنون نتوانسته‌اید نیروهای اپوزیسیون را حول محورهایی که گفته‌اید گرد آورید؟ آیا دلیل این که این نیروها حمایت نکرده‌اند این نیست که شما با گذشته و زمانی که پدران مسئولیت داشته‌اند برخورد نکرده‌اید؟

رضا پهلوی - من برخورد کرده‌ام، نه یک بار نه دو بار. آخرین‌اش هم به شکلی بسیار وسیع‌تر و مشخص‌تر در کتابی به نام «ساعت انتخاب» که سال پیش به زبان فرانسه منتشر گردید. ترجمه‌اش هم به فارسی موجود است که می‌توانید در کتابخانه‌ها پیدا کنید. برخورد بسیار شفاف و مشخصی با آن مسائل کرده‌ام. ضمن این که این مسائل را با بسیاری از افراد در طول این سال‌ها نیز در میان گذاشته‌ام؛ از احزاب بگیرد تا چهره‌های سرشناس سیاسی و یا فکری. حالا اگر به اندازه‌ی کافی شنیده نشده، بیش‌تر امر ابزاری و علیحده‌ای است. این‌ها به کنار، من فقط یک سوال عملی در مقابل این سوال شما طرح کنم. آیا شما خوش‌شان می‌آید که قضاوت من از شما بر مبنای عمل‌کرد والدین‌تان باشد؟



دولت ائتلافی برای اداره‌ی امور موقت کشور در یک زمان حداکثر یک سال‌ونیمه. در این فاصله احزاب سیاسی تشکیل می‌شوند، مطبوعات آزاد هستند، مردم ایران دائم از بحث‌های احزاب سیاسی آگاه خواهند شد و شرایط انتخابات اولین مجلس مؤسسان که برای پرداختن به تعریف و طرح قانون اساسی آینده‌ی نظام دموکراتیکی که می‌خواهیم و امیدوارم مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر باشد؛ فراهم می‌شود. اگر بخواهم نظرخاص خودم را بگویم، دو قانون اساسی که از نظر متن ۹۹ درصدش مشابه است؛ یکی در قالب مشروطه‌ی پادشاهی، یکی در فرم جمهوری و نهایتاً با جزئیاتی متفاوت درانتخابات ریاست جمهوری، یا فرض کنید نخست‌وزیر به معرض رأی عمومی گذاشته می‌شود و در یک رفراندوم ثانوی، آن قانون اساسی پیشنهادی و فرم نهائی‌اش از طریق رفراندوم دوم تثبیت شده و تعیین نوع نظام و محتوای آینده نظام از این طریق تصویب می‌شود. مرحله‌ی آخر، فاز انتخابات اولین مجلس دموکراتیک نظام جدید خواهد بود و انتخابات تشکیل اولین دولت حکومت جدید. احزاب سیاسی هم همان‌طور که گفتم در یک سال‌ونیم آماده‌گی یارگیری‌ها و تبلیغات‌شان را داشته‌اند.

چه تفاوتی بین این جنبش و انقلاب سال ۱۳۵۷ می‌بینید؟

- این جنبش بر خلاف سال ۱۳۵۷ تیری در تاریکی نیست، که مثلاً فعلاً از شر شاه خلاص شویم بعد ببینیم چه می‌شود. هم‌اکنون نصف بیش‌تر مخالف‌های پدرم، جریانات چپ دیروز، دارند انگشت خودشان را گاز می‌گیرند که عجب خاکی به سر خودمان ریختیم. بروید پیرسید. خیلی‌هاشان را من خودم می‌شناسم. تفاوت با سال ۵۷ این است که من خودم از استاد دانشگاه تهران شنیده‌ام که می‌گفت عکس خمینی را در ماه دیده‌است! می‌خواهید دیگر به شما چه بگویم؟ من به این مردم و توان و قابلیت و پتانسیل‌شان اعتقاد دارم. عقل سلیم یک راننده‌ی تاکسی در ایران امروز به صد تا استاد دانشگاه دیروز ما می‌ارزد! عقل‌اش به واقعیات جامعه‌ی ما بیش‌تر می‌رسد. چون این واقعیات را مستقیماً چشیده‌است.

عکس‌ها از اختر قاسمی - کلن

رئیس‌جمهور و یا نخست‌وزیر شود نیست. ما اول باید از مرحله‌ی گذار از این رژیم بگذریم و زمینه‌ی آن را فراهم کنیم. بنا بر این من می‌گویم برویم این حق را در مملکت خودمان پیاده کنیم. برای رسیدن به آن‌جا، هیچ جریانی با هر ادعائی که داشته‌باشد به تنهایی نمی‌تواند این کار را انجام دهد. رژیم جمهوری اسلامی تصادفی نیست که همه کار کرده تا هرگز نگذارد چنین اتحادی بین نیروهای مخالف خودش در بخش بزرگ اپوزیسیون دموکراتیک به‌وجود آید. به هر ترفندی که بخواهد دست زده، پول هزینه کرده، آدم‌ها را خریده، نفوذ کرده... مسلمان این کارها را خواهد کرد. در مقابل‌اش ما چه‌کار باید بکنیم؟ یا می‌توانیم آب به آسیاب جمهوری اسلامی بریزیم یا در مقابل بگوئیم که این‌جای‌اش را کور خوانده‌ای، این‌جا ما در تله نمی‌افتیم، این‌جا ما می‌دانیم بازی از چه قرار است. ما کار خودمان را انجام می‌دهیم، در مقابل‌ات هم می‌ایستیم. اگر از راه ساده نخواهی از حکومت پائین بیانی، پائین‌ات می‌کشیم. نه با جنگ، نه با انقلاب، نه با کودتا ولی بر مبنای یک سیاست مقاومت مدنی و به‌دور از خشونت. چرا این را می‌گویم؟ به‌خاطر این‌که این تغییر پدیده‌ی خیلی مهمی است، بدون مشارکت مستقیم نیروهای انتظامی همین رژیم، این انتقال به‌دور از خشونت مشکل خواهد بود. این جزو فاکتورهائی است که باید در نظر بگیریم. وقتی که مردم می‌شوند «مرگ بر جمهوری اسلامی»، خیلی‌هائی که در همین رژیم جمهوری اسلامی خسته‌اند و کارهای هستند فکر می‌کنند که نکند ما هم جزو این «مرگ» هستیم. آیا وقتی می‌گوئیم «مرگ بر جمهوری اسلامی»، به این معناست که این نظام و حکومت‌گران‌اش مشکل ایجاد کرده‌اند یا این‌که می‌گوئیم هر کس که در این رژیم هست هم بایستی با آن پائین رود؟ فکر نکنید مهم نیست. آن پاسدار، آن بسیجی، مردد است و نمی‌داند پای‌اش را کجا بگذارد، از سوی دیگر نمی‌داند چه جای‌گزین‌اش است، کدام نیرو و چه شکلی؟ بنابراین هنوز این را لمس نمی‌کند. نهایت امر این است که می‌گوید من کمی از دستور سرپیچی می‌کنم ولی هنوز به این سو نمی‌آید. آن تکنوکرات یا بوروکراتی که در بخش ادارات حکومتی است می‌گوید تکلیف من چه می‌شود؟ به دست غربی‌ها بیندازیم؟ آمریکائی‌ها بیایند ایران را هم به هم بریزند و مثل عراق همه را از کار بی‌کار کنند؟ نه، این را هم نمی‌گوئیم. ما می‌گوئیم نه، دنیا دخالت نکند، ما به دنیا می‌گوئیم از دید ابزار بیایید به ما کمک کنید. از نظر تکنولوژی حمایت کنید. فضای رسانه‌ای را در جایی که رژیم فشار می‌آورد کم کنید یا بیش‌تر کنید. مثلاً وقتی که نوکیا و زمینس برای جلوگیری از مبارزات مردم تکنولوژی به رژیم می‌فروشد، ضدش را شما می‌توانید بدهید.

چگونه باید پیش رفت؟

- ... اولین شرط، امکان ایجاد فضای انتخابات آزاد در ایران است و اولین شرط انتخابات آزاد این است که من حق داشته‌باشم بگویم: رفراندوم بر سر «جمهوری اسلامی آری یا نه». تکلیف‌مان را با این رژیم از طریق دموکراتیک مشخص کنیم. اگر باور داریم که اکثریت مردم ایران خواهان این رژیم نیستند، طبیعی است که مرحله‌ی بعدی، پیش‌بینی نظام بعدی است. انتخاب یک مجلس مؤسسان، در آن دوران گذار؛ یک حکومت موقت بایستی تشکیل شود، یک دولت موقت، یک

گروه‌بندی‌های فکری خودتان پل دیالوگ به سوی سایر جریانات، حتی مخالف تفکر خودتان بزنید؛ امروز کشوری مثل آلمان فرصت این را می‌دهد احزاب مختلف و تفکرات مختلف ایرانی در سایه‌ی آزادی، دور هم گردآیند و حرف خودشان را بزنند، روسری را روی سرشان بگذارند یا نگذارند؛ چرا در مملکت خودمان این موضوع را پیاده نکنیم! تا ابد می‌خواهیم در آلمان بمانیم و به هم‌دیگر فحش دهیم؟ یا برویم زودتر مملکت‌مان را آزاد کنیم؟ بعد از این‌که خانه را ساختیم سر رنگ موکت و دیوار دعوا کنیم. اول آن خانه را بسازیم. اول آن آتش را خاموش کنیم، و برسیم به آن مرحله که حق رأی را به شهروندان ایرانی برگردانیم؛ حق رأی را که اکنون ندارند. بعد ادعا کنیم که راه من بهتر است یا راه تو. آن را هم در نهایت باید به انتخاب گذاشت. فایده‌اش چیست که بنشینیم تا ابد و بگوئیم حرف من از حرف تو درست‌تر است؟ چه‌گونه می‌خواهید میزان‌اش را بسنجید؟ فارغ از این‌ها، اگر از من امروز پرسید که تمایل مردم ایران به چیست می‌گویم قاعدا به آزادی و حقوق بشر؛ چون این موضوعی جهانی است. ما که تافته‌ی جدابافته از یک آرژانتینی یا یک میانماری یا یک هلندی که نیستیم. این دیگر یک موضوع بشری است. تا زمانی که فضای باز سیاسی در ایران نباشد، تا زمانی که شما نتوانید مناظری عمومی داشته‌باشید، نمی‌توانید افکار عمومی را عملاً بسنجید و میزان بگیرید. هیچ‌کس نمی‌تواند این ادعا را بکند. برای همین می‌گویم اولین دغدغه‌ی ما بایستی هرچه زودتر رسیدن به آن فضای باز سیاسی باشد؛ به حق انتخاب باشد. این می‌تواند دستور کار هر حزب و هر



ایدئولوژی‌ای باشد.

اتحاد بر مبنای این تفاهم است که رأی خودت را در جیب خودت داشته‌باش، جمهوری‌خواه می‌خواهی باشی، مشروطه‌خواه می‌خواهی باشی، چپ می‌خواهی باشی، باش و بمان! اصلاً مسئله‌ی ما امروز این نیست. مسئله‌ی ما این است که تا روزی که بنده، شما و دیگری نتوانیم در مملکت خودمان، در یک قالب دموکراتیک، رأی خودمان را بدهیم، نمی‌توانیم نظرات خود را پیش ببریم. بالاخره اکثریت می‌برد ولی حق اقلیت هم حفظ باشد؛ این را فقط در نظام‌های دموکراتیک سراغ داریم. اول به آن برسیم بعد بگذاریم مردم انتخاب کنند. بالاخره مردم رأی می‌دهند، یا حزب شما می‌برد یا حزب من. الان وقت دعوا سر حزب و این‌که چه کسی می‌خواهد

مجله رنگارنگ هدیه ارزشمند تجار و کسبه به فارسی زبانان

مجله رنگارنگ را صاحبان آگهی خریداری کرده‌اند و به شما کادو می‌دهند

مجله نوروزی رنگارنگ در بالاترین تیراژ تاریخ مطبوعات در خارج از کشور منتشر شد و در سراسر اروپا در دسترس فارسی زبانان قرار گرفت و با استقبالی حیرت‌آور روبرو شد که صد البته هیأت اجرایی مجله را خیلی خوشحال نکرد چون اعتقاد داریم مجانی بودن معیار و ملاک سنجش استقبال واقعی نیست ولی چون در آشفته بازار این روزها که همه چیز درهم و بی‌هویت شده باید حضوری موثر و پررنگ داشت مجله رنگارنگ را در واقع صاحبان کسب و کار و تجارت پیش خرید کرده‌اند و آن را به عنوان هدیه به مشتریان فارسی زبان خود کادو می‌دهند و امیدوار هستیم هموطنان عزیزمان هم قدر و ارزش این سخاوت صاحبان کسب و کار را ارج بدهند و با حمایت و پشتیبانی بیشتر از کسبه و تجار ایرانی باعث تداوم و تقویت کسب و کار آنان شوند.

قابل توجه تجار و کسبه در سراسر اروپا :

چنانچه مایل به دریافت مجله رنگارنگ هستید لطفاً با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمایید

020 8731 9333

در این شماره فقط ایشان را در قالبهایی مختلف که خود معرفی می‌کند نشان می‌دهیم و از شماره آینده بخشی از شیرین کاریهایش را خدمتان ارائه خواهیم نمود.

متفحص در امور دوستیابی

ایشان کافی است در خیابان یا بیابان، کوچه، پسکوچه به چهره‌ای تازه برخورد کند بلافاصله با آهن ربا شخصیت ربایی چنان با طرف پسرخاله میشه که انگار صد سال است در یک کاسه با هم رفت و آمد فامیلی داشته‌اند.

متفحص در امور قچاق

ایشان در امور شناسایی قچاقات تبحر والایی دارد و این اجناس را اعم از جاندار عتیقه یا اموال قچاق به خوبی شناسایی می‌کند و اموال قچاق را یواشکی آب می‌کند و افراد عتیقه را با خود حمل می‌کند.

متفحص در امور سیاسی و آزادسازی وطن

تظاهرات و شعار را دوست دارد و برایش همان جذابیت کنسرت و دیسکو را دارد چون هم فرصت بگو و بخندش زیاد است ولی هم احساس ورم کرده وطنپرسی آدم را می‌خواهاند و کلی هم دوست و آشنای مبارز پیدا می‌شود.

متفحص در امور فنی و کارشناسی

ایشان مادرزاد صاحب نظر به دنیا آمده است و تخصصی در دنیا وجود ندارد که ایشان از آن آگاهی کارشناسانه نداشته باشد. اعم از علمی، ادبی و کمی ورزشی.

لاف در غربت

((ویراژهای بی‌ترمز))



اسم این یارو، جوادی عشق شهرته، خودش ادعا داره که از اول هم اسمش همین بوده ولی راست و دروغش کردن خودش.

جناب جوادی عشق شهرت در هر مجلس و منبری خودش را در قالبهای مختلف معرفی می‌کند و مدعی است یک جای آسمان سوراخ شده و این تکبت فرود آمده است.

سازمان جشنهای پیک شادی تقدیم می کند

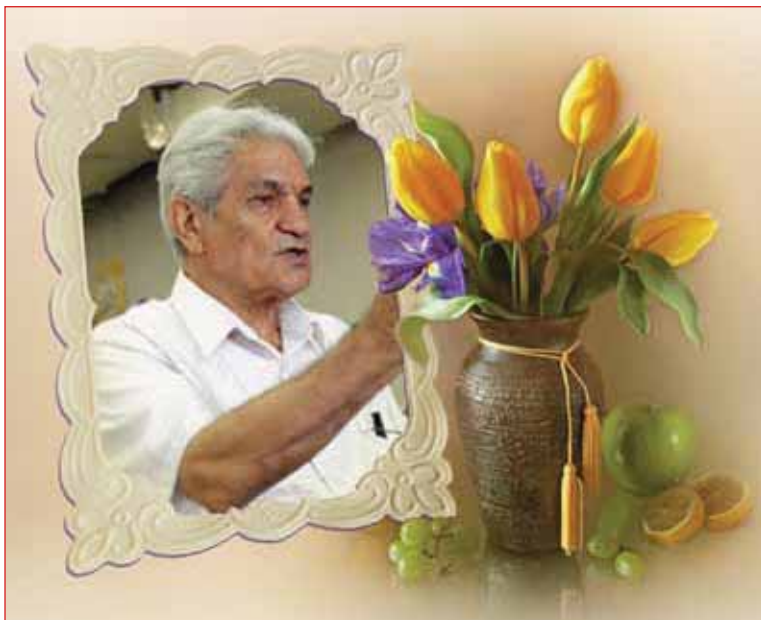


عروس خانم ها و آقا دامادها

فراموش نکنید تنها یادگار ارزشمند عقد و ازدواج شما عکس و فیلم برداری است . مواظب باشید بخاطر ارزانی های غیر حرفه ای ریسک نکنید فقط کفایت با یک تلفن تمام کارها را به دست افراد کاردان و حرفه ای سازمان جشنهای پیک شادی بسپارید.

ما باهر بودجه ای که شما داشته باشید، بهترین ها را برایتان فراهم می کنیم.
از لباس و آرایش عروس گرفته تا سفره عقد ، از سالن و غذا گرفته تا موزیک و خوانندگان محبوب شما ، فیلمبرداری و عکاسی **جشنهای تولد و مهمانی ها**

تلفن: ۰۲۰۸ ۷۳۱۹۳۳۳ ۰۷۵۳ ۹۱۵۶ ۵۵۵



آقای اخلاق فوتبال ایران هم رفت

منصور امیر آصفی بازیکن و کاپیتان اسبق تیم ملی ایران و یکی از بنیان گذاران مکتب فوتبال باشگاه کیان بر اثر بیماری درگذشت
منصور امیر آصفی از ۱۳ سالگی به جامعه فوتبال ایران پیوست. او از محله ای در جنوب شرقی تهران یعنی خیابان ری محله باغ آصف الدوله به لای آمد و در دبیرستان تیم فوتبال تشکیل داد. از باشگاه شرق در دهه ۱۳۳۰ به شکل رسمی فوتبال بازی کرد و تیم او متشکل از جوانان محلی بودند که در آن روزگار با باشگاه های مطرح تهران رقابت می کردند و از همین تیم ها بود که بزرگانی چون پرویز قلیچ خانی و علی پروین از همین تیم ها توسط امیر آصفی به دنیای فوتبال معرفی شدند.
امیر آصفی سپس به باشگاه کیان پیوست و تا زمانی که با دنیای بازیگری وداع بگوید در همین تیم ماند و به گفته خودش به پیراهنش وفادار ماند و پا روی ارزش ها نگذاشت. در خلال بازی های باشگاهی جذب تیم ملی شد و مدت یازده سال در تیم ملی بازی کرد. امیر آصفی از نسلی بود که فوتبال آماتوری با ارزش های اخلاقی را به شدت پاس می داشت و از اخلاق در فوتبال به عنوان ریشه های ورزش یاد می کرد.

هشتاد و نهمین گل یک دروازه بان در برزیل

روژیو سنی، دروازه بان برزیلی باشگاه سائوپائولو، هشتاد و نهمین گل کارنامه ورزشی اش را به ثمر رساند و بدین ترتیب نام خود را به عنوان گل زن ترین دروازه بان دنیا ثبت نمود

سنی ۳۷ ساله در جریان دیدار تیمش مقابل موژی میریم در لیگ برزیل، با قرارگرفتن پشت ضربه پنالتی توانست اولین گل تیمش در این دیدار را به ثمر برساند و در نهایت تیم سائوپائولو آن دیدار را با برتری ۳-۰ به پایان برد.
این چهارمین گل سنی در رقابتهای این فصل بود و بدین ترتیب او اکنون در صورتی که بتواند تنها ۱۱ گل دیگر به ثمر برساند، می تواند صدمین گل تاریخ فوتبالش را به ثمر برساند.
البته او تنها دروازه بانی نیست که به گلزنی می پردازد ولی توانسته رکورد دروازه بانان بزرگ دنیا از جمله خوسه لوئیس چیلورت، دروازه بان پاراگوئه ای را که ۵۶ گل به ثمر رسانده بود و ره نه ایگیتا، دروازه بان کلمبیایی که با به ثمر رساندن ۵۲ گل از دنیای فوتبال خداحافظی کرده بود را پشت سر بگذارد.



پر درآمدترین های دنیای فوتبال معرفی شدند

بر اساس گزارش نشریه فرانس فوتبال، معتبرترین نشریه فوتبال فرانسه و یکی از معتبرترین نشریات فوتبال اروپا "لیونل مسی" مهاجم ۲۲ ساله آرژانتینی به سلطه ۲ ساله بکام در کسوت پردرآمدترین بازیکن جهان خاتمه داد. مسی سالانه حدود ۲۹.۶ میلیون پوند درآمد دارد و بکام با ۲۷.۳ میلیون پوند در تعقیب اوست در حالی که کریستیانو رونالدو از رئال مادرید با درآمدی حدود ۲۷ میلیون پوند در جایگاه سوم ایستاده است.
بر اساس این گزارش، ۳.۶ میلیون پوند از درآمد مسی به دلیل کسب سه جام در فصل گذشته همراه با بارسا است که او را جلوتر از ستاره انگلیسی قرار داده است. همچنین مسی پس از تایگر وودز و فیل میکلسون (بازیکنان گلف) و لبرون جیمز (بسکتبالیست) عنوان چهارمین ورزشکار پردرآمد جهان را از آن خود کرد.
"خوزه مورینیو" در رتبه نخست لیست پردرآمدترین سرمربیان فوتبال جهان قرار گرفت. فابیو کاپلو و گاس هیدینک تنها سرمربیان تیم های ملی هستند که در لیست ۱۰ سرمربی پردرآمد قرار دارند. البته رده بندی بازیکنان و مربیان به صورت دقیق به شکل زیر است:

مربیان:

- ۱- ژوزه مورینیو (اینتر): ۱۱.۷ میلیون پوند
- ۲- روبرتو مانچینی (سیتی): ۱۰.۸ میلیون پوند
- ۳- لوئیس فیلیپه اسکولاری (بنیادکار): ۸.۵ میلیون پوند
- ۴- یورگن کلوپ (مرسی سابق بایرن): ۸.۱ میلیون پوند
- ۵- فابیو کاپلو (سرمربی انگلیس): ۷.۵ میلیون پوند
- ۶- گاس هیدینک (سرمربی روسیه): ۷.۱ میلیون پوند
- ۷- سر الکس فرگوسن (منچستر یونایتد): ۶.۵ میلیون پوند
- ۸- پپ گواردیولا (بارسلونا): ۵.۸ میلیون پوند
- ۹- آرسن ونگر (آرسنال): ۵.۷ میلیون پوند
- ۱۰- لوئیس فان خال (بایرن مونیخ): ۵.۴ میلیون پوند

بازیکنان:

- ۱- لیونل مسی (بارسلونا): ۲۹.۶ میلیون پوند
- ۲- دیوید بکام (لس آنجلس گلکسی / میلان): ۲۷.۳ میلیون پوند
- ۳- کریستیانو رونالدو (رئال مادرید): ۲۷ میلیون پوند
- ۴- کاکا (رئال مادرید): ۱۶.۹ میلیون پوند
- ۵- تیری آنری (بارسلونا): ۱۶.۱ میلیون پوند
- ۶- رونالدینیو (میلان): ۱۵.۵ میلیون پوند
- ۷- کارلوس تیس (منچستر سیتی): ۱۳.۸ میلیون پوند
- ۸- زلاتان ابراهیموویچ (بارسلونا): ۱۳ میلیون پوند
- ۹- فرانک لمپارد (چلسی): ۱۲.۸ میلیون پوند
- ۱۰- ساموئل اتوئو (اینتر): ۱۲.۴ میلیون پوند



ناصر حجازی در دقیقه ۹۰ پناستی سرطان را مهار کرد



«قرار است به منچستر بروم.» ناصر حجازی این را گفت و رفت. احتمالاً در ذهن دوستان فوتبالیستش شهر منچستر در دهه ۴۰ و ۵۰ به یاد می‌آمد. در حالی که حجازی در تمرینات منچستر یونایتد شرکت کرده بود؛ در سالهایی که فوتبال ایران بازیکنی در حد و اندازه‌های اروپا نداشت، او در تیمی حضور یافته بود که از دیرباز تیمی در سطح اول فوتبال انگلیس بود. حجازی سر از تمرینات منچستر یونایتد درآورد. در خاطراتش هست که به دلیل مشکلات مالی چندان نتوانست در این تیم بماند و بازگشت. اما حضوری هرچند کوتاه در تیمی بزرگ در دنیای فوتبال برایش کافی بود و در سابقه‌اش قرار گرفت.

سال‌ها بعد، هنگامی که خانه نشین بود و بدون تیم، همان «من» را به زبان آورد. در سالی که استقلال به او پشت کرده، در تیم دیگری مربی نبود و در کنج خانه با امیر ارسلان (نوه دختری‌اش) فوتبال دستی را به هر ورزش دیگری ترجیح داده بود. این «من» را در همان روزها به زبان آورد. او چون همیشه سیگاری بر لب داشت، در شرایطی که به میهمانانش میوه و چای تعارف می‌کرد، خود چون همیشه آجیل جلویش بود. این «من» را همان موقع گفت: «من به زودی در یک تیم اروپایی مربیگری می‌کنم.» توضیح بیشتری نداد، پرسشی هم نبود. مسکوت ماند، در وضعیتی که به نظر نمی‌رسید یک مربی از ایران در یک تیم اروپایی مربیگری کند؛ بخصوص حجازی که گمان می‌رفت در فوتبال ایران دیگر مربیگری نکند، خیلی‌ها حضور آخرش در استقلال را آخرین می‌دانستند؛ چون مربیگری علی پروین در پرسپولیس کمتر از یک ماه اما حجازی به اسلواکی رفت، مدیر فنی این تیم شد و البته به نوعی سرمربی تیم «دی استرادا». در اواخر دهه ۸۰ حجازی باز هم غافلگیر کرد، او حالا جزو اولین مربیانی است که در اروپا مربیگری کرده است. احتمالاً تا سالها بعد، هنگامی که یک مربی برای مربیگری به اروپا برود، بی‌گمان یادی از حجازی خواهند کرد.

رفت و آمد از ایران به اسلواکی داشت زیاد می‌شد. در هفته‌های اول همه‌اش خبر رضایت بود؛ رضایت ناصر حجازی از «دی استرادا» و البته رضایت مدیران این باشگاه از او. اما رفته رفته خبرهای دیگری شنیده شد. اینکه او با مسئولان این باشگاه به مشکل خورده و از آنها قهر کرده است. به همین دلیل، مدام به تهران سفر می‌کرد. این البته خبر ابتدایی بود و بعد یکی از روزنامه‌های ورزشی خبری از اسطوره روی جلدش برد؛ بدون اینکه نامی از حجازی ببرد. اما همه اطلاعات تزریق شده به این گزارش نشان می‌داد که خودش است و البته یک علامت سؤال بزرگ در ذهن خوانندگان این گزارش نقش بست: «یعنی ناصر حجازی سرطان گرفته؟» روز بعد این خبر توسط خود حجازی تکذیب شد و توسط آتیلا حجازی تایید. تأسف پسرش از بابت این بیماری نشان می‌داد که حق با آتیلا است. این خبر به

«کله شق، سرسخت و مغرور». حتی اگر این صفات با پرستیژترین فوتبالیست ایران را دوست نداشته باشیم، آرزو می‌کنیم رو در روی بیماری‌اش با همین صفات بایستد: کله شقی، سرسختی و غرور!

مهدی حاج محمد و ضربه سر ماندگارش

باز کرد و جام قهرمانی را به ملت ایران هدیه داد. زیرا با توجه به تفاسیل گل تیم ایران با مساوی هم قهرمان می شد.

مهدی حاج محمد از فورواردهای چپ پای استثنایی فوتبال ایران بود که هر چند عمر فوتبالتش طولانی نبود، ولی همان سالها را هم که در باشگاه تاج «استقلال» و تیم ملی بازی کرد، کارنامه ای طلایی و درخشان از خود بجای نهاد.

مهدی حاج محمد در ایران دوران بازنشستگی خود را می گذراند و هرکجا که باشد برایش سلامت آرزو می کنیم.



مسابقه ایران و ترکیه در جام سنتو بود و ترکیه که حالا از قدرتهای معتبر فوتبال جهان شده است آن سالها از پس قدرت فوتبال ایران به سادگی بر نمی آمد در جام سنتو که هر ساله با حضور پاکستان، ایران و ترکیه برگزار می شد و آخرین دوره آن که در تهران بود و دو تیم به مصاف یکدیگر رفته بودند تا دقایق پایانی بازی ترکها یک به صفر از ایران پیش افتاده بودند و خود را آماده دریافت جام و شادی قهرمانی در استادیوم امجدیه می کردند تا اینکه کرنری به سود ایران به روی دروازه ترکیه نصیب تیم ما شد و مهدی حاج محمد با پرشی حیرت انگیز و ضربه سری دیدنی دروازه ترکها را



یک بازی تماشایی و هیجان انگیز

— تیم منتخب ایرانیان لندن «پارس» و تیم منتخب ایرانیان فرانکفورت در روز شنبه ۲۶ ماه ژوئن در شهر فرانکفورت

— بازیکنان تیم فوتبال پارس لندن چمدانهای خود را برای سفری به آلمان می بندند ۲۶ ژوئن در شهر فرانکفورت دیداری مهیج از اتحاد و دوستی ایرانیان در اروپا

— ۲۶ ژوئن دو تیم منتخب ایرانیان لندن و فرانکفورت از عزیز اصلی دروازه بان بزرگ و اسطوره های فوتبال ایران تجلیل می کنند

تیم فوتبال پارس لندن عضو می پذیرد

به اطلاع کسانی که سابقه بازی فوتبال در رده های باشگاهی، جوانان یا نوجوانان را داشته اند میرساند چنانچه مایل باشند میتوانند در تیم پاریس لندن شرکت نمایند.

این تیم زیر نظر محمود سرابی اداره میگردد.

علاقمندان میتوانند با تلفن ۰۲۰۸۷۳۱۹۳۳۳ تماس حاصل نمایند

تلویزیون جهانی رنگارنگ لندن از ۱۵ ماه ژوئن در سراسر جهان



۵- هادی خرسندی طنز نویس پرآوازه کشورمان با گلچینی از برنامه هایش

برنامه‌های تلویزیون جهانی رنگارنگ از ۱۵ ماه ژوئن آغاز گردیده و شامل برنامه‌هایی بشرح ذیل میباشد



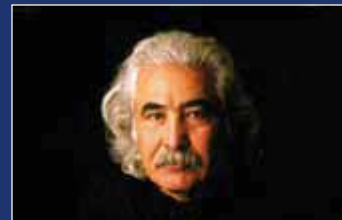
۱- هفت شهر عشق در تبعید با چهره‌ی محبوب و ماندگار دنیای صدا فخری نیکزاد و گروه هنرمندان موسیقی



۲- از هر دری سخنی با حضور پرویز صیاد هنرمند اسطوره ای ایران



۶- ورزش از گاهی دیگر با حضور حسین خونساری روزنامه نگار و کارشناس سرشناس ورزش ایران



۳- زمزمه های یک شب سی ساله ، ایرج جنتی عطایی بزرگ ترانه شرای ایران در دیداری تازه

۷- سکوی پرتاب برنامه‌ای جذاب و دیدنی در معرفی چهره‌های تازه و مستعد در خوانندگی، بازیگری و مد.

۸- پرده ها فرو می افتد ارائه کارنامه سیاه مزدوران و پادوهای رژیم در خارج از کشور و افشای چهره‌های رسوا با حضور محمود سرابی



۴- شهر آفتاب با حضور ستار لقای روزنامه نگار و نویسنده سرشناس

تلویزیون جهانی رنگارنگ با سابقه ۲۰ ساله اولین کانال تلویزیونی در اروپا و حضور چهره‌های ماندگار و سرشناس ایرانیان همچون فخری نیکزاد، هادی خرسندی، پرویز صیاد، ایرج جنتی عطایی، ستار لقای و... و اکنون تولدی دیگر با یاران پرآوازه دنیای هنر، ادب و فرهنگ و ورزش ایران

تلویزیون جهانی رنگارنگ را می‌توانید از طریق اینترنت و تلویزیون جهانی پارس نظاره‌گر باشید.

محمود سرابی مدیر و بنیانگذار تلویزیون و مجله رنگارنگ این بار با پشوانه ۲۰ ساله و آرشو ارزشمند

تصویری به منازل میلیون‌ها ایرانی می‌آید تا صدای هویت ملی و میهنی در غربت باشد.

تلویزیون مستقل و ملی رنگارنگ به همراه یارانش همچون همیشه برای آزادی و رهایی کشورشان تلاش می‌کنند و برنامه‌هایی بر محور اولویت شرایط فعلی ایران ارائه خواهند کرد.

تلویزیون جهانی رنگارنگ را می‌توانید به راحتی در منازل یا محل کار خود از طریق اینترنت نظاره‌گر باشید.

سایت اینترنتی تلویزیون رنگارنگ www.rangarang.co.uk تماشا کنید.

برنامه های تلویزیون رنگارنگ در سایت Youtube و آدرس TVRANGARANG تماشا کنید

تلویزیون جهانی رنگارنگ لندن

رنگارنگ با حضور چهره‌های سرشناس و آگاه و صاحب سبک، نامهایی که اعتبار دنیای شعر و ترانه و غایش و رقص در تاریخ معاصر ایران هستند.

آیا دارای صدای خوبی هستید و می‌خواهید خواننده شوید؟

آیا دارای استعداد و هنر بازیگری هستید؟

آیا تسلط در صحنه و شیوه بیان مناسب برای مجری‌گری و برنامه های تصویری را دارید؟

آیا آمادگی و اعتماد به نفس در اجرای برنامه‌های هنری و رقصندگی را در خود سراغ دارید؟

چنانچه در موارد بالا آمادگی لازم را در خود سراغ دارید، می‌توانید با دفتر هنری رنگارنگ تماس حاصل نمائید

۰۲۰ ۸۷۳۱۹۳۳۳

سازمان جشنهای پیک شادی

طلاق کیت وینسلت و سام مندس پس از هفت سال



کیت شیلینگ از موسسه حقوقی لندن در بیانیه‌ای جدایی کیت وینسلت و سام مندس را «کاملاً دوستانه و بر اساس توافق دو طرف» دانست.

این ازدواج دوم کیت وینسلت ۳۴ ساله بود که سال ۲۰۰۸ برای بازی در نقش زنی با گذشته تاریک در فیلم «کتابخوان» برنده اسکار بهترین بازیگر زن شد.

وینسلت سال ۲۰۰۱ پس از سه سال از جیم

تریپلتن همسر اول خود که دستیار کارگردان است، جدا شد. او سال ۲۰۰۸ در فیلم «جاده روولوشنی» به کارگردانی سام مندس نقش آفرینی کرد و به خاطر آن برنده جایزه گلدن گلوب شد.

مندس ۴۴ ساله که مانند وینسلت بریتانیایی است، هم به خاطر آثار نمایشی و سینمایی خود شهرت دارد. او برای «زیبایی آمریکایی» (۱۹۹۹) که اولین تجربه سینمایی‌اش بود اسکار بهترین کارگردانی را دریافت کرد.

خبر جدایی وینسلت و مندس از آن جهت باعث شگفتی ناظران هالیوود شده که تاکنون خبری درباره مشکلات خانوادگی آنها در مطبوعات و رسانه‌ها منتشر نشده بود. با این حال، وینسلت در مراسم اعطای جوایز اسکار ۸۲ که هفتم مارس برگزار شد، تنها شرکت کرد. آنها سال ۲۰۰۳ ازدواج کردند و یک پسر دارند. وینسلت از ازدواج اول خود صاحب دختری ۹ ساله بنام میا است.

داستین هافمن برای اولین بار کارگردان میشود

به گزارش اسکرین دیلی، داستین هافمن قرار است فیلمی با عنوان «گروه چهار نفره» را بر اساس فیلمنامه ای اقتباسی از نمایشی به همین نام نوشته رونالد هاروود کارگردانی کند. نسخه نمایشی این متن در سال ۱۹۹۹ روی صحنه رفت.

قرار است موسسه بی بی سی فیلمز نخستین فیلم هافمن در مقام کارگردان را تهیه کند.

مگی اسمیت، تام کورتنی و آلبرت فینی در این فیلم نقش سه خواننده قدیمی اپرا را بر عهده دارند که دوران بازنشستگی را در یک خانه سالمندان در حومه لندن می گذرانند. فیلمبرداری فیلم هم در فصل پاییز در انگلستان آغاز می شود.



نیکول کیدمن در یک فیلم کمدی



به نقل از هالیود ریپورتر این فیلم که «برو واسه ش» نام دارد توسط شرکت کلمبیا پیکچرز ساخته میشود و قرار است در ماه آینده در شهر لس آنجلس جلو دوربین برود. داستان این فیلم که عنوان اصلی آن «همسر خیالی» است درباره مردی (آدم سندلر) است که زنی (آنیستون) را به عنوان همسری که قرار است او را به زودی طلاق بدهد، استخدام می کند و بچه های او را هم بچه های خودش جا می زند تا بتواند دل زن رؤیاهایش را به چنگ بیاورد. با توجه به داستان فیلم انتظار می رود که نقش نیکول کیدمن بسیار کوتاه باشد. او پس از بچه دار شدنش حضورش در سینما کم رنگ شده.

**پر ارزش ترین لحظات زندگی خود را به
خاطر ارزانی خراب نکنید**

عروسی خانم ها و آقا دامادها

**فراموش نکنید تنها یادگار ارزشمند عقد و ازدواج شما
عکس و فیلم برداری است مواظب باشید بخاطر ارزانی
های غیر حرفه ای ریسک نکنید**

فقط کافیست بایک تلفن تمام کارها را به دست افراد کار دان

**و حرفه ای سازمان جشنهای پیک شادی بسپارید
باهر بودجه ای که شما داشته باشید بهترین ها را برایتان**

فراهم می کنیم

از لباس و آرایش عروس گرفته تا سفره عقد

**از سالن غذا گرفته تا موزیک و خوانندگان محبوب شما
فیلمبرداری و عکاسی**

کار را به دست کاردان بسپارید

020 8731 9333

سفارشات از سراسر اروپا پذیرفته میشود

آنجلینا جولی زن بابای زیبای خفته



انیمیشن «بدجنس» روایت پست مدرن دیزنی از زیبای خفته است که قرار است آنجلینا جولی به جای زن بابای شیر و بدجنس زیبای خفته با آن لباس نوک تیزش حرف بزند. نام تیم برتن نیز به عنوان کسی که چشمش به دنبال این پروژه بوده در خبرهای آمده بود.

همچنین نام لیندا ولورتن (فیلمنامه‌نویس «آلیس در سرزمین عجایب» که بر اساس داستان لوئیس کارول فیلمنامه این فیلم را نوشته است) به عنوان فیلمنامه‌نویس «بدجنس» مورد تایید قرار گرفت. در فیلمنامه جدید ملکه بدجنس مرکز فیلم است و در واقع داستانی آشنا از زاویه دیدی نا آشنا روایت شود.

هنوز هیچ قراردادی امضا نشده و به نظر می‌رسد که امضا شدن قرارداد آنجلینا جولی به قرارداد تیم برتون منوط باشد. از سوی دیگر برتون کار بر روی پروژه‌هایی نظیر «سایه تاریک» و «خانواده آدامز» را در آینده نزدیک در برنامه کاری خود دارد و احتمال این که او بخواهد بلافاصله کار دیگری که بر روی کاغذ کم و بیش شبیه «آلیس در سرزمین عجایب» است را شروع کند کم است.



مریل استریپ به عضویت افتخاری آکادمی هنر و ادبیات آمریکا درآمد

آکادمی هنر و ادبیات آمریکا که قدمت ۱۱۲ ساله دارد، روز گذشته «مریل استریپ» ۶۱ ساله را به عضویت افتخاری خود درآورد. «مریل استریپ» که با ۱۵ بار نامزدی جایزه اسکار از این لحاظ رکورددار تاریخ سینما است، اعلام کرد: «از این اتفاق واقعا شگفت‌زده شده‌ام. واقعا باور نمی‌کردم که وارد جمع بزرگان هنر و ادبیات شوم. این پیش‌تر به عضویت افتخاری این آکادمی افتخار مرا به گریه انداخت.» آکادمی هنر و ادبیات آمریکا در سال ۱۹۸۳ برای تقدیر از شخصیت‌های بزرگ آمریکا راه‌اندازی شد که در عرصه‌های ادبیات، موسیقی و هنر فعالیت چشم‌گیر داشته‌اند. به گزارش خبرگزاری رویتر، کارگردانان بزرگ هالیوود از جمله «وودی آلن»، «اورسن ولز» و «مارتین اسکورسزی» پیش‌تر به عضویت افتخاری این آکادمی

درآمده بودند، اما «مریل استریپ» اولین سینماگری است که تنها برای بازیگری به این سمت رسیده است.

«مریل استریپ» دو بار در سال‌های ۱۹۸۰ برای «گرامر علیه کرامر» و ۱۹۸۳ برای «انتخاب صوفی» موفق به کسب جایزه اسکار بهترین بازیگری شده است.

وی در سال ۲۰۰۳ برای فیلم «ساعت‌ها» جایزه خرس نقره‌ای جشنواره برلین را گرفت، در سال ۱۹۸۹ با فیلم «فرشتگان جهنمی» جایزه بهترین بازیگر زن را از کن دریافت کرد، در سال ۱۹۸۲ بهترین بازیگر زن جوایز بافتا شد و در سال ۱۹۹۹ جایزه دوربین برلیناله را کسب کرد.

«مریل استریپ» در سال ۲۰۰۳ جایزه افتخاری سزار فرانسه را گرفت، دو بار جایزه بهترین بازیگر زن را از اسکار سینمای ایتالیا دریافت کرده است، هفت بار بهترین بازیگر جوایز گلدن گلوب انتخاب شده است و از جشنواره‌های رم و سن سباستین جایزه یک عمر دستاورد سینمایی دریافت کرده است.

نیکولاس کیچ بدلیل مشکلات مالی خانه اعیانی خود را می‌فروشد

نیکولاس کیچ، بازیگر برنده اسکار، که ظاهرا تازگی‌ها مشکلات مالی پیدا کرده، یکی از گنجینه‌های شخصی‌ش را از دست داده است.

لس آنجلس تایمز نوشت: خانه اعیانی بسیار بزرگ او واقع در لس آنجلس که با قیمت پیشنهادی ۱۰/۴ میلیون دلار به حراج گذاشته شده بود، به فروش نرفت و مالکیت آن به یک وام دهنده که می‌خواست ملک مزبور را ضبط کند، برگردانده شد.

نیکولاس کیچ در اصل می‌خواست ملک مزبور را به قیمت ۳۵ میلیون دلار بفروشد. کیچ بازیگر سری فیلم‌های اکشن «گنجینه ملی» در ماه اکتبر گذشته علیه مدیر مالی خود شکایتی تنظیم کرد و در ضمن ادعای خسارت ۲۰ میلیون دلاری، گفت که این مدیر به سرمایه‌های شخصی او آسیب زده است. این مدیر مالی که «ساموئل لوین» نام دارد در یک اقدام مشابه از کیچ شکایت کرد و مدعی شد که این بازیگر بیش از حد مجاز پول خرج می‌کرده است.

یک سال پیش بود که کیچ قلعه خود را در کشور آلمان فروخت و در مصاحبه با یکی از مجلات این کشور گفت که شرایط سخت اقتصادی او را مجبور به این کار کرده است.

نیکولاس کیچ جزو بازیگرانی است که بالاترین دستمزدها را می‌گیرند ولی پرداخت نکردن مالیات باعث شده تا او میلیون‌ها دلار بدهی بالا بیاورد.



اخذ مدرک دانشگاهی از دانشگاه‌های معتبر دنیا

اگر سابقه تخصصی دارید، ما شما را در اخذ مدرک معتبر دانشگاهی مرتبط در کوتاهترین مدت یاری می‌دهیم

0845 2000 759



کارگاه واژه و اندیشه

بشکن طلسم حادثه را بشکن

از حمید مصدق

برخیز و باز روشنی آفتاب را

سوره تماشا

سهراب سپهری



بشکن طلسم حادثه را

بشکن

مهر سکوت از لب خود بردار

مشین به چاهسار فراموشی

بسپار گام خویش به ره

بسپار

تکرار کن حماسه خود تکرار

چندان سرود سوگ

چه می خوانی ؟

نتوان نشست در دل غم نتوان

از دیده سیل اشک چه می رانی ؟

سهرابرد ره راست غمی سنگین

اما

غمی که افکند از پا نیست

برخیز

رخش سرکش خود زین کن

امید نوشداروی تو از کیست ؟

سهرابردهای و غمت سنگین

بگذر ز نوشداروی نامردان

چشم وفا و مهر نباید داشت

ای گرد دردمند ز بی دردان

افراسیاب خون سیاوش ریخت

بیژن به دست خصم به چاه افتاد

کو گردی تو ای همه تن خاموش

کو مردی تو ای همه جان ناشاد

اسفندیار را چه کنی نمکین ؟

این پرغرور مانده به بند من

تیرگرین خود به کمان بگذار

پیکان به چشم خیره سرش بشکن

چاه شغاد مایه مرگ توست

از دست خویش بر تو گزند آید

خویشی که هست مایه مرگ خویش

باید شکست جان و تنش باید

گرم که آب رفته به جوی آید

با آبروی رفته چه باید کرد ؟

سیماب صبحگاهی از سربلندترین کوهها فرو می ریخت

برخیز و خواب را



به تماشا سوگند

و به آغاز کلام

و به پرواز کبوتر از ذهن

واژه ای در قفس است.

حرف هایم ، مثل يك تکه چمن روشن بود.

من به آنان گفتم:

آفتابی لب درگاه شماست

که اگر در بگشایید به رفتار شما می تابد. و به آنان

گفتم: سنگ آرایش کوهستان نیست همچنانی که فلز ،

زبوری نیست به اندام کلنگ در کف دست زمین گوهر

ناپیدایی است

که رسولان همه از تابش آن خیره شدند.

پی گوهر باشید.

لحظه ها را به چراگاه رسالت ببرید.

و من آنان را ، به صدای قدم پیک بشارت دادم و به

نزدیکی روز ، و به افزایش رنگ .

به طنین گل سرخ ، پشت پرچین سخن های درشت. و به

آنان گفتم :

هر که در حافظه چوب ببیند باغی

صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند. هر که با

مرغ هوا دوست شود

خوابش آرام ترین خواب جهان خواهد بود. آنکه نور از

سر انگشت زمان برچیند

می گشاید گره پنجره ها را با آه.

زیر بیدی بودیم.

برگی از شاخه بالای سرم چیدم ، گفتم :

چشم را باز کنید ، آیتی بهتر از این می خواهید؟

می شنیدیم که بهم می گفتند:

سحر میداند، سحر!

سر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند.

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد.

خانه هاشان پر داوودی بود،

چشمشان را بستیم .

دستان را نرساندیم به سر شاخه هوش. جیبشان را پر

عادت کردیم.

خوابشان را به صدای سفر آینه ها آشفتم.

ترانه ی «ستاره ی روشن»

مینا اسدی



خاکسترت ای ستاره ی روشن

فریاد گلوی ساکت من شد

آواز تو از فراسوی خانه

آوازه ی شهر و کوی و برزن شد

از این سوی خاکهای بارآور

تا آنسوی خاک تشنه ی خونین

فریاد زدی که زندگی این نیست

ناگاه جهان تیره شد رنگین

در یک شب سرد و تیره ی پائیز

بستند ترا به دار آواز

جرم تو چه بود؟ عشق ورزیدن

کشتند ترا به جرم پرواز

خاکسترت ای ستاره ی روشن روپاند گلی به باغ پندارم

چون گنگ به خواب رفته ای بودم

اینک، اما، هزار سال بیدارم

ای خاطره ی شگفت پوئیدن

دانه شدن و دوباره روئیدن

هر کس که ترا شنید، مینا شد

عاشق شد و بی درنگ زیبا شد

تو هستی و در منی و می مانی

من راز ترا به باد می گویم

من شعر ترا همیشه می خوانم

من راه ترا دوباره می پویم

خاکسترت ای ستاره ی روشن

فریاد گلوی ساکت من شد

آواز تو از فراسوی خانه

آوازه ی شهر و کوی و برزن شد

فریاد زدی که زندگی این نیست

ناگاه جهان تیره شد رنگین

از این سوی خاکهای بارآور

تا آن سوی خاک تشنه ی خونین

هر کس که ترا شنید مینا شد

عاشق شد و بی درنگ زیبا شد

سخنرانی نیما در نخستین کنگره نویسندگان خرداد ماه ۱۳۲۵

شعر من را با حواس جمع بخوانید

از پس پنجاه و اندی ز عمر
ناله بر می آیدم از هر رگی
کاش بودم دور از هر کسی
چادری و گوسفندی و سگی

«در سال ۱۳۱۵ هجر، ابراهیم نوری، مرد شجاع و عصبانی، از افراد یکی از دودمان های قدیمی شمال ایران محسوب می شد. من پسر بزرگ او هستم. پدرم در این ناحیه به زندگانی کشاورزی و گله داری مشغول بود. در پانزدهمین سال، زمانی که او در مسقط الراس ییلاقی خود "یوش" منزل داشت، من بدنیا آمدم. پیوستگی من از طرف جده، به گرجی های متواری، از دیر زمانی در این سرزمین، می رسد. زندگی بدوی من در بین شبانان و ایلخی بانان گذشت، که به هوای چراگاه به نقاط دور ییلاق و قشلاق می کنند و شب بالای کوهها ساعات طولانی باهم بدور آتش جمع می شوند.

از تمام دوره بچگی خودم جز زد و خورد های وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ نشینی و تفریحات ساده آنها، در آرامش یکنواخت و کور و بی خبر از همه جا، چیزی ندارم.

در همان دهکده که متولد شدم خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده یاد گرفتم. او مرا در کوچه باغ ها دنبال می کرد و بیاد شکنجه می گرفت. پاهای نازک مرا به درخت های گز نه دار می بست، با ترکه های بلند می زد و مرا مجبور می کرد به از بر کردن نامه هایی که معمولا اهل خانواده دهاتی بهم می نویسند. خودش آنها را بهم چسبانیده و برای من طومار درسی درست کرده بود.

یکسال که به شهر آمده بودم، اقوام نزدیک من، مرا به همیاری برادر از خود کوچکترم "لادین" به یک مدرسه کاتولیک وا داشتند. آنوقت این مدرسه در تهران به مدرسه عالی سن لوئی شهرت داشت.

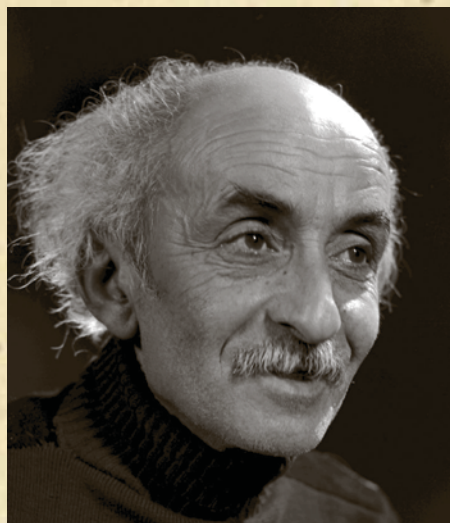
دوره تخصص من از اینجا شروع می شود. سالهای اول زندگی مدرسه من به زد و خورد با بچه ها گذشت. وضع رفتار و سکونت من، کنارگیری و حجبی که مخصوص بچه های تربیت شده در بیرون شهر است؛ موضوعی بود که در مدرسه مسخره برمی داشت. هنر من خوب پریدن و با رفیقم حسین پژمان فرار از مدرسه بود. من در مدرسه خوب کار نمی کردم، فقط نمرات نقاشی به داد من می رسید. اما بعدها، در همان مدرسه، مراقبت و تشویق یک معلم خوش رفتار، که نظام وفا شاعر بنام امروز باشد مرا به خط شعر گفتن انداخت.

این تاریخ مقارن بود با سال هایی که جنگ بین المللی ادامه داشت. من در آنوقت اخبار جنگ را به زبان

فرانسه می توانستم بخوانم. شعرهای من در آنوقت به سبک خراسانی بود، که همه چیز در آن يك جور و بطور کلی دور از طبیعت واقع و کمتر مربوط به خصایص زندگی شخص گوینده وصف می شود.

آشنائی با زبان خارجی راه تازه را در پیش چشم من گذاشت. ثمره کاوش من در این راه، بعد از جدائی از مدرسه و گذراندن دوران دلدادگی بد انجام، ممکن است در منظومه «افسانه» من دیده شود. قسمتی از این منظومه در روزنامه دوست شهید من میرزاده عشقی چاپ شد. ولی قبل از سال ۱۳۰۰ منظومه ای بنام «قصه رنگ پریده» را انتشار داده بودم.

من پیش از آن شعری در دست ندارم. در پانزده سال ۱۳۰۱ نمونه دیگر از شیوه کار خود «ای شب» را، که پیش از این تاریخ سروده بودم و دست بدست خوانده و روانه شده بود، در روزنامه هفتگی «نوبهار» دیدم.



شیوه کار در هر کدام از این قطعات تیرزهر آگینی، مخصوصا در آزمونان بطرف طرفداران سبک قدیم بود. طرفداران سبک قدیم آنها را قابل درج و انتشار نمی دانستند.

با وجود آن، سال ۱۳۴۲ هجری بود که اشعار من صفحات زیاد منتخب آثار شعرای معاصر را پر کرد. عجب آنکه نخستین منظومه من «قصه رنگ پریده» هم که از آثار بچگی بشمار می آید در جزو مندرجات این کتاب و در بین نام آن همه ادبای ریش و سبیل دار خوانده می شد و بطوری قرار گرفته بود که شعرا و ادبا را نسبت به من و مولف دانشمند کتاب «هشترودی زاده» خشمناک می ساخت، مثل اینکه طبیعت آزاد پرورش یافته من در هر دوره از زندگی من باید با زد و خورد باشد.

انقلابات، حوالی سال های ۹۹ - ۳۰۰ در حدود شمال ایران، مرا از هنر خود پیش از انتشار این کتاب دور کرده بود. من دوباره بطرف هنر خود می آمدم.

این تاریخ مقارن بود با آغاز دوره سختی و فشار برای

کشور من.

ثمره ای که

این مدت برای من

داشت این بود که من

روش کار خود را منظم تر پیدا کنم:

روشی که در ادبیات زبان کشور من

نبود و من به زحمت عمری در زیر

بار خودم و کلمات و شیوه کار

کلاسیک راه را صاف و آماده کرده

اکنون در پیش پای نسل تازه نفس می اندازم.

در اشعار آزاد من وزن و قافیه به حساب دیگر گرفته می شوند. کوتاه و بلند شدن مصرع ها در آنها، بنا بر هوس و فانتزی نیست. من برای بی نظمی هم به نظمی اعتقاد دارم. هر کلمه من از روی قاعده دقیق به کلمه دیگر می چسبد. شعر آزاد سرودن برای من دشوارتر از غیر آن است.

مایه اصلی اشعار من رنج من است. به عقیده من، گوینده واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود و دیگران شعر می گویم. کلمات و وزن و قافیه در همه وقت برای من ابزارهایی بوده اند که مجبور به عوض کردن آنها بوده ام، تا با رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد.

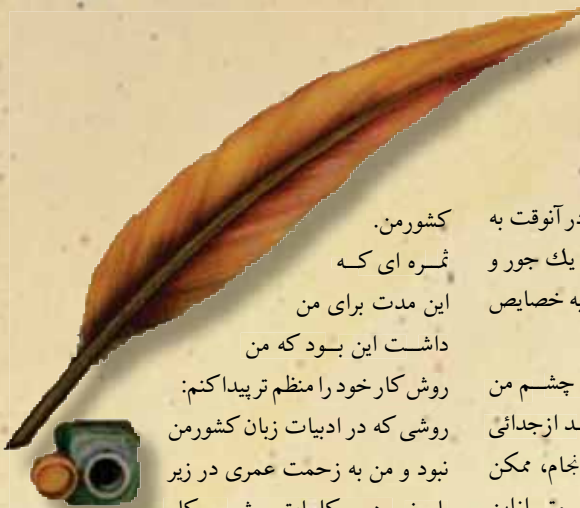
در زندگی من، از جنس رنج های دیگران هم سهم هائی هست؛ بانوی خانه و بچه دار و ایلخی بان و چوپان نا قابل نیستند. وقت پاکنویس برای من کم است. اشعار من متفرق بدست مردم افتاده، یا در خارج کشور توسط زبان شناس ها خوانده می شود.

از سال ۱۳۱۷ به بعد در جزو هیئت تحریریه «مجله موسیقی» بوده ام و به حمایت دوستان خود در این مجله اشعار خود را مرتباً انتشار داده ام.

من مخالف بسیار دارم - می دانم، چون خودم بطور روزمره دریافته ام، مردم هم باید روزمره دریابند. این کیفیت تدریجی و نتیجه کار است. مخصوصا بعضی از اشعار مخصوص تر بخود من، برای کسانی که حواس جمع در عالم شاعری ندارند مبهم است. اما انواع شعرهای من زیادند، چنان که دیوانی به زبان مادری خود، به اسم «روجا» دارم. می توانم بگویم من به رودخانه شبیه هستم، که از هر کجای آن لازم باشد بدون سروصدا می توان آب برداشت.

خوش آیند نیست اسم بردن از داستانهای منظوم خود به سبک های مختلف، که هنوز بدست مردم نیامده است. باقی شرح حال من همین می شود:

در تهران می گذرانم. زیاد می نویسم، کم انتشار می دهم و این وضع مرا از دورتنبل جلوه می دهد.





جواهری مظفریان پاتوق چهره‌های جهانی



جواهری مظفریان پاتوق چهره‌های جهانی



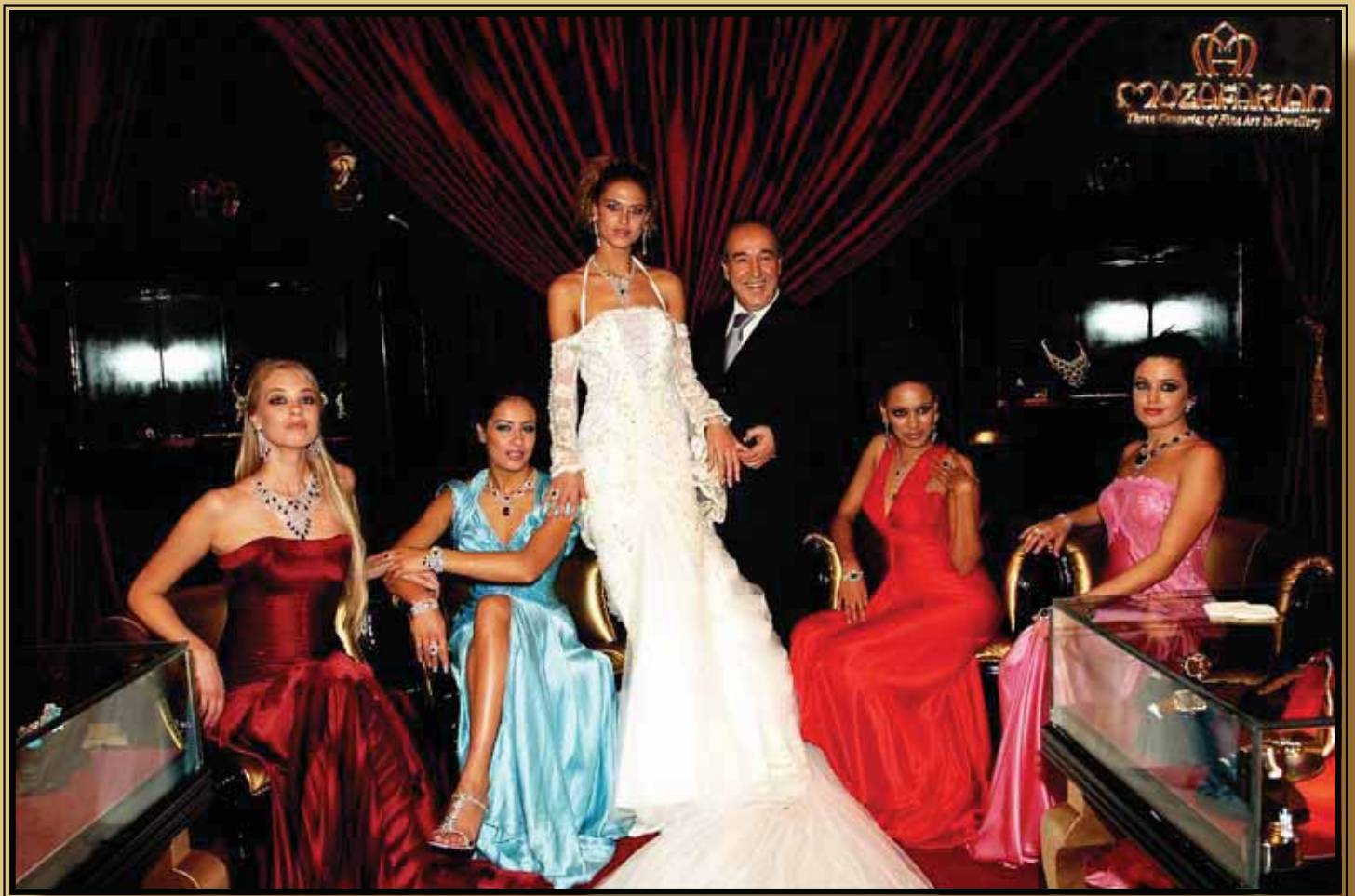
عباس مظفریان چهره‌ای سرشناس و شناخته شده در دنیای جواهرات بین‌المللی است.

سالهاست که سرشناس‌ترین افراد جهان اعم از خانواده‌های سلطنتی، شیوخ عرب، ورزشکاران مطرح جهان و هنرمندان معروف دنیای موزیک، سینما و مد از مشتریان جواهری مظفریان هستند.

عباس مظفریان که بیش از سیصد سال پیشینه خانوادگی خود را در امر جواهریه عنوان پشتوانه دارد موفق شده است در عرصه بین‌المللی با ارائه طرحهای بی‌نظیر و انحصاری گوی رقابت را از سایر رقبای جهانی بریابد و به همین دلیل طرحهای استثنایی و زیبایی او تزئین بخش چهره و اندام سرشناس‌ترین چهره‌های جهانی است.

همانطور که در عکس ملاحظه می‌کنید دانی مینوگ خواننده مطرح جهانی در جواهرفروشی مظفریان حضور یافته تا برای مصاحبه در مجله هلو و تورکنسرت‌های جهانی خود از طرحهای بی‌نظیر مظفریان استفاده کند و جالب است که او حتی در مصاحبه‌هایش هم اشاره به استفاده از جواهرات مظفریان می‌نماید.

همچنین دانی مینوگ از داوران پربیننده‌ترین برنامه تلویزیونی بریتانیا xfactor می‌باشد در تمام اجرای برنامه‌های خود از طرحهای جواهرات مظفریان استفاده می‌کند.



88, Brompton Road , Knightsbridge, London SW3 1ER

Tel: 020 - 7589 0777 Fax: 020 - 7589 0666

Email: info@mozafarian.com website: www.mozafarian.com



محصولات غذایی خانوم خانوما



دفتر مرکزی پخش در آلمان شهر هامبورگ

+49 (0) 40 21 00 87 83



TAK Supermarkt

سوپر تک

متنوعترین سوپر در نوردراین وستفالن

در مرکز شهر دوسلدورف



Super Tak

(Persische Spezialitäten)

Kölner Str. 41 b

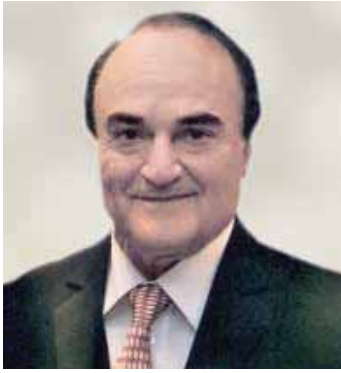
40211 Düsseldorf

Tel. : 0211 - 860 42 25

Mobil : 0179 - 76 49 211

به مناسبت دهمین سال خاموشی زنده یاد محمدعلی فردین

بخشی از خاطرات رضا شمشادیان از هامبورگ



صحنه فیلم در یک آخر هفته پنجشنبه و جمعه به محل کار آنها در شمال «نوشهر» رفتیم. روز جمعه در سکانسی از فیلم که آنروز فیلمبرداری می‌شد، فردین، پوری بنائی، علی تابش، حسن خیاط باشی، میری و حدود بیست سیاهی لشکر در یک صحنه میهمانی بازی داشتند. و فردین در آن صحنه با صدای ایرج می‌خواند. ظهر هنگام صرف نهار مدیر تهیه فیلم با سفارش تهیه کننده فقط برای هنرپیشگان اصلی و کارگردان و فیلمبردار چلوکباب آورده بود و بقیه سیاهی لشکرها و کارکنان فنی هر کدام یک ساندویچ. فردین فوراً متوجه قضیه شد. مدیر تهیه را کناری برد و آهسته به او گفت:

- یا برای همه چلوکباب بپار یا برای همه ساندویچ. مگه خون ما رنگین‌تر از بقیه‌اس...

و او هم قبل از آنکه بچه‌ها را برای خوردن غذا صدا کنند، فوراً دست به کار شد و خیلی زود برای همه چلوکباب آورد....

خوی مردانگی فردین که از دنیای ورزش در او رشد کرده بود، در سینما همواره با او بود و به همین سبب چه همکارانش و چه آنهایی که به نحوی با او سروکار داشتند، او را دوست داشتند و از دوستی و همکاری با او لذت می‌بردند. در فرصتهای دیگر باز هم از خاطرات دیگری که از و دارم، برایتان خواهم نوشت. یادش گرامی باد....

گزارتین سوپرستار سینمای ایران را از آن خود نماید و باعث بالا رفتن دستمزد بازیگران سینما شود.

خاطرات فراوانی در آن سالهای درخشش پی در پی و محبوبیت او به خاطر حرفه خبرنگاریم و همکاری با سینمای ایران دارم که در اینجا به یکی از آنها اشاره می‌کنم.

تابستان سال ۱۳۴۹ از طرف سازمان

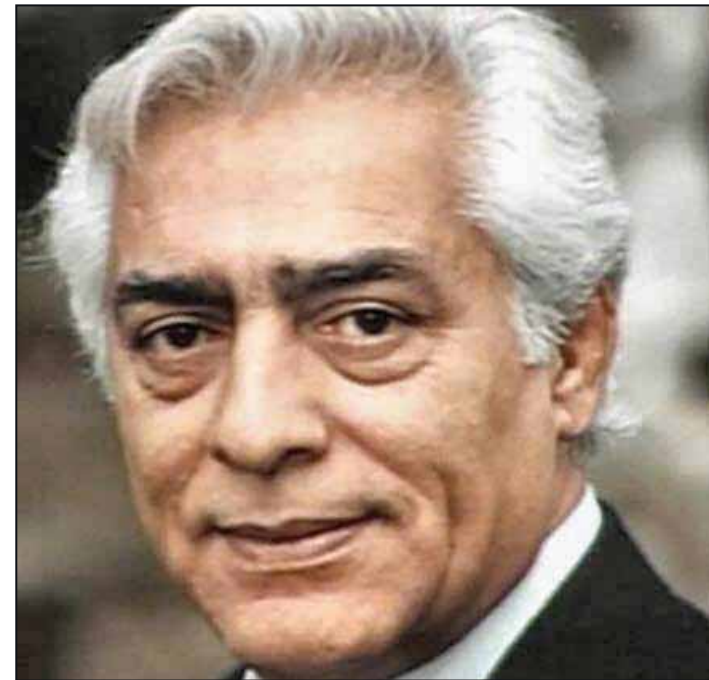
پیشنهاد کرد که به جای او از فردین برای ایفای این نقش دعوت نمایند و با توافق آنها، خودش پیشقدم شد و این پیشنهاد را به فردین داد و بالاخره توانست توافق طرفین را بگیرد و برای خودش در واقع در سینما «رقیب بتراشد».

با پوزش از نوشتن این جمله آخر «برای خودش رقیب بتراشد» چون فکر نمی‌کنم این خوی مردانگی و بزرگ منشی که در

آنچه را که از میان خاطرات فراوان خویم در مورد سینمای گذشته کشورمان وزین رنگارنگ می‌نمایم، آن تداومی را که در کتاب تاریخ سینمای کشورمان به نگارش درآورده‌ام ندارد و قسمتهای انتخابی را هر کدام به مناسبتی انتخاب نموده‌ام تا تقدیمتان نمایم. مثلاً این بار به مناسبت دهمین سال خاموشی زنده یاد محمدعلی فردین، سوپرستار بی‌همتای دو دهه ۴۰ و ۵۰ سینمای کشور عزیزمان ایران، که هجدهم فروردین ماه ۱۳۷۹ در سن هفتاد سالگی درگذشت، از میان خاطرات فراوانی که با او داشته‌ام یکی از آنها را برایتان انتخاب نموده‌ام که امیدوارم مورد پسندتان قرار گیرد.

فردین سال ۱۳۳۸ بعد از کناره‌گیری از دنیای کشتی که سالها در وزن چهارم از قهرمانان نام‌آور و افتخارآفرین تیم ملی کشتی کشورمان بود به سینما آمد.

آمدن فردین به سینما، با سفارشی توسط «ناصر ملک مطیعی» سوپرستار سینمای ایران در آن سالها صورت گرفت. بدین صورت که مرحوم سیامک یاسمی تابستان سال ۳۸ تصمیم داشت فیلم «چشمه آب حیات» را برای پارس فیلم بسازد و مصمم بود نقش اصلی آن را به ناصر ملک مطیعی بدهد ولی آن روزها ملک مطیعی تعهدات دیگری داشت و همزمان با ساخت چشمه آب حیات که طبق داستان فیلم قرار بود در اطراف کرمانشاه فیلمبرداری شود همراه اکپ به آنجا برود. به همین سبب با دوستی صمیمانه‌ای که خارج از کار سینما با «فردین» داشت، به یاسمی و دکتر کوشان کارگردان و تهیه کننده چشمه آب حیات



سینمایی چهلستون اکیپی برای ساخت فیلم «یک خوشگل هزار مشکل» به شمال کشور رفته بودند.

من با قرار قبلی که با فیلمبردار و تهیه کننده فیلم «حمید مجتهدی» داشتم، همراه با یکی از همکارانم در مجله «فیلم و هنر» «محمد صفار» که آن روزها در آن قلم می‌زدیم برای تهیه گزارشی از پشت

هرمندانی چون ناصر ملک مطیعی وجود داشت، هیچگاه دیگر نظیرش در سینمای کشورمان اتفاق افتاده باشد.

بهر حال فردین همانطور که در عالم کشتی یک قهرمان نمونه و افتخارآفرین بود، در سینما نیز توانست بعد از شرکت در چند فیلم به اوج محبوبیت و اشتیاق برسد و بعد از فیلم «گنج قارون» لقب

انتشارات مهر

در شهر کلن با سابقه دیرینه در خدمت جامعه ایرانیان

انواع و اقسام مایحتاج روزانه خانواده ایرانی

مجموعه ای از جدیدترین کتابهای منتشر شده و کتب قدیمی

کلیه کاست ها و سی دی ها و فیلمهای سینمایی قبل و بعد از انقلاب، فروش بلیت کنسرت، نمایش و دیسکوهای ایرانی

Blaubach 24 50676 Köln



MEHR VERLAG

شفیعی

Tel: 0221 - 21 90 90

H: 0163/ 616 44 34

Fax: 0221 - 240 16 89



رستوران کسری

در محیطی گرم و خانوادگی آماده پذیرایی از شما و میهمانان می باشد
همچنین سفارشات شما برای منزل و محل کار پذیرفته می شود.

Fire Point
KASSRA

PERSISCHE SPEZIALITÄTEN

Das Restaurant mit den heißen Preisen

Täglich frische Top-Qualität
von Rind, Lamm und Geflügel

Alle Gerichte auch zum Mitnehmen!

Öffnungszeiten: von 12⁰⁰ - 22⁰⁰ Uhr

(U-Bahn Berliner Tor) Berlinertordamm 4, 20099 Hamburg

Tel.: 040/ 24 69 61

رکود ازدواج در آلمان



از همه، جوانان بین ۲۵ تا ۴۵ سال هستند که "مجردگرایی" را رواج داده‌اند.

تناقض شدید

در عین حال، با وجود روند تحول جامعه آلمان به سمت زندگی انفرادی، سنت ازدواج در جامعه همچنان مورد احترام است. نظرسنجی‌های موسسه بررسی افکار عمومی "آکس‌باخ" نشان‌دهنده وجود این تناقض شدید هستند.

در مجموع تنها نیمی از افراد آلمانی ازدواج کرده‌اند. با این همه، ۷۰ درصد از ساکنان غرب آلمان و دو سوم از ساکنان شرق این کشور با این نظریه که ازدواج سستی "کهنه و از مد افتاده" است، مخالف هستند.

ازدواج برای آلمانی‌ها همواره کاسته می‌شود. این آمارشناس آلمانی پژوهشی وقت‌گیر در این زمینه انجام داده و حال پیش‌بینی می‌کند که در بین جوانان آلمانی، یک سوم زنان و تقریباً ۴۰ درصد از مردان تا پایان زندگی خود مجرد باقی می‌مانند.

بنا به گفته دوربریتس، مردان به ویژه در شرق آلمان تمایل بسیار کمی به ازدواج دارند. در سال ۱۹۸۰ تنها دوازده درصد از مردان در این منطقه برای همیشه مجرد می‌مانند، اما در حال حاضر این رقم به ۴۱ درصد افزایش یافته است. روند کاهش میل به ازدواج در غرب کندتر بوده، اما در اینجا نیز همواره زنان و مردان بیشتری علاقه خود را به ازدواج از دست می‌دهند.

به موازات کم‌رنگ شدن سنت ازدواج، به تدریج سبک‌های دیگری از زندگی مشترک متداول می‌شوند، مانند خانواده‌ی تک والدی، زندگی مشترک بدون ازدواج و رابطه‌ای که در آن دو طرف با هم زندگی نمی‌کنند. در کنار این سبک‌های مختلف، مجرد بودن به ویژه در شهرهای بزرگ، تبدیل به امری عادی می‌شود. در حال حاضر ۳۹ درصد خانوارها در آلمان از افراد مجرد تشکیل می‌شوند. در شهر برلین که معروف به "پایتخت مجردها"ست این رقم به ۴۵ درصد می‌رسد. در درجه اول فقط افراد مسن نیستند که تنها زندگی می‌کنند، چون همسرشان در گذشته است. "اشتفان فوکس" از موسسه جمعیت‌شناسی و خانواده آلمان می‌گوید: «بیشتر

ازدواج در آلمان دیگر رونق ندارد. بنا بر پژوهشی تازه، بتدریج شمار بیشتری از جوانان ازدواج را برای همیشه از فهرست برنامه‌های زندگی خود حذف می‌کنند. مجرد ماندن و زندگی مشترک اما در خانه‌های مستقل از هم امری عادی می‌شود.

همراه با فرارسیدن بهار، معمولاً تب ازدواج و برگزاری جشن عروسی در آلمان بیشتر می‌شود. برای کسانی که در آستانه ورود به زندگی مشترک و برگزاری جشن عروسی هستند، سؤال‌های فراوانی پیش می‌آید. برگزاری مراسم در کلیسا باشد یا تنها در اداره ثبت ازدواج؟ پذیرش نام فامیل شوهر یا شروع زندگی مشترک با نام فامیل قدیم خود؟ (در آلمان رایج است که زنان پس از ازدواج نام خانوادگی شوهر خود را می‌پذیرند) و اینکه آیا لباس عروس بایست آماده خریده شود یا سفارشی باشد؟ و مطمئناً دهها سؤال دیگر هم هستند که ذهن عروس و داماد را به خود مشغول می‌کنند. اما علاقه زنان و مردان آلمانی به ازدواج و تشکیل خانواده همواره رو به کاهش است و این عدم علاقه در بیشتر موارد نه تنها موقتی بلکه تصمیمی جدی است.

رواج زندگی انفرادی

"یورگن دوربریتس" از سازمان دولتی پژوهش‌های جمعیتی آلمان (BiB) در این باره می‌گوید: «از اهمیت

سوپر مارکت بهار هامبورگ

با مدیریت جواد زردشت

عرضه کلیه اجناس ایرانی مورد نیاز خانواده

ها با کیفیت بالا و قیمت مناسب



مجموعه‌ای از

آخرین کتابهای

منتشر شده

در ایران و خارج،

نشریات فارسی زبان

Bahar Supermarket

Schmilinsky Str. 30 , 20099 Hamburg

Tel: 040 / 2 80 25 05

در شهر کلن

سوپر مارکت

نیما و نگین



مرکز پخش مواد
غذایی و خشکبار
تواضع به صورت
کلی و جزئی در
استان NRW

عرضه کننده تازه ترین و مرغوبترین مواد غذایی ایرانی

انواع کنسرو ها، شیرینی جات و برنج ایرانی

Tel: 0221 169 257 45

Subbelarther Str.355-7

50825 Koln

راهِ راه شیراز برای تو دوره
رستوران شیراز را نزدیک کرده



رستوران شیراز

با مدیریت فانم شیرازی

با خضایی دلپسب و آرامبفش
و غذایی لذیذ و موردپسند شما
آماده پذیرایی از مشنها و مهمانی
های شما



SHIRAZ

Persisches Restaurant

subbelather str. 363

50825 Köln
Germany

Tel: 0221-5028311

جزئیات پذیرش پناهندگی ایرانیان توسط دولت آلمان

در فرصتی کوتاه توانسته‌اند خود را به کشورهای همسایه ایران از جمله ترکیه و عراق برسانند و هم‌اکنون به طور موقت در این کشورها به سر می‌برند. "گابریل هرمانی" در این باره افزود که این وزارتخانه قصد دارد با همکاری نزدیک‌تر با وزارت امور خارجه آلمان تعدادی از این ایرانیان را به عنوان پناهنده در آلمان بپذیرد. انتخاب این افراد از سوی دولت آلمان با همکاری تنگاتنگ دفتر امور پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) صورت می‌گیرد.

حمید نوذری، مسئول کانون پناهندگان در برلین در مورد اظهارات سخنگوی وزارت کشور آلمان می‌گوید: «منظور وزارت کشور از خارج، ترکیه و شمال عراق است و از طرف دیگر اعلام کردند که این تصمیم شامل تمام متقاضیان نخواهد شد. یعنی موارد مشخصی که دلایل پناهندگی آنها برای دولت آلمان مدلل باشد، پذیرفته می‌شوند.»

"موارد مشخص و مدلل" چیست؟
"هندریک لورگس"، یکی از سخنگویان وزارت کشور آلمان در واکنش به این سوال که منظور از "موارد مشخص و مدلل" چیست و شامل چه افرادی می‌شود گفت که نمی‌تواند پاسخی بدهد زیرا این موضوع همچنان در دست بررسی و هنوز تصمیم نهایی در مورد آن گرفته نشده است.

به طور کلی گرفتن پناهندگی در آلمان در سالهای اخیر بسیار دشوار شده است و متقاضی باید دلایل سیاسی محکمی را برای گرفتن پناهندگی ارائه دهد. ناهید کشاورز، مددکار امور پناهندگان در شهر کلن در مورد دلایل قابل پذیرش برای دریافت پناهندگی می‌گوید: «هر کسی باید دلایل شخصی خود را ارائه دهد یعنی هر فرد به طور مشخص باید توضیح دهد که به چه دلیل تحت فشار قرار گرفته، چگونه از شرایط سیاسی و اجتماعی لطمه دیده، تحت تعقیب قرار گرفته و مجبور به ترک کشور شده است.»

پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال گذشته زندگی شمار چشم‌گیری از افراد با سرعتی زیاد ناگهان تغییر کرد. این افراد که تعداد زیادی روزنامه‌نگار در بین آنها دیده می‌شود، مجبور شده‌اند در شرایطی بسیار دشوار و به‌طور اضطراری ایران را ترک کنند. به گفته حمید نوروزی، در سال گذشته میلادی بیش از چهار هزار ایرانی به دفتر امور پناهندگان سازمان ملل در ترکیه مراجعه و تقاضای پناهندگی کرده‌اند.

مقررات شکن
بنا بر قوانین پناهندگی آلمان، تقاضای پناهندگی کسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد که پیش از آمدن به آلمان در کشورهای عضو اتحادیه اروپا و همچنین در "کشورهای ثالث" نبوده باشند. کشورهای ثالث کشورهای هستند که در فهرست وزارت کشور آلمان جزو کشورهای امن محسوب می‌شوند. حمید نوذری نیز در این مورد می‌افزاید: «بنا بر قرارداد شکن، پرونده افرادی که در دیگر کشورهای عضو این قرارداد توقف داشته‌اند، بدون بررسی به آنجا پس فرستاده می‌شود و این افراد بایستی در آن کشور درخواست پناهندگی کنند. ولی این قانون شامل حال کسانی که در کشورهایی مانند ترکیه و عراق هستند نمی‌شود.»

حمید نوذری به افرادی که از ایران خارج شده و در حال حاضر در کشورهای غیر اروپایی به سر می‌برند توصیه می‌کند که برای درخواست پناهندگی به سازمان‌های مدافع حقوق پناهندگان رجوع کنند، یا اینکه پرونده خود را به سفارت یا کنسول‌گری آلمان ببرند.



حدود دو هفته پیش دولت آلمان اعلام کرد به نشانه همبستگی با مردم ایران تعدادی از پناهجویان ایرانی را که به دلیل شرایط سیاسی کشورشان را ترک کرده‌اند می‌پذیرد. اینکه این پذیرش شامل چه کسانی می‌شود و چگونه به اجرا درخواهد آمد، سوالاتی است که بخش فارسی دویچه وله از وزارت کشور آلمان و کارشناسان در امور پناهندگی پرسیده است.

پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ایران در تابستان سال گذشته، تعداد زیادی از ایرانیان به خصوص روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی به دلیل شرایط سخت امنیتی حاکم در ایران به خارج از کشور پناه بردند. تعدادی از آنها توانسته‌اند خود را به کشور آلمان برسانند و تقاضای پناهندگی کنند.

"گابریل هرمانی" سخنگوی وزارت کشور آلمان روز ۸ مارس در کنفرانسی خبری در برلین با ابراز نگرانی از نقض حقوق بشر در ایران اعلام کرد که در حال حاضر با تقاضای بسیاری از ایرانیانی که در آلمان درخواست پناهندگی کرده‌اند موافقت شده است.

اما در عین حال شمار قابل توجهی از این افراد که به دلایل مختلف در ایران در معرض تهدید و سرکوب قرار داشتند، تنها

بازرگانی تک

(دوسلدورف)

دور جدید همکاریهای شرکت انجمن و بازرگانی

تک در اروپا به زودی آغاز می‌گردد.

لذا ما از هم اکنون صمیمانه دست دوستی و
همکاری با شما عزیزان را می‌فشاریم.

از امتیازات ما جهت فروش بیشتر استفاده نمایید.

خرید از ما صرفه جویی در وقت و پول شماست.

Tel: 0179 7649 211



سوپر پرسپولیس

دورتموند

گفتار نیک پندار نیک کردار نیک

به مدیریت خانم ناهید رضائی

آدرس جدید

Hohestr. 41

44139 Dortmund

با 46 U ایستگاه
Saarlandstr.

**Tel. 0231-
9504949**



دوشنبه تا شنبه: از ۱۰ صبح تا ۱۰ شب یکشنبه ها: از ۴ بعد از ظهر تا ۱۰ شب

پرسپولیس همچنان پیشتاز ارزانی با کیفیت بالاست!



این روزا سری به ما بزنید

دروغ چرا... تا قبراً... آ.. آ

خیلی خوشحال می شیم بابام جان



بقالی مش قاسم

در قلب فرانکفورت (مدمتری ایستگاه مرکزی راه آهن)

هرچی همه دارن، ما هم داریم!

Dusseldorfer Str. 12 , 60329 Frankfurt

Tel & Fax: +49 (0) 69 / 52 27 62

Horient Haarstudio

Damen & Herren & Kinder
Friseur · Kosmetik · Nageldesign

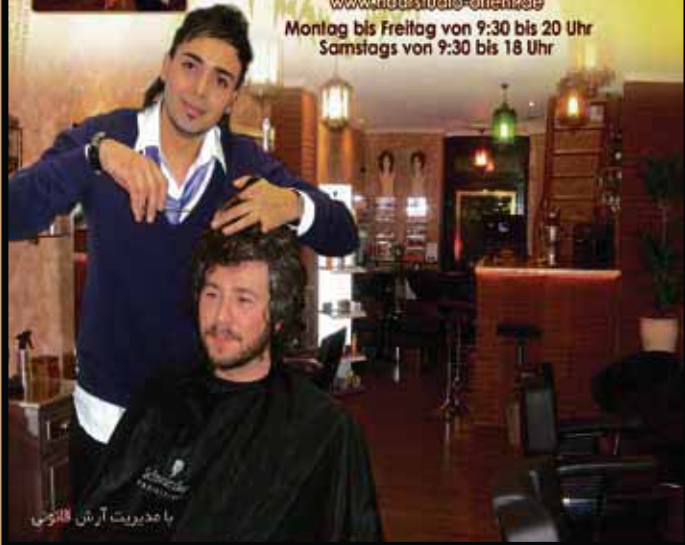


- ✓ کوتاه کردن و رنگ کردن مو
- ✓ آرایش مو و صورت
- ✓ ماساژ صورت
- ✓ آرایش داماد و عروس
- ✓ گریم صورت با روش های مدرن
- ✓ ... و دیگر خدمات بهداشتی و آرایشی
- ✓ اصلاح صورت و ابرو
- ✓ صاف کردن دائمی مو
- ✓ فر کردن مو

Darmstädter Landstraße 23
60594 Frankfurt - Sachsenhausen
Tel: 069 - 34 60 78 91 Mobil: 0176 - 85 374 547

E-mail: haarstudio-orient@web.de
www.haarstudio-orient.de

Montag bis Freitag von 9:30 bis 20 Uhr
Samstags von 9:30 bis 18 Uhr



با مدیریت آرش قنونی

Vesta Music وستا موزیک

بمترین مشاور شما در امور موزیک



آموزش پیانو، کیبورد، گیتار، تئوری و هارمونی
موسیقی، سلفژ، خوانندگی و سازهای ایرانی
مرکز خرید، فروش و تعمیرات انواع کیبورد،
گیتار و سازهای ایرانی کرایه سیستم های
صدا برداری و نور پردازی و اجرای موزیک
زنده در برنامه های شما همراه با DJ Ali

فروش انواع نت، کتاب، CD و برنامه های
آموزشی موسیقی (از مبتدی تا حرفه ای)
سفارشات آهنگ سازی، تنظیم، ریم سازی و
نت نویسی پذیرفته میشود

مژده به نوازندگان کیبوردهای

KORG, YAMAHA, Technics, Roland, Casio, G.E.M

کاملترین مرکز تهیه ریم، سمبل، صدا و سونگ (ایرانی، افغانی، آذری، کردی، ترکی و عربی)
همراه با کانالوگ و پیکیج های آموزشی، ریم سازی و ترنندهای ارگ های

KORG: PA1x - 2x - Pro - PA800 - PA80 - PA50 - YAMAHA

Adresse: Steindamm 32 3.Etage 20099 Hamburg
Tel: 040-23812627 Mobile: 0176-41248361
Email: music_vesta@yahoo.de Mashroot Karami

Graphic & Design: www.1400photo.com

مجله رنگارنگ هدیه ارزشمند تجار و کسبه به فارسی زبانان

مجله رنگارنگ را صاحبان آگهی خریداری کرده اند و به شما کادو می دهند

مجله نوروزی رنگارنگ در بالاترین تیراژ تاریخ مطبوعات در خارج از کشور منتشر شد و در سراسر اروپا در دسترس فارسی زبانان قرار گرفت و با استقبالی حیرت آور رو برو شد که صد البته هیأت اجرایی مجله را خیلی خوشحال نکرد چون اعتقاد داریم مجانی بودن معیار و ملاک سنجش استقبال واقعی نیست ولی چون در آشفته بازار این روزها که همه چیز درهم و بی هویت شده باید حضوری موثر و پررنگ داشت مجله رنگارنگ را در واقع صاحبان کسب و کار و تجارت پیش خرید کرده اند و آن را به عنوان هدیه به مشتریان فارسی زبان خود کادو می دهند و امیدوار هستیم هموطنان عزیزمان هم قدر و ارزش این سخاوت صاحبان کسب و کار را ارج بدهند و با حمایت و پشتیبانی بیشتر از کسبه و تجار ایرانی باعث تداوم و تقویت کسب و کار آنان شوند.

قابل توجه تجار و کسبه در سراسر اروپا :

چنانچه مایل به دریافت مجله رنگارنگ هستید لطفا با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمایید

020 8731 9333



سالار آزادی

خانم گوگوش! زیادی زور زن!

در این که گوگوش بهترین آرتیست زن ایرانی در طول نیم قرن گذشته است، نباید هیچ شک و تردیدی داشت و دشمن او نیز نمی‌تواند هنرهای بی‌نظیر و مادرزادی این سوپرستار را انکار کند. هیچ یک از خوانندگان و هنرپیشه‌های زن ایرانی در دهه‌های چهل و پنجاه حتی به اندازه نیسی از گوگوش نتوانستند مردم و به ویژه دختران و زنان جوان را دلبسته خود سازند و نه تنها آهنگهایش که هر حرکت و هر آرایش و هر ظاهر گوگوش نیز دل بسیاری را می‌ربود و به تقلید می‌کشاند.

در این میان، بهترین دوران زندگانی ایرانی‌ها در تاریخ معاصر از یک سو و ظهور و حضور بهترین ترانه‌سراها و نغمه‌پردازها از سوی دیگر دست به دست هم داد تا گوگوش نیز مثل هر استعداد دیگری جلوه‌گر شود و خوش بدرخشد و از شانس زمان و زمانه برای هنرمندان ایرانی در پیش از فاجعه‌ای به نام انقلاب و تولد هیولایی به نام جمهوری اسلامی نباید چشم فروبست.

در پی برپائی حکومت آخوندها که همه چیز زیر و رو شد و بی‌همه چیزهای همه چیزفروش سوار بر امت انقلابی شدند، اوضاع و احوال به گونه‌ای چرخید که دیگر هر کس باید ماهیت اصلی خود را بیرون می‌ریخت و به این ترتیب روز به روز بت‌های توخالی و نامهای قلبی به زردی گرائیدند و ایران بانو دریافت که بیشتر بچه‌هایش چند چهره هستند و هیچ پایبندی نسبت به وظیفه و مسئولیت ملی و میهنی ندارند. هنوز دشمن ایران و ایرانی یعنی خمینی جنایتکار احساس راستین خود را نسبت به بازگشت به ایران با پاسخ «هیچ» به زبان نرانده بود که گوگوش با آهنگ «آقا جون» به استقبال رهبر انقلاب اسلامی رفت تا مقدمات ازدواج مقدس خود را با مسعود کیمیائی و بهره‌مندی از بخشش‌های اسلامی حضرات فراهم آورد. از همین جا بود که رنگ و ریا به زندگانی هنری گوگوش گام نهاد و آن احساس و حال دلنشین از صدای آرتیست اول ایران جدا شد و هنوز که هنوز است هیچ یک از ترانه‌های او در دوران حاکمیت دروغ و حقه‌بازی بر هیچ دلی نمی‌نشیند و گوگوش در تمام کنسرت‌هایش ناگزیر است تا همان آهنگ‌های قدیمی را بخواند و نوستالژی را روانه ذهن دوستداران خود سازد.

پنج آلبوم گوگوش در طول ده سال گذشته تا آنجا خالی از احساس ناب و زلال بوده است که حتی یک ترانه تازه‌اش در کنار آهنگهای آشنا و قدیمی او ننشسته و کارهای آلوده به غل و غش باعث گشته تا کارنامه گوگوش سراپا مردود و بی‌ارزش در بیرون از ایران رقم بخورد. گوگوش تلاش بسیار دارد تا به هر شکل برای یک بار هم که شده آهنگی را اجرا کند تا همپای دهها آهنگ ماندگار و قدیمی‌اش در

ایران در انتظار بزرگترین زلزله!

سردمداران رنگ پریده و آشفته خواب در نظام ولایت مطلقه و قبح برای گریز از جنبش و خیزش جوانان آزادیخواه ایران و استمرار جنایت و غارت خود بیش از پیش به دست و پا افتاده‌اند و به خوبی می‌دانند که آن سرزمین همیشه افسرده، آستن روزهای سرنوشت ساز است و در یک کلام، بزرگترین زلزله از راه خواهد رسید. در این گیر و دار و در امتداد حقه‌ها و نیرنگ‌های همیشگی آخوندیسم، رسانه‌های دروغ پرداز و فریبکار جمهوری اسلامی این روزها به گونه‌ای پیایی مردم را از وقوع یک زلزله با قدرت هفت - هشت ریشتر در تهران و شهرهای مرکزی و ویرانی‌های سنگین و کشتار یک میلیونی می‌ترسانند و تشویق به کوچ دائمی از تهران به شهرستانهای دور دست می‌کنند!

در راستای همین آخرین ترفند و کلک نیز دولت سرکوبگر و دروغگو خبر از حمایت‌ها و وام‌های بلاعوض برای پنج میلیون تهرانی می‌دهد که در صورت اعلام خروج همیشگی از تهران، همه گونه تسهیلات برای سکونت و اشتغال در شهرهای دیگر در اختیار آنان قرار می‌دهد!! به راستی که بی‌شرمی و وقاحت در روش‌های آخوندی بدون مرز است و حکومتی که هر روز دهها جوان بی‌گناه را به جرم آزادیخواهی روانه سپاه‌چال و شکنجه‌گاه می‌سازد، و از هر قتل و جنایتی ابا ندارد، حالا برای حفظ جان و سلامتی شهروندان در برابر زلزله از کمک‌های بی‌دریغ خود می‌گوید! اما همگان به درستی می‌دانند که حکومت تزویر و ریا آرزوی وقوع هرچه زودتر زلزله زمینی و طبیعت را دارد تا شاید از بزرگترین زلزله که به دست دختران و پسران دلاور و بی‌باک ایرانی برای سرنوشتی و فروپاشی جمهوری اسلامی روی خواهد داد، نجات یابد و زهی خیال باطل!

پیش لوزه‌های بزرگترین زلزله در طول یازده ماه گذشته نشان داده است که حاکمیت سی و یک ساله دشمنان ایران و ایرانی به زودی با قدرت نمائی نهائی نسل امروز آن کهن دیار رو به رو خواهد شد و زلزله‌ای با بالاترین ریشتر به عمر تاخت و تاز رژیم آویزان به مذهب پایان می‌بخشد.

چشم‌های شب پرست‌ها و گوش‌های شکنجه‌گران ماهیاست که به حرکت‌های هوشیارانه و اندیشمندانه و زیرزمینی جوانان ایران دوخته و چسبیده شده است تا بزرگترین زلزله را مانع شوند و به بند کشند و باید اما گفت که دیگر این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نخواهد بود و دختران و پسران زخمی و آزادیخواه دمار از روزگار جملگی سرکوبگران در خواهند آورد.

بروید پارسیان که نماد پارسائی

می‌ناب در کشیدیم و نماد ننگ و نامی



گوگوش جان ایرانی‌ها بنشینند، اما تا امروز که زور زیادی زده است.

یادمان باشد که باید از دل خواند تا بر دل نشیند و دل گوگوش دیگر آن دل صاف و پراز احساس نیست و دهها آهنگ بدون تاثیر بر شنونده گویای این حقیقت و واقعیت است.

چگونه دهم شرح آثار او

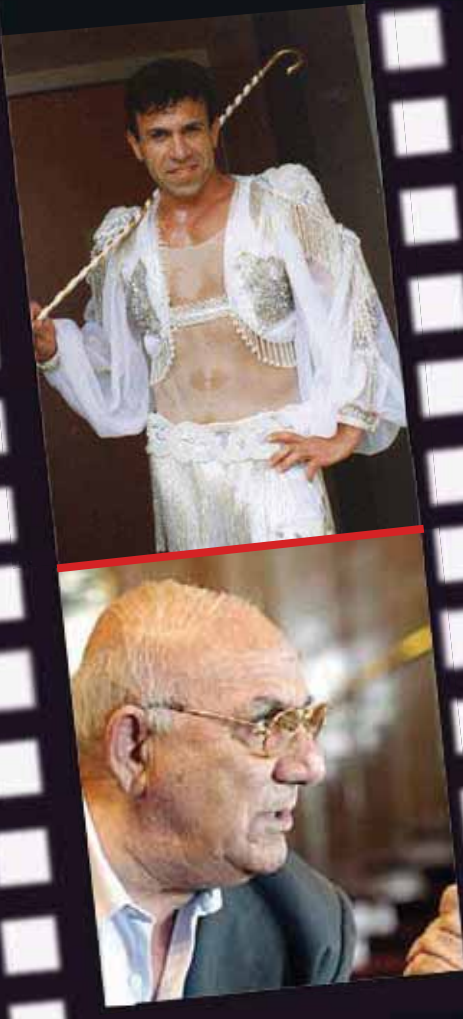
که عقلست حیران در اطوار او

ملت دولنگی!

حساب نسل امروز ایران را باید از پدر و مادرها و پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها جدا کرد و هر چقدر دختران و پسران داخل کشور با جانفشانی در پی انجام مسئولیت‌های اجتماعی و ملی هستند، بزرگ‌ترا و قدیمی‌ها کم‌اگان به آسایش و آرامش خود می‌اندیشند و انگار نه انگار باعث و بانی زایش و پیدایش جانور عجیب‌الخلقه‌ای به نام جمهوری اسلامی بوده‌اند.

نسل دیروز و پریروز که همه گاه هم خدا را خواسته و هم خر و خرما را هنوز که هنوز است همه کس و همه چیز را در ایجاد این روزگار وارونه در ایران دخیل و مقصر قلمداد می‌کند، الا خود را و حتی حاضر نیست تا یک پوزش و ببخشید خشک و خالی تحویل نسل امروز و بچه‌های خود بدهد!

نگاهی به حال و روز پنجاه ساله به بالا‌های ایرانی در خارج کشور گویای آن است که عموم اینان دارای رفتار و گفتاری شرم‌آور در قبال مسئولیت‌های ملی و میهنی هستند. اگر بچه یا نوۀ اینان دچار اسهال شود، دیگر هیچ



معرفت دیدیم که محمد خردادیان، هنرمند رقصنده ایرانی با تدارک و اجرای نمایشی پرارزش از رقص های گوناگون با گروه پرشمار خود از بانو جمیله نیز در همین برنامه تجلیل و قدردانی شایسته و سزاوارانه بعمل آورد که هر تماشاگری را به تحسین واداشت تا بگوید:

دم خردادیان گرم!

خردادیان به نمایندگی از تمام دوستداران هنر ایرانی و رقصنده ها در برابر بانو جمیله زانو زد و به پاس دهها سال هنرنمایی او و تلاش خستگی ناپذیر در راه حفظ و ترویج و شکوفائی هنر رقص ادای احترام کرد که گفتار و رفتار خردادیان در نقش یک شاگرد نسبت به استاد بسیار دلنشین و تحسین برانگیز بود.

حضور بانو جمیله پس از سالها بر روی صحنه و اجرای چند لحظه ای یکی از رقص های آشنایش آن چنان صمیمانه و ناب بود تا بهترین پاسخ به تلاش و کوشش مخلصانه خردادیان برای سپاس از بزرگ بانوی رقص ایران باشد.

ناگفته نماند که خردادیان این روزها برای ثبت و ضبط تمام رقص های فولکوریک ایران با همه وجود و امکانات می کوشد و تا کنون چند «سی دی» بی نظیر و گران سنگ را تولید کرده است تا یادگاری برای نسل های آینده ایران باشد.

عاشقان بنده ارباب امانت باشند

لاحرم چشم گهربار همان ست که بود

حشمت خان! به کجا چنین شتابان؟

اگر همه چیز این جمهوری اسلامی نکبتی و کثافت را بتوان مردود دانست، یک چیز را باید نعمت به حساب آورد و آن هم این که اوضاع و احوال را آنقدر زیر و زیر کرده است تا بالاخره ته هر کس بیرون بزند و یک عمر سیاهکاری و نقش بازی آشکار گردد. نگاه کنید تا ببینید بیشتر کسانی را که تا پیش از انقلاب می شناختید، چگونه یک به یک چهره واقعی و حقیقی خود را رو کردند و هنوز هر روز چهره های تازه از دیگری را به تماشا می نشینیم!

یکی از چهره های تازه به نمایش درآمده این جناب حشمت خان مهاجرانی، پرافتخارترین مربی تاریخ فوتبال ایران است که به دنبال ظهور حکومت روضه خوانها و دستاربندهای مذهبی ناگزیر به جلالی وطن شد و ناخواسته در صف روبروی رژیم ایستاد. سراسیمگی و سقوط ارزش ها و افتخارات در جمهوری اسلامی از فردای تولد منحوس آن به اندازه ای سرعت و شتاب داشت که جملگی نام های آشنا و مطرح در حکومت پهلوی به بزرگی ای دست یافتند که عموماً نه از سر سزاواری بلکه ناشی از بی لیاقتی و کج روی حاکمیت مذهبی و تازه بود. مهاجرانی نیز از صدفه سری شکست های پی در پی فوتبال در جمهوری اسلامی و مقایسه امروز با دیروز در نظر اهالی ورزش روز به روز بزرگتر و بزرگتر شد و این نیز البته همچون دیگر نظرهای یک ملت ته سوزنی و دردروازهای بیش از آن که سوار بر اندیشه و تفکر باشد، احساسات و هیجانات بی در و پیکر را حمل می کرد.

آرام و قراری نخواهند داشت و در همین حال چنانچه هر روز ده جوان آزادخواه ایرانی در چنگال دژخیمان آخوندی سر به نیست شوند، با بی آزر می هر چه بیشتر خود را به بی خبری و ناآگاهی می زنند و حتی با استناد به اخبار تلویزیون آخوندی می گویند: ما که چیزی نشنیده ایم و...!!

می دانیم که جملگی این پنهانده های سابق و توریست های امروز و همیشه در راه ایران، آن روز که به اروپا و آمریکا آمدند و تقاضای پناهندگی کردند، مدعی بودند که اگر فقط یک لحظه دیرتر از چنگال جمهوری اسلامی فرار کرده و بیرون می آمدند، بدون برو برگرد زنده نمی ماندند و از بابت مخالفت با آخوندها چه مصیبت هایی که تحمل نکرده اند. از آنجا که هیچ چیز ما مثل دیگران نیست و هر جامعه شناسی در پی بررسی و مطالعه احوال ایرانی ها برآمده در نهایت دچار گیجی و منگی گشته است، میلیون ها پناهنده کاری کردند که تعریف تازه ای از پناهندگی در جهان ساخته و پرداخته شود و «ملت دولنگی» پدید آید! یک لنگ در محل پناهندگی و یک لنگ در ایران را می توان نمایش عمومی از سوی میلیون ها هموطن گریخته از جمهوری اسلامی دانست که هر بار از سفر به ایران باز می گردند، از آزادی های تازه و بخشش های نوین ماموران سرکوبگر نیز داد سخن سر می دهند تا بیش از پیش تهوع آور باشند.

نسل پرافتخار امروز اما همه چیز و همه کس را زیر نظر دارد و بهتر از همه می داند که این «ملت دولنگی» چه نقش پررنگی در تداوم و استمرار حکومت ضدبشری آخوندها در ده - پانزده سال گذشته داشته است! اگر این دولنگی ها به واقع وطن پرست و پایبند شرافت پناهندگی بودند، فقط با ترفتن به ایران می توانستند پر قدرت ترین اپوزیسیون را در برابر جمهوری اسلامی برپا سازند و سرنگونی آن را شکل بدهند.

دربغ و درد از برخورداری میلیون ها هموطن دولنگی که گاه دشمن را کم آزارتر از شناسنامه دار ایرانی می بینی!

دائم سر آید قصه ام چندان نماند غصه ام
زین آه خون افشان که من هر صبح و شامی می زنم

دم خردادیان گرم!

وقتی مردمانی همه گاه و همه جا گرفتار هوجاها و شامورتی بازی باشند و کوچک ها خود را با تیرنگ و ریا «بزرگ» جا بزنند، چقدر عرصه برای آدمهای مایه دار و راستین تنگ می شود و به واقع چه رنج و عذابی کشیده اند ایرانی های بدرد بخور در جمع شارلاتان ها و حقه بازها در طول تاریخ!

اینگونه است که بسیاری از بزرگان ارزشمند ما در زمینه های گوناگون ناشناخته مانده اند و می مانند و هر بدلی و قلابی در چنین آشفته بازی جولان می دهد و مشابه جای اصل را می گیرد. در این وانفسا اما گاه به گاه با یک کار درست و دلنشین آن چنان شوق و شوری برپا می شود که می توان از تاریکی به روشنی رسید و به فردائی امیدوار شد تا شعور به جای شعار بنشیند و از این هرج و مرج بیرون آمد. در یکی از آمیزش های روشنی با شعور و

بیست و چند سال به درازا کشید تا انتظار و بعضاً التماس حشمت خان برای بازگشت به ایران و حضور در فوتبال جمهوری اسلامی به بار بنشیند و مهاجرانی با امضای تویه نامه توانست هفت سال پیش به سرزمین مادری برگردد.

سفرهای متناوب به ایران در طول سه - چهار سال باعث شد تا حشمت خان در پیرانه سری نقاب از چهره برکشد و آن قدر «در» ماشین را برای آخوندهای مسافر در «دبی» باز کرد و بست و حکومتی ها را در نقش شوفر به این طرف و آن طرف برد تا سرانجام از «بالا» دستور آمد که مهاجرانی دیگر «مورد» ندارد. حکم مدیر فنی استیل آذین و قرارداد چند صد میلیون تومانی را باید پاداش خوش رقصی های حشمت خان برای ریشوهای بی ریشه در «دبی» و تهران به شمار آورد و در این رهگذر از زبان رفیق های قدیمی او نیز در «دبی» شنیدیم که دیگر محرم نیست و هر حرفی را نباید به حشمت زد! طلانی دیروز و دوزاری امروز پس از آن که مدیریت ورزش فوتبال در جمهوری اسلامی را قابل قبول و امیدوارکننده برشمرد، در آخرین مصاحبه اش با رسانه ای وابسته به رژیم از محبوبیت بالایی محمود احمدی نژاد در میان مردم جهان گفت!! حشمت خان آنقدر شتابان آمده که پنداری می خواهد یک شبه چنان آغوشی بگشاید تا جبران بیست و چند سال عدم همخوابگی با آخوندها را بفرماید.

چنان زندگانی کن اندر جهان

که چون مرده باشی نگویند مُرد



درگذشت نادره از زبان بزرگان سینمای ایران

ناصر ملک مطیعی:

وقتی خبر درگذشت نادره را شنیدم بسیار غمگین و ناراحت شدم. او واقعا هنرمندی با شخصیت و مهربان بود. من با زنده یاد نادره بسیار فیلم بازی کردم و در اکثر نقش ها، رول مادر من را بازی می کرد، فیلم هایی مثل میهمان، پاشنه طلا، آقا مهدی وارد، کلک زن خوشکله، اوستا کریم نوکر تیم، و... نادره بسیار منظم، وقت شناس و واقعا مادر همه هنرمندان زمان ما و امروز بود. با هیچ کسی مشکل نداشت و با همه صمیمی بود. خاطرات تلخ و شیرینی که با او روزگار پشت دوربین را گذراندم را هرگز فراموش نمی کنم و همیشه از جلوی چشمانم می گذرد. لبخند چهره نادره مفهوم مادر بودن را برای این عزیز، همیشه نگه می دارد. بدون اغراق بگویم، نادره مادر سینمای ایران بود

پوری بنایی:

تمام زندگی من با نادره پر از خاطره خوب است. بسیار فیلم در کنار ایشان کار کردم و بسیار از خانم نادره درس آموختم و وقتی خبر درگذشت ایشان را شنیدم از ته قلبم ناراحت شدم. عزیزی را از دست دادیم که واقعا جایگزین ندارند. خانم نادره بسیار خنده رو و نازنین بود، هر هفته یک بار به همه هنرمندان از جمله من، ناصر ملک مطیعی، نصرت الله وحدت، همایون، ایرن و... زنگ می زد. امیدوارم آخرین هنرمندی باشد که از دست می دهیم و واقعا ماه فروردین 1389 ماه بسیار بدی برای جامعه هنری بود و چند هنرمند گل را از دست دادیم.

اولین فیلمی که با خانم نادره کار کردم فیلم عروس فرنگی بود... وقتی آقای راننده (نصرت الله وحدت) من را پیدا کرد و به خانه آورد خانم نادره نشکون محکم از من گرفت و گفت: دختر جون مرگ شده، کجا بودی؟ و این نشکون یک خاطره شد. هر وقت او را می دیدم و این ماجرا را می گفتم، بسیار می خندیدیم. همیشه شوخی های زیادی با هم داشتیم و اصلا این خاطرات را فراموش نمی کنم. روحش شاد

بهروز وثوقی:

طبیعتا خانم نادره یکی از هنرمندان خوب مملکت ما بود و فقدانش ضایعه ای بسیار بزرگ برای هنر ایران است. من حدود 7 فیلم با خانم نادره کار کردم و به اخلاق و روحیاتش آشنا بودم. بسیار زن وارسته و با دیگران خوب بود. بسیار بسیار متناثرم از اینکه ایشان هم رفت. زندگی هنرمندان پر از خاطره است ولی بعضی از خاطرات شاید برای مردم عادی شنیدنی نبوده، اما برای خود هنرمند جالب و به یاد ماندنی می باشد. من خاطرات زیادی با خانم نادره دارم. فیلم هایی که در شهرستان ها کار می کردیم، معمولا ایشان تمام گروه را به طوری گرد هم می آورد که مثل یک خانواده می شدیم و همه احترام خاصی برای او قائل بودند. روحش شاد و یادش گرامی

ایرن زانیانی:

من با خانم نادره هیچ وقت فیلم یا سریالی بازی نکردم ولی چون همه ما در یک محیط کاری بودیم همدیگر را می شناختیم. با این که من با ایشان کار نکردم ولی آشنا و دوست بوده و رفت و آمد داشتیم. به خصوص روزهایی که سال نو میلادی بود، همیشه طبق معمول یک درخت کاج تزئین شده در خانه می گذاشتم و تقریبا همه دوستان هنرمند به خانه من می آمدند و دور هم بودیم، کنار درخت می ایستادیم و عکس می گرفتیم، همیشه یک دوستی خوب و محفل صمیمانه ای داشتیم.

دو سه سال پیش، خانم نادره به من گفت: خیلی از خانه، محیط و نحوه پذیرایی تو لذت می برم، یک آرزو دارم و آن این است که چون در تمام مدت زندگی ام جشن تولدی نداشتیم، دلم می خواهد که با این محبت، صمیمیت، سلیقه و گشاده رویی که داری دوستان مشترکمان را دعوت کنیم و جشن تولدی بگیریم، و همچنین نادره گفت: چون خانه من کوچک است، جشن را در خانه شما برگزار کنیم و از قبل اعلام کنیم که دوستان به خانه تو بیایند و من هم مقداری میوه، شیرینی و آجیل می خرم و می آورم.

من به نادره گفتم: لازم نیست شما شیرینی و آجیل بیاورید، خودم این ها را تهیه می کنم که نادره قبول نکرد. روز موعود فرا رسید و حدود 25 نفر از دوستان به خانه من آمدند و همه با خوشی و خرمی این جشن را برگزار کرده و عکس یادگاری گرفتیم. نادره همیشه به من می گفت: این جشن برای من یک روز به یاد ماندنی و فراموش نشدنی است که تو محبت کردی و این کار را برای من انجام دادی. آن شب به همه ما بسیار خوش گذشت.

یک نکته دیگر هم اضافه کنم: خانم فرانک میرقهرای از امریکا آمده بود و یکی از دوستان غیر هنری، من، فرانک و نادره را دعوت کرد، این دعوت 5 روز قبل از مرگ نادره بود. حالش خوب بود. ولی متأسفانه شنیدیم حالش بد شد و به بیمارستان رفت؛ از بیمارستان به خانه آمده و فوت کردند. مرگش باعث تأسف برای من و همه هنردوستان است. متأسفانه خاکسپاری شادروان نادره در سکوت بود، اصلا اساسی و با احترام نبود و بسیار غریبانه و تنها به خاک سپرده شد؛ این غم دیگری بود که بر دل ما اضافه شد. در مراسم ختمش حضور داشتیم و جمعیت بسیاری از مردم عادی به این مراسم آمده بودند. یادش گرامی.

مادر سینمای ایران مرد

چه سخته مرگ کسانی که همیشه دوستانشان داشته‌ای. این عزیزان با اینکه با تو آشنایی نزدیک نداشته‌اند ولی گویی عضوی از خانواده‌ات بوده‌اند. اینان عزیز در دانه‌های عاطفی ما هستند. فرق نمی‌کند هنرپیشه یا خواننده یا ورزشکار یا هر چهره مطرح دیگری باشند مهم این است که عزیز هستند.

نادره یکی از این عزیزان ماندگار دنیای هنر ما بود. چهره مهربان و مادرانه‌اش پیام محبت و دوست داشتن می‌داد.

طی سالها آنقدر در تلویزیون و سینما با او بوده‌ای که انگاری خودت هم نقشی در کنار او داشته‌ای زیرا او را از خودت می‌دانی. با آن لبخند همیشه بهارش.

حمیده خیرآبادی که با نام مستعار نادره در سینما و میان مردم شناخته می‌شد، شناسنامه تاریخ سینمای ایران بود.



ساغر گرمی بخش شبهای هزار و یکشب

رستوران هزار و یکشب در شهر بن پاتوق ایرانیانی است که علاقمند هستند شبی خاطره‌انگیز را در کنار خانواده‌های خود به خوشی بگذرانند و ساغر خواننده سرشناس و محبوب هم در هزار و یکشب این بزم را دوچندان دلنشین‌تر می‌کند و با اجرای ترانه‌های خاطره‌انگیز و مردم‌پسند محفلی مملو از شادی را به میهمانان خود هدیه می‌کند.

ساغر از جمله هنرمندان متعهد و مسئولی است که هرگز از عقاید ملی، میهنی خود گامی به عقب ننهاده است.

ساغر در هزار و یکشب به‌مراه یار و یاور همیشگی خود پرویزخان به اداره امور این رستوران مشغول هستند.



قنادی جمیل (تولید و پخش)



شیرینی تر، رولت، ناپلیونی، لطیفه، کلوچه، زولیا و بامیا
سفارش انواع کیکهای عروسی و تولد از طریق آلبوم کیک
وسفارش هرگونه شیرینیهای ایرانی با سفارش تلفنی از قبل به
هر اندازه و هر رقم که بخواهید

Kölner Str. 51 40211 Düsseldorf

Telefax: 0211 - 179 38 171

Mobilnummer: 0177 - 3739418

konditoreijamil@yahoo.de

آژانس هواپیمایی آراین فلایت

پرواز به ایران و سایر نقاط جهان
با بهترین سرویس و ارزانترین قیمت

Kölner Str. 51 40211 Düsseldorf

Tele: 0211 - 550 455 85

Fax: 0211 - 550 435 99

info@arinflight.de

www.arinflight.de



کنسرت های وزارت اطلاعاتی و ارزیابی و تحقیر ایرانیان در خارج از کشور



افزود: طی يك ماه گذشته شایعات زیادی مبنی بر اینکه دولت ایران اجازه نمی دهد هنرمندان شان برای اجرا به خارج از کشور بیایند، عنوان شده بود و این در حالی است که در عین ناباوری، ایرانی های مقیم آمریکا و نیز مخاطبان آن کشور تمامی صندلی های سالن را که یکی از خوش نام ترین سالن های لس آنجلس است، پر کرده بودند و مردم ایران علی رغم صحبت های مطرح شده علیه ایران، به دیدن کنسرت آمده بودند.

رجب پور گفت: فلان مجری برنامه لس آنجلسی عنوان کرده که ما به درخواست بنیامین و رجب پور با این افراد گفت و گو کرده ایم در حالی که اصلا چنین چیزی نبوده و همه شبکه ها با حضور در فرودگاه ما را غافلگیر کردند و ما اصلا از این مسئله مطلع نبودیم.

* پلیس آمریکا جلوی اغتشاشگران را گرفت

مدیر برگزاری کنسرت بنیامین در خصوص جوسازی های افراد سودجو علیه ایران گفت: از مدت ها قبل اعلام کرده بودند هنرمندان این کنسرت ایرانی هستند و هیچ کس به دیدن آن نرود. همچنین برای بر هم زدن این برنامه برخی افراد مقابل درب ورودی اقدام به آتش زدن روسری کردند که این اقدام با حضور پلیس و پی گیری های ما پایان یافت.

مدیر برنامه های بنیامین در گفت و گو با فارس:

هیچ مصاحبه ای با تلویزیون های لس آنجلسی نداشتیم خبرگزاری فارس: محسن رجب پور طی توضیحاتی در خصوص کنسرت بنیامین مصاحبه خود با شبکه لس آنجلسی را تکذیب کرد.

به گزارش خبرنگار موسیقی فارس، به دنبال اجرای بنیامین بهادری در لس آنجلس، برخی رسانه ها اقدام به انتشار اخباری مبنی بر حضور این خواننده به همراه محسن رجب پور در يك برنامه تلویزیونی لس آنجلسی کردند؛ پس از انتشار این اخبار رجب پور که در حال حاضر به همراه گروهش در آمریکا به سر می برد، در گفت و گو با خبرنگار موسیقی فارس، گفت: خلاف انتشار برخی اخبار در سایت های داخلی و همجهای که طی این مدت در آمریکا بر ما وارده شده، نه من و نه بنیامین هیچ مصاحبه ای با تلویزیون های لس آنجلسی نداشته ایم و این تصاویر پخش شده به صورت مونتاژ از روی اینترنت گرفته شده است.

* دوربین های فیلمبرداری از شبکه های مختلف در فرودگاه به سمت ما آمدند

وی ادامه داد: ساعت ها قبل از ورود ما به فرودگاه ۱۰ دوربین فیلمبرداری از شبکه های مختلف بدون هیچ دعوتی از سفر ما به آن کشور فیلم گرفتند و یکی از این شبکه ها با استفاده از یکی از این فیلم ها مدعی حضور ما در استودیو شده، این در حالی است که ما اصلا مجری این شبکه تلویزیونی را نمی شناسیم.

* علی رغم تبلیغات، ایرانی ها صندلی های سالن را پر کرده بودند

رجب پور با اشاره به اینکه این کنسرت اولین اجرای يك خواننده ردیف اول پاپ ایران در لس آنجلس است،

وزارت اطلاعات



بنیامین کادو نوروزی وزارت اطلاعات به هموطنان زجر کشیده، محروم و کنسرت ندیده که فقط دردشان جبنیدن کمرهایشان است بود.

در لس آنجلس ماموران اطلاعاتی رژیم رسماً اعلام کردند خانها بدون حجاب نمیتوانند با بنیامین عکس بگیرند

هر چه میزان قدرت مبارزه ایرانیان داخل کشور بیشتر میشود و لنگ و بازی در خارج از کشور هم گسترده میگردد

در سایت مخصوص سپاه و وزارت اطلاعات در ایران خبری آمده که شرح آنرا میخوانید

همین چند خط به خوبی نشان میدهد که نگاه تحقیر آمیز و به ریشخند گرفته شده حکومت به مثنی ایرانی خارج از کشور نشین چگونه است ؟

آنان حتی ادعا میکنند نیازی هم به تبلیغات نداشته اند

و ایرانیان با علم غیب سالن را پر کرده اند ! همبستگی و اتحاد حکومت و بخشی از ایرانیان بی عار و درد و گروهی از حقوق بگیران مزدور کار را به جانی رسانده که همه چیز به تمسخر و بی حیایی کشیده شده است

ایرج ربیعی با کارنامه ای ۳۰ ساله



دکتر ایرج ربیعی ۳۰ سال است که در آلمان زندگی می کند از جمله آدمهای است که عوض نشده است و هنوز خلق و خوی خود را حفظ کرده است در دوستی و رفاقت کم نیاورده و در کمک به دیگران هم کم نمیگذارد از جمله دوستان قدیمی ما و مجله رنگارنگ است و از شماره آینده مطالبی از او در رنگارنگ خواهید خواند

مجله رنگارنگ

همیشه زبانه زد همگان است

پیام تبلیغاتی خود را در معرض

دید اکثریت ایرانیان قرار دهید

02087319333

دکتر ایرج ربیعی

نویسنده و روزنامه نگار

کارشناس امور مهاجرت

با همکاری گروه مشاورین و وکلای متخصص

مترجم رسمی دادگستری آلمان با 30 سال تجربه

حضور در کلیه دادگاهها، ادارات

دولتی و غیر دولتی

تلفن: 0049 251 6285696

Mobil: 015772404226

lradj.rabii@freenet.de

www.djarnews.com

اولین شماره را که ملاحظه می کنید با سر تیتراهای خبری همراه است



چاپ لندن شماره اول ، بهاء به قیمت ؟



شیرین عبادی

به سازمان حقوق بشر
نوشته که شما نگران
قتلهای زنجیره ای و
کشته شدن دهها چهره
سرشناس در ایران
نباشید ما خودمان با
قوانین شرعی و مترقی
اسلامی پرونده ها را تا
مرز هزار کشته و پروسه
پنجاه ساله ادامه خواهیم
داد



عبدالکریم سروش

اتهامات بستن
دانشگاههای ایران را
بخود یک اهانت ملی ؛
دینی اعلام کرد و اظهار
داشت همیشه سروکار
من با مسجد دانشگاهها
بوده و اصلا کاری با
دانشگاه نداشته ام



فرخ نگهدار

در یک مجلس مهمانی
که بخاطر جشن چهارم
آبان بر پا شده بود اعلام
کرد که او هرگز عضو
هیچ سازمان و تشکیلاتی
ضد دوم خردادی نبوده
است



مسعود بهنود

هر گونه ارتباطات و
آشنایی و زد و بند مالی
را با هاشمی رفسنجانی
تکذیب کرد و در باره
جاسازی تریاک در
کتاب برای پزشکزاد
را تماما شایعات ضد
انقلاب خواند



علیرضا نوری زاده

او اعلام کرد:
او هرگز دیناری پول
طیب و طاهر از هیچ
رژیمی حتی جمهوری
اسلامی نگرفته است

ابراهیم نبوی و عطا مهاجرانی به عشق شبهای جبهه و شهادت

گنجی و سازگارا یکبار در تاسیس سپاه با هم پیمان عاشقی بستند اینبار هم در خارج از کشور

رهبری و سپاه پاسداران ، وزارت
اطلاعات و محمد خاتمی تبریک
گفته و از کمک های مالی و تامین
بودجه جشنهای فرخنده این وصلتها
سپاسگزاری کردند

صدای امریکا ، بی بی سی ، رادیو
فردا ، رادیو زمانه و رادیوی جمهوری
اسلامی بطور زنده در سراسر جهان
پخش شد و گزارش کامل و مفصل
آن را دکتر علیرضا نوری زاده روزنامه
نگار و تحلیل گر سیاسی در صفحات
خانه پدری نوشت.
تحلیل گران مسائل حقوق جهانی بشر
نیز در اطلاعیه ای کلیه پیوندهای این
زوج های خوشبخت را به دفتر معظم

در محافل روشنفکری اعلام شد که
اپوزیسیون فعال و مبارز فرار کرده
از جمهوری اسلامی در نظر دارند
با ازدواج های مشترک عقیدتی
سیلی محکمی به صورت رژیم
گذشته خودشان جمهوری اسلامی
بزنند و بازار شایعات بیشتر بر محور
ازدواجهای این افراد دور می زند
مراسم این ازدواج های از طریق
رسانه های حقوق بشر ساز چون



چند نامه رسیده

مهرداد بیانی - لندن

آقای سرابی

دست مرزاد ؛ با اینکه اهل هیچ دسته ؛ حزب و یا گروه
سیاسی نیستی و بقول خودتان از پولهای نخ دار بی بهره ای
و در این جنگل بیرحم تک و تنها سالهاست که ایستاده ای
خیلی بیشتر از رهبران تو خالی اپوزیسیون ثابت کرده ای فرق
شعار و ادعا با عملکرد بی ریا چیست

سالهاست من و خانواده ام و گروهی از دوستانم با نوشته و
تصاویر تلویزیونی شما آشنا هستیم پسر کوچک من که امروز
جوانی ۲۲ ساله است مدتی نزد شما فوتبال آموزش می دید
همه ما به صداقت و سلامت و ملی بودن شما ایمان داریم
و می دانیم بالای گود نشستن و شعار لنگش کن ساده است
ولی از صمیم قلب می گویم درود بر استقامت ؛ پشتکار و
تلاشتان که مایه غرور همه ایرانیان وطنپرست است و اما
نکته ای که دلم می خواست با شما در میان بگذارم در
رابطه با افرادی است که شما در نوشته هایتان آنها را مورد
خطاب قرار می دهید و طبق تحلیل های خودتان و تائید
خوانندگانی مانند من که اینان حق بگیر رژیم هستند آیا بهتر

اصول بایستید

م- ت استکلهم- سوئد

فقط خواستم به آقایی که عکس خودش را چاپ می کند
و حرف اول را می نویسد بگویم شما بهتر است اول به
روانپزشک مراجعه کنید که احساس کدخدا منشی کمتر
بکنید به شما چه که دیگران چکار می کنند ؟ شما مگر
باز پرس هستی ؟ به همه گیر می دهید این را بگویم من مجله
رنگارنگ را تصادفی منزل یکی از دوستانم دیدم و متأسف
شدم که نشریه ای بخود اجازه می دهد در کار همه دخالت
کند چرا به ایران می روید؟ چرا از خاتمی طرفداری می
کنید؟ طرح وزارت اطلاعات چیست ؟ چرا ایرانیان خارج
از کشور بی رمق هستند؟ چرا هنرمندان سیاسی نیستند؟ و
صد چرا های دیگری که معلوم نیست این آقا چکاره است
؟ مگر دهها نشریه دیگر هم چاپ نمیشود یک خط از این
خط و نشان کشیدن را در آنان کسی می بیند؟

اگر شما مشکل دارید و رژیم شما را به بازی نمی گیرد و
دستمزدی نصیب تان نمیشود و نمی توانید به ایران بروید به
کار دیگران کاری نداشته باشید مجله که دادگاه نیست
آزادی و دموکراسی در اروپا یعنی هر کس آزاد است هر
طور می خواهد زندگی کند به شما چه مربوط است!

نیست با طرح پرسش هایی از دیگران در باره این افراد
نظر خواهی کنید تا جامعه بدانند شما تنها نیستید که چنین
افشاء گریهانی در باره این افراد می کنید بلکه بخش بزرگی
از جامعه که دارای بینش و آگاهی مستقل سیاسی می باشند
هم چنین افرادی را می شناسند و ماهیت دلال صفتی اینان
را شناخته است
بنظر بنده چنانچه جنابعالی با مراجعه به افکار عمومی به
معرفی بیشتر این افراد خود فروخته پردازید بهتر خواهد
بود

علی رضوانی هامبورگ - آلمان

چند شماره ای است که مجله رنگارنگ را مطالعه می کنم
قصد تعریف و ستایش بیهوده ندارم ولی تا قبل از اینکه مجله
رنگارنگ را ببینیم هرگز فکر نمی کردم در میان دریایی از
نشریات بی هویت مجله ای هم وجود دارد که مانند سند
و شناسنامه و برگه هویت ایرانیان پناهنده و تبعیدی است
در شهر هامبورگ حداقل ده خانواده ایرانی را با مجله
رنگارنگ آشنا کرده ام و آنها نیز هر شماره با خریداری
رنگارنگ به حلقه هواداران مجله خوب رنگارنگ در آمده
اند و دیگران را نیز تشویق به خرید مجله می کنند امیدوارم
موفق باشید و شیوه کار خود را عوض نکنید و بر همین

- آقای دکتر عطائی ، پیش از آنکه در مورد انتشار دفتر شعر جدید شما صحبت کنیم ، برای آشنائی بیشتر خوانندگان ما ، اشاره ی کوتاهی بکنیم به زمینه های دیگر هنری ، که شما در آنها فعال هستید ، یعنی قصه ، شعر و موسیقی . لطفا در باره ی این سه رشته ی هنری کمی بگوئید .

-عطائی با درود خدمت شما و خوانندگان گرامی نشریه رنگارنگ

اولین مجموعه ی داستانهای کوتاه من به زبان آلمانی ، با نام (پسرک ورامینی) در سال ۹۹۱، منتشر شد . ، دومین (با نام " بر بالهای خیال [و سومین با نام] بیره ی هوس [در سال ۵۰۰۲ . این سه کتاب به فارسی هم ترجمه شدند . و دو کتاب قصه [بسیار سفر باید] و [آوائی از اعماق] در تهران توسط نشر اختران که برنده ی جایزه ی گلشیری شد.

در زمینه ی شعر هم تا امروز چهار مجموعه از من منتشر شده به اضافه ی پنج سی دی دکلمه ی شعر من با صدای فیروزه امیر معز و محمد عاصمی .

در زمینه ی موسیقی تا بحال سه آلبوم ، هر کدام با هشت ترانه با اشعار و آهنگهای من و با صدای سروش ایزدی ، الهام بیازار آمده به اضافه ی آهنگهای با صدای حمیرا ، جمال وفائی ، لیل فروهر ، اسکندر آبادی ، سیامک و آساره .

رنگارنگ : حتما این آثار از سوی صاحب نظران ادب و هنر نقد شده اند

عطائی : نقد داستانها را بزرگ علوی و ساخارف و نقد شعر را ژاله اصفهانی و جلال خالقی مطلق نوشته اند و نقد آهنگها را پرویز یاحقی و همایون خرم .

رنگارنگ : در اینجا لطفا کمی در باره ی این اثر جدیدتان برای ما بگوئید

عطائی : دفتر شعری است با نام صد و یک احساس که نشر شهروند در کانادا انتشار داده ، و صد و یک شعر است که میشود آنها را در چهار بخش تقسیم کرد ، بخش اول : عاشقانه ها ، بخش دوم : الهام از بزرگان بخش سوم : جنبش ۲۲ خرداد و ضمیمه ی این کتاب : طنز .

رنگارنگ : این اشعار به شیوه ی کلاسیک سروده شده اند و یا آزاد به اصطلاح نیمائی ؟

عطائی : هر دو شیوه ، یعنی هم با اوضان عروضی و هم شعر نو .

رنگارنگ : شما به کدام از این دو شیوه بیشتر علاقه دارید ؟

عطائی : به نظر من فرم شعر مهم نیست بلکه محتوا و پیام آن . بعضی از سوره ها را میتوان بهتر به فرم کلاسیک بقلم آورد ، و برخی را به فرم آزاد . مهم این است که تقلید نشود و شاعر ، ، خودش باشد ، ، !!! و دنبال تب تند مد روز نیفتد .



رنگارنگ : از شما خواهش میکنم دو شعر از سروده های این کتاب را برای خوانندگان ما انتخاب کنید

عطائی : با کمال میل

رنگارنگ : آقای دکتر عطائی از شما بخاطر این مصاحبه تشکر میکنم

عطائی : سپاسگزارم

ستم ، گر بیکران باشد بجانش اخگر اندازیم
نویا بینوا باشیم و رنگ باغ بی رنگی

سپند عشق ورزی را درون مجمر اندازیم

کنون دنیا است در چنگ تبهکاران ، بیا با هم

« فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم »

مقام عشق

در اطاقی که غبار غم غربت همه جا بنشسته ،
مونسم گلدانیست ،
و در آن یک گل سرخ ،
که به من گرمی جان می بخشد .
بامدادم ز وجودش رنگین ،
شامگاهم ز شمیم بدنش عطر آگین .

لحظه ای پیش بدیدم که گلم پژمرده ،
در دلش شور جوانی مرده .

گفتمش : ، ، می شکنم گلدان را ،
تا که آزاد شوی ، ترک کنی زندان را . ، ،

گل سرخم سخنی
هیچ نگفت .

گفتمش : ، ، غصه مخور ، می برمت در صحرا ،
تا دلت تازه شود با گلها . ، ،

گل سرخم سخنی
هیچ نگفت .

گفتم : ، ، آراسته ام خانه ی تو با صدف و ابریشم ،
بهر خوشبختی تو می کوشم . ، ،

گل سرخم سخنی
هیچ نگفت .

گفتمش : ، ، عشق تو در سینه من بنشسته ،
راه هر عشق دگر را بسته . ، ،

واژه ی (عشق) چون یکباره گل سرخ شُفت ،
قد علم کرد ، برقصید ، بخندید و بر افروخته شد
پنداری گلش از گل شکفت .

« بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم »

بجای قصر نو ، اندیشه ی نو در سر اندازیم

رها سازیم بدبینی ، حسادت ، خود پرستی را

شراب مهربانی را به جام کوثر اندازیم

کلاه داوری را روی کردار بد و نیکو

نه دست پیشداور بلکه پیش داور اندازیم

ز خد و مرز کشورها بجوشد جنگ ملت ها

بیا تا کین رها کرده ، به دور این خنجر اندازیم

بنی آدم ز یک گوهر بود ، گفت این چه خوش
سعدی

بیا تا روشنائی را به قلب گوهر اندازیم

همه دنبال خوشبختی : من و تو ، ما ، شما ، آنها

بیا در جام یکدیگر شراب و شکر اندازیم

ز اشک کودکی هر گوشه ی دنیا غمین باشیم

فرخ نگهدار و درد «فروپاشی» نظام



ایرج مصداقی

فرخ نگهدار یکی از عوامل اصلی به نابودی کشاندن بزرگترین جنبش چپ خاورمیانه و یکی از عوامل حاشیه‌ای تثبیت جمهوری اسلامی در مقاله‌ای تحت عنوان «پیرامون نقش و اهمیت بیانیه شماره ۱۷ آقای موسوی» یک بار دیگر نشان داد که برای حفظ و بقای نظام جمهوری اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند.

فرخ نگهدار در توصیف بیانیه‌ی بالنسبه هوشمندانه‌ی میرحسین موسوی (۱) می‌نویسد:

«او به بیچارگانی که از سر بلاهت یا دنائت، نعره می‌زدند «این ماه ماه خون است»، گفت: ما را با مسعود رجوی عوضی نگیرید، شما هم بر سیاق او نروید.» (۲)

در ماه‌های اخیر فریاد «این ماه ماه خون است» اولین بار در مراسم‌های سوگواری و تشیع پیکر آیت‌الله منتظری در تهران، نجف آباد و قم همه گیر شد و سپس در عاشورا تهران را به لرزه درآورد. برخلاف ادعای فرخ نگهدار این شعار از عمق جان مردم برخاسته بود، چیزی نبود که کسی به آن‌ها تحمیل کرده باشد. (۳)

دعای نگهدار با شخص مسعود رجوی نیست. این دعا جدید هم نیست، ریشه در ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی دارد.

نگهدار با مردم به جان آمده‌ای دشمن است که سی سال آزارگر در آرزوی سرنگونی این نظام به سر برده‌اند.

دشمنی فرخ نگهدار با مردمی است که هرگاه فرصتی به دست آوردند خواست

قلبی خود مبنی بر نابودی نظام ولایت فقیه را به روشن ترین شکل نشان دادند.

دشمنی فرخ نگهدار با نسل برآمده از انقلاب ۵۷ بود که در سیاه ترین روزهای دهه ۶۰ وی را به کشتارگاه اوین می‌کشاند و با لاجوردی بر سر یک سفره می‌نشاند.

«بلاهت یا دنائت» که فرخ نگهدار از آن دم می‌زند چیزی نیست جز فریاد در گلو خفه شده‌ی نسلی که در دهه ۶۰ میدان‌های تیر و جوبه‌های دار را آبرو بخشید و امروز این صدا از گلوئی فرزندان آنان در خیابان‌های تهران به رساترین شکل شنیده می‌شود.

«بلاهت یا دنائت» که فرخ نگهدار از آن دم می‌زند خروش مردم دست از جان شسته‌ای است که دیر یا زود خواسته‌شان را به کرسی می‌نشانند.

«بیچارگان» مورد نظر نگهدار، جاودانگانی هستند که در دهه‌ی خونبار ۶۰ مرگ را بر کف گرفته بودند و امروز پیامشان بر لب‌های جوانان میهن‌مان تکرار می‌شود. نگهدار با انتخاب این واژگان حقارت و کینه‌ی تاریخی خود را نسبت به آنان نشان می‌دهد.

گناه نابخشودنی مسعود رجوی از نگاه فرخ نگهدار، اتفاقاً نقطه مثبت اوست که در سه دهه‌ی گذشته همچنان بر «سرنگونی» نظام جهل و جور و فساد ولایت فقیه پای فشرده است.

در طول ۳۰ سال گذشته نسل ما مرتکب اشتباهات و انحرافات زیادی شد. اما در ایستادگی مقابل رژیم کودتا و ارتجاع اشتباه نکردیم و امروز بیش از هر روز دیگر به خاطر «نه» ای که به رژیم کودتا در سال ۶۰ گفتیم به خود می‌بالیم.

امروز بعد از گذشت ۲۸ سال از آن سال سیاه، خوشحالم از این که در روزهای خون گرفته‌ی میهن‌مان در تابستان ۶۰ به سهم خود سکوت نکردم و نکردیم و به عنوان صدای نسل به جان آمده‌ی برخاسته از انقلاب ۵۷ در ۱۶ شهریور در خیابان تخت طاوس، نرسیده به خیابان

مصدق، در ۱۸ شهریور، در خیابان تهران نو، چهارراه سی‌متری، در ۲۰ شهریور، در خیابان گرگان، ایستگاه عظیم‌پور، در ۲۴ شهریور در خیابان تهران نو، نبش خیابان وحیدیه و در ۵ مهر ۶۰، در خیابان انقلاب، ویلا و حافظ زیر رگبار گلوله و آتش با تمام وجودم فریاد زدم «این ماه ماه خون است، خمینی سرنگون است» و شاهد دستگیری و به خاک افتادن عزیزترین کسانم بودم. عزیزی که چه شب‌ها در سه دهه‌ی گذشته با آرزوی در خواب دیدنشان چشم بر هم گذاشتم.

هنوز بعد از سه دهه آغوش باز پیرزنی را که با مهربانانه‌ترین و مادرانه‌ترین کلمات در ۵ مهر ۶۰ سراسیمه به خیابان آمده بود و ما را به خانه‌اش دعوت می‌کرد به یاد دارم؛

هنوز گرمای بوسه‌ی موتور سواری را که نبش خیابان ویلا و انقلاب بر گونه‌ام نهاد و دستپاچه گریخت احساس می‌کنم؛ هنوز استغاثه‌ی زنی که در تاکسی مرا به جوانی‌ام قسم می‌داد پیش چشم دارم؛ هنوز دهان‌های باز مانده از حیرت و چشمان بهت زده‌ای که ما را ناباورانه می‌نگریستند به خاطر دارم؛

نسل ما برخاک افتاد اما پیامش هیچ‌گاه از قلب مردم ما زودوده نشد. بی‌خود نیست که امروز نسل پیا خاسته‌ی میهن‌مان دوباره فریاد می‌زند «این ماه، ماه خون است» و لرزه بر اندام دستگاه ولایت فقیه و حامیان رنگارنگ نظامش می‌اندازد.

واقعیت دارد که در روزهای شهریور ۶۰ مهر ما هواداران مجاهدین بودیم که شعار «این ماه ماه خون است» را با جان و دل سر می‌دادیم. در حالی پا به خیابان می‌گذاشتیم و در تظاهرات شرکت می‌کردیم که ما را هیچ امیدی به بازگشت نبود.

ما را مزورانه «منافق» و «باغی» و «محارب» و ... خطاب می‌کردند چرا که به یک گروه سیاسی خاص وابسته بودیم. آن روز به خاطر ترس موحشی که بر جامعه سایه افکنده بود مردم جرأت به خیابان آمدن نداشتند. صدای ما شنیده می‌شد اما پاسخی دریافت نمی‌کردیم. ما تنها بودیم. تنهای تنها. ما ظاهراً شکست خورديم، رمز پیروزی و موفقیت رژیم در آن روز در تنهایی ما نهفته بود. اما امروز نه

یک گروه سیاسی که مردم به پا خاسته و همبسته به خیابان‌ها آمده‌اند و خیال ترک آن را ندارند و شعارشان همان است که آن روز بود.

امروز «منافق» خواندن مردم به تنگ آمده از سه دهه جنایت تنها حاکمی از «بلاهت و دنائت» و «بیچارگی» گوینده است.

دعوا، دعوی امروز ما نیست، این دعوا، ریشه‌ای سی ساله دارد. نگهدار می‌داند چه می‌کند او در طول این سالیان به اندازه کافی تجربه اندوخته است.

در حالی که دستگاه قضایی و بلندگوهای نمایش‌های جمعه و جماعات وعده‌ی اعدام دستگیر شدگان روز عاشورا را می‌دهند؛

در حالی که دستگیر شدگان عاشورا را «محارب و مفسد» معرفی می‌کنند؛

در حالی که دستگیر شدگان را «منافق» و مارکسیست معرفی می‌کنند و نقشه قتل‌عامشان را می‌کشند، فرخ نگهدار می‌داند چه می‌کند.

او بیخود واژه «بیچارگان» و «دنائت» و «بلاهت» را پشت سر هم ردیف نکرده است. او تیغ آدمکشان را برای گلوئی جوانان در بند میهن‌مان تیز می‌کند. او می‌خواهد مانند سال ۶۰ مسئولیت جنایت بزرگ رژیم را به گردن مسعود رجوی و «آمریکا» بیاندازد. به منظور چنین زمینه‌سازی‌ای در مقاله‌ی مزبور «رجوی و دیک چنی» را در کنار هم آورده است. او در سال ۶۰ هم چنین می‌کرد.

از نظر فرخ نگهدار «دنائت» جوانان میهن این است که مرگ و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی را فریاد می‌کنند و رهبر آن را یزید دوران خطاب می‌کنند.

فرخ نگهدار در سی سال گذشته تلاش کرده تا به هر نحو ممکن به قدرت نزدیک شود. یک روز پابوسی خمینی و خامنه‌ای و رفسنجانی و رجایی و باهنر و موسوی و دستگاه سرکوبشان، و چه همت او بود و روز دیگر مجیز گویی برژنف و آندروپوف و چرنینکو و گورباچف و ... و این بار نزدیک شدن به بی‌بی‌سی و رادیو فردا و صدای آمریکا و دوباره اعلام وفاداری به موسوی و ... در همه حال هم حواسش هست.

در سال ۶۷ برای این که به تریش قبای کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی

برنخورد با برگزاری تظاهرات و مراسم یادبود برای قتل عام شدگان ۶۷ مخالف بود و امروز برای نگاه داشتن پل هایش با بی بی سی و رادیو فردا و صدای آمریکا به جای «امپریالیسم آمریکا» و دولت در قدرت آمریکا و ... از دیک چنی نام می برد که یک سالی است آفتاب قدرتش افول کرده است.

نگهدار به هیچ پرنسپی پایبند نیست. او در اوام خود خواب مشارکت در حاکمیت را می بیند. به تصورش موسوی و جناح او حاکمان بعدی هستند به همین دلیل روی آن ها سرمایه گذاری می کند. او دوباره به عدهای راه غلط را نشان می دهد. چنانچه شش ماه پیش از دوستانش خواسته بود که در خارج از کشور به جای پرچم شیرخورشید نشان یا پرچم ایران بدون آرم و نوشته، حتماً پرچم ایران همراه با آرم جمهوری اسلامی را به دست گیرند.

نگهدار با داشتن این چشم انداز است که عنان از کف داده و در وصف موسوی می نویسد:

«راز این قدرت در کلام موسوی در اعتماد ملت به اوست. او "به حمایت ملت مستحضر" است. دکتر مصدق هم همین را داشت. آیت الله خمینی هم همین را داشت. این هر سه دیدند و دانستند که "دل خلقی است در مشتم، امید مردمی خاموش هم پشتم".

او با ترویج و ریا و سیاه دلی که با جان او عجین شده، مصدق و خمینی و موسوی را در کنار هم قرار می دهد و به رهبر مبارزات ملی و ترقی خواهانه مردم ایران توهین می کند.

هنوز یادمان نرفته که فرخ نگهدار و همراهان او بودند که در چند سال گذشته سیاست هسته ای خامنه ای و احمدی نژاد را همانند سیاست «ملی کردن نفت» دکتر محمد مصدق جا می زدند و از حق دولت احمدی نژاد دم می زدند.

فرخ نگهدار در حالی شعاردهندگان عاشورا را «بیچارگان» خطاب می کند که پس از خروج از کشور تقاضای هم پیمانی با مجاهدین را کرد. البته این درخواست مورد پذیرش مجاهدین قرار نگرفت و گر نه نگهدار و همراهانش آماده مجیز گویی از مجاهدین هم بودند.

نگهدار و همراهانش در سال های ۵۹ تا ۶۲ که در خدمت مستقیم خمینی و رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته بودند از هیچ کوششی برای تحکیم پایه های این نظام و تبلیغ و تشویق جنگ ضد میهنی دریغ نمی کردند. آن ها چه اشک ها که در ارتباط با مجازات جنایتکاران رژیم نریختند و چه ناله ها که سر ندادند اما در اطلاعیه ای که به مناسبت مرگ خمینی صادر کردند چنین نوشتند:

«... امروز کسی سر بر زمین نهاده است که با وعده ای آزادی، استقلال و عدالت به شما مردم ایران حکومتی را مستقر کرد که با خونخوارترین و مردم کش ترین رژیم ها قابل مقایسه نیست. در تاریخ کشور ما نبوده است رهبری که با آن وسعت، مردم را به سوی خود شد و سپس سیاهترین حکومت استبدادی و مرتجع را بر مردم تحمیل کند. امروز کسی به خاک سپرده می شود که

مسئولیت مرگ جانگداز صدها هزار جوان و نوجوان ما در تنور جنگ احمقانه و خیانتبار- جنگی که کشور را به ویرانی کشید- بر عهده اوست. اکنون رژیم مستبد جمهوری اسلامی رهبر اصلی خود یعنی طراح و مجری سیاست سرکوب و قتل عام نیروهای مترقی و آزادیخواه کشور، هزاران زندانی سیاسی معصوم و بی دفاع، مسئول آوارگی میلیون ها ایرانی آزاده و روشنفکر در ده ها کشور جهان را از دست داده است. ۱۰ سال حکومت خمینی، وضع میلیون ها کارگر و کارمند و روستایی ایران را هر روز وخیم تر و سفره فرزندان آنان را هر روز خالی تر کرده است. ...

هم میهنان عزیز! فدائیان خلق ایران از همه نیروهای ترقیخواه کشور، از همه هم میهنانی که از حکومت ۱۰ ساله خمینی رنج برده اند و داغ دیده اند دعوت می کنند که نگذاریم حکومت استبدادی آخوندی به حیات خود ادامه دهد. کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این وضع چرخشی حساسی که رژیم پشت سر می نهد، اعلام می دارد که برای این رژیم سرانجامی جز مرگ و نابودی مقدر نیست. برای نزدیکتر کردن هر چه بیشتر روز پیروزی مردم فدائیان خلق از آزادیخواهان و ایران دوستان دعوت می کنند در مبارزه به خاطر برچیدن استبداد آخوندی و استقرار یک حکومت دموکراتیک دست یکدیگر را بفشارند... « ۱۴ خرداد ۱۳۶۸



توجه کنید نگهداری که در سال های اولیه دهه ی ۶۰ صفت مثبتی نبود که برای خمینی به کار نبرد چگونه در مرگ او، وی را عامل قتل عام هزاران زندانی سیاسی و کشتار صدها هزار جوان و نوجوان در جبهه های جنگ احمقانه و خیانتبار معرفی می کرد و دوباره امروز او را فردی معرفی می کند که «دل خلقی» را در «مشت» داشت و «امید» و «مردمی خاموش» را در پشت سرش داشت. تصور نگهدار و همراهانش به هنگام صدور اطلاعیه بالا این بود که پس از مرگ خمینی، رژیم اش پایدار نخواهد ماند. برای همین برای آینده سرمایه گذاری می کردند.

نگهدار که به هیچ اصل و پرنسپی پای بند نیست در بخش دیگری از مقاله اش می نویسد:

«احمد جنتی در نماز جمعه حسرت روزهای انقلاب خورد که حیف که قانون نمی گذارد، و گر نه اینها را هم

مثل آنها همه به سیخ می کشیدیم.»

کسانی که با تاریخ کشورمان آشنا هستند، کسانی که «روزهای انقلاب» و پس از آن را به خاطر می آورند و هنوز سر بر خاک نهاده اند می دانند که فرخ نگهدار چگونه جعل تاریخ می کند.

او دچار سهو قلم نشده است. او تاریخ را انکار می کند. او نقش خود در جنایت را پرده پوشی می کند. «روزهای انقلابی» که او دم از آن می زند مربوط به جنایات رژیم پس از ۳۰ خرداد ۶۰ است که مورد تأیید و تکریم فرخ نگهدار و باند همراه او بود.

بزرگترین جنایت رژیم ده سال پس از «روزهای انقلاب» و در جریان کشتار ۶۷ و هنگامی که از انقلاب چیزی باقی نمانده بود به وقوع پیوست.

نگهدار زیرکانه می خواهد به همه بقبولاند که «روزهای انقلاب» لاجرم با کشتار و جنایت همراه است و به «سیخ کشیدن» و «بی قانونی». او با این حرف ها به دنبال چاره اندیشی برای ماندگاری نظام است.

والا او نگهدار کسی بود که به «سیخ کشیدن» نیروهای انقلابی را نه در روزهای انقلاب که سه سال پس از آن نه تنها تأیید می کرد که واجب و ضروری می خواند.

جمشید طاهری پور یکی از همراهان دیرین فرخ نگهدار در مورد دشمنی وی با نسلی که خواهان سرنگونی رژیم بود می گوید:

«اما من بخاطر می آورم خود را در تابستان خونین سال ۶۰، که سردبیر نشریه کار ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" بودم. فرخ نگهدار مقاله ای را که نوشته بود بدستم داد و موكداً خواستار درج آن در نشریه شد. مقاله را خواندم، عنوان مقاله "همیشه ای از جنون و جنایت" بود و طی آن، هم رهبری مجاهدین و هم حکومت خمینی مورد نکوهش قرار گرفته بودند اما مقاله در کلیت خود سرکوب خونین مجاهدین را از سوی رژیم دینی تأیید می کرد! من با درج مقاله مخالفت کردم اما فرخ با تأکید بر مقام دبیر اولی خود اصرار در درج آن کرد. علی کشتگر عضو شورای سردبیری کار بود، به او گفتم مقاله را بخوان و نظرت را بگو! خواند و گفت؛ مخالف درج مقاله هستم. نگهدار بیرون از نزاکت معمول باز هم اصرار در درج آن کرد، مجبور به تمکین شدم و مقاله را برای تایپ به الهه بقراط سپردم که درج شد.» <http://www.iranglobal.dk>

فرخ نگهدار و همراهانش کسانی بودند که از «اقدامات قاطع» دادگاه ها حمایت می کردند.

«سازمان ما اقدامات قاطع دادگاه ها را در برخورد با ضد انقلاب و وابستگان رژیم سابق و همه متحدان امپریالیسم همواره مورد حمایت قاطع قرار داده و می دهد. این اقدامات قانون شکنانه را محکوم می کند.»
نشریه کار شماره ۱۱۵، سه تیرماه ۱۳۶۰

اطلاعیه بالا پس از اعدام ده ها جوان و از جمله ۱۲ دختر نوجوان که هویت شان بر دادستانی نامشخص بود توسط نگهدار و همراهانش صادر شد. جنایتکاران از

خانواده‌ها خواسته بودند برای شناسایی اجساد عزیزانشان به اوین مراجعه کنند.

در بحبوحه‌ی اعدام‌های انجام گسیخته دادستانی انقلاب در ماه‌های شهریور و مهر ۱۳۶۰ در حالی که حتا صدای افراد زیادی در حاکمیت همچون مهدوی کنی هم درآمده بود و در پی چاره‌جویی و کاستن از میزان اعدام‌ها بودند حزب توده و اکثریت اطلاعاتی مشترک زیر را صادر کرده و دستگاه کشتار رژیم را به بیرحمی هرچه بیشتر فراخواندند:

«خلق حق دارد و باید این دشمنان سوگند خورده‌ی انقلاب را بدون کوچک‌ترین مماشات سرکوب کند.»
نشریه کار شماره ۱۳۴ به تاریخ ۱۳ آبان ۶۰

رد پای رعایت «قانون» مورد ادعای فرخ نگهدار را در مطلب زیر می‌توانید مشاهده کنید. این موضع‌گیری سازمان اکثریت پس از کشته شدن موسی خیابانی، اشرف ربیعی و ... است:

«سرکوب قاطع تروریست‌هایی که با اعمال جنایت‌کارانه‌ی خود نابودی انقلاب را طلب می‌کردند یک ضرورت مبرم بود. هر نوع تردید در این زمینه مسلماً به سود ضدانقلاب تمام می‌شد. نیروهای انقلابی می‌بایستی ضمن خویشتن داری و پرهیز از سراسیمگی و شتاب‌زدگی شرکت کنندگان مستقیم در عملیات تخریب و ترور را با قاطعیت تمام سرکوب نمایند. آری این انقلاب است که در جریان بالندگی ناخالصی‌ها را به دور می‌ریزد و خائنین را در زیر گام‌های سنگین و استوار خود له می‌کند.»
نشریه‌ی کار ارگان رسمی سازمان اکثریت، شماره ۱۴۹، ۲۸ بهمن ۶۰.

اگر جنتی و امثال او ملت را به سیخ کشیده بودند، فرخ نگهدار و باند همراهش در حالی که خون از در و دیوار می‌بارید خواهان «له کردن» نیروهای مترقی زیر «گام‌های سنگین و استوار» گله‌های وحشی پاسداران و جنایتکاران رژیم بودند.

در حالی که موسی خیابانی و اشرف ربیعی و همراهانشان در ۱۹ بهمن ۶۰ کشته شده بودند؛

در حالی که بخشی از رهبران سازمان پیکار در بهمن ۱۳۶۰ دستگیر شده بودند؛

در بحبوحه‌ی دستگیری و کشته شدن بخشی از رهبران و کادرهای ارزنده سازمان اقلیت، فرخ نگهدار و همراهانش چنین نوشتند:

«این سرنوشت دردناک تمام کسانی است که آگاهانه یا ناآگاهانه بنام مردم توطئه می‌کنند. در عین حال ممکن است که برخی از عناصر این گروه‌ها بتوانند همچنان به موجودیت فلاکت‌بار خود ادامه دهند. ولی چنین کسانی با مرگ فاصله چندانی ندارند.
این سرنوشت تلخ و محتوم همه کسانی است که نه راه

دریا که راه مرداب را در پیش دارند.»
کار اکثریت شماره‌ی ۱۴۹، بیست و هشتم بهمن ۶۰

آنها از همه می‌خواستند که چشم‌شان را بر اعدام جوانان میهنمان ببندند و دچار احساسات نشوند. موضع‌گیری مهدی فتاپور و رقیه دانشگری کاندیدای سازمان فداییان خلق ایران اکثریت برای انتخابات میاندوره‌ای مجلس شورای اسلامی همین خط را دنبال می‌کرد:

«قبل از این که به مسئله‌ی اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاه انقلاب بپردازیم لازم است اول به عوامل و شرایط به وجود آورنده این قبیله‌ی خوشنیت‌ها توجه کنیم و مسئله را نه صرفاً از جنبه عاطفی و اخلاقی- که به نوبه خود حائز اهمیت است- آن‌چنان که ضد انقلاب سعی در عمده کردن آن دارد، بلکه از زاویه‌ی مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم. هواداران سازمان در موقعیت خطیر کنونی باید وظایف خود را هوشیارانه‌تر و قاطعانه‌تر از پیش انجام دهند. افشای دسیسه‌های ضد انقلاب و شناساندن سیاست‌های ضد انقلابی گروهک‌ها در محیط کار و در میان خانواده‌ها و در هر کجا که توده حضور دارند جزو وظایف مبرم هواداران مبارزه است»
نشریه‌ی کار، ارگان رسمی سازمان اکثریت، شماره‌ی ۱۲۰، هفت مرداد ۱۳۶۰.

نگهدار و همراهانش تنها برای به سیخ کشیدن ما نقشه نمی‌کشیدند. سازمانی که او رهبری‌اش را به عهده داشت در مورد حکم ظالمانه زندان ابد برای عباس امیرانتظام نوشت:

«ما رأی دادگاه را تأیید می‌کنیم و کیفر مربوطه را درخور خیانت‌های ارتکاب شده ارزیابی می‌نمائیم. ما قاطعیتی را که در این رأی به کار رفته ارج می‌نهیم و معتقدیم که جرائم برشمرده از سوی دادگاه نه تنها دلالت بر محکوم بودن امیرانتظام به جرم جاسوسی به نفع اصلی‌ترین دشمن مردم ما یعنی آمریکا دارد، بلکه نشان‌دهنده‌ی جرائم جنایت‌باری است که دولت موقت (دولت بازوگان) در طی ۹ ماه زمام‌داریش علیه انقلاب و مردم مرتکب شده است. به همین دلیل هم است که ما می‌گوئیم: دادگاه انقلابی امیرانتظام و ارائه یک دادنامه‌ی انقلابی و سمت دار، کابینه لیبرال بازوگان را هم به شدت محکوم کرده است.»

نشریه کار شماره‌ی ۱۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰

یکی از دلایل دشمنی فرخ نگهدار و همراهانش با امیرانتظام از آن‌جا ناشی می‌شد که وی طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را تهیه کرده بود.

فرخ نگهدار سه دهه است که با «فروپاشی» نظام مسئله دارد چرا که نفع او در حفظ این نظام است. او نمی‌گوید امکان «فروپاشی» نظام نیست. او حفظ نظام را «چاره کار ملت» می‌داند:

«بیانیه موسوی در واکنش به فضای سر در گم و آشفته

ای صادر شد که یک سوی آن داشت با خیال «فروپاشی» عشق می‌ورزید و سوی دیگرش از بیم «مردم کشی» بر خود می‌لرزید. بیانیه این هر دو پرده را از پیش چشم‌ها بر می‌گیرد و استوار می‌گوید: نه فروپاشی و نه کشتار هیچ کدام نه چاره کار ملت است.»

فرخ نگهدار کسانی را که خواهان فروپاشی نظام هستند «بیچاره» می‌خواند. اتفاقاً خامنه‌ای نیز وقتی آیت‌الله منتظری صلاحیت صدور فتوا و مرجعیت او را زیر سؤال برد و مهر باطلی بر پیشانی‌اش زد وی را «آدم بیچاره و مفلوک» خواند.

فرخ نگهدار کسانی را که خواهان فروپاشی نظام هستند و سرنگونی دستگاه ولایت فقیه را آرزو می‌کنند «ابله» و «دنی» خواند. پیش از او خامنه‌ای نیز آیت‌الله منتظری را «ساده‌لوح» و «نادان و نفهم» و «منفور، مطرود و خائن» خوانده بود.

صفات به کار برده شده از سوی خامنه‌ای مورد قضاوت تاریخ و مردم ایران قرار گرفت، دیری نخواهد پایید که تاریخ و مردم ایران در مورد اظهارات فرخ نگهدار هم قضاوت خواهند کرد.

«آن که ناموخت از گذشت روزگار، هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار»

پانویس:

۱- من بیانیه موسوی در شرایط کنونی را مثبت ارزیابی کرده و برخلاف تصور عده‌ای که آن را سازش با خامنه‌ای قلمداد می‌کنند آن را انداختن آگاهانه توپ در زمین خامنه‌ای می‌دانم که تفرق را در جناح او دامن می‌زند. بیانیه موسوی یک بار دیگر نشان خواهد که «قهر» از جانب خامنه‌ای و حکومت کودتا به مردم تحمیل شده است و مردم در مقابل یورش نیروهای سرکوبگر رژیم ناچار به دفاع از خود هستند. این پیام مشخص خواهد کرد که کوتاه آمدن و نرمش در مقابل حکومت کودتا و دست برداشتن از خواسته‌های اصلی مردم چنانکه عده ای تبلیغ می‌کنند جواب نخواهد داد. هیچ رفرم و اصلاحی در نظام ولایت فقیه امکان پذیر نیست. انهدام این دستگاه جهنمی بایستی در دستور کار قرار گیرد.

۲- <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=26222>

۳- برای آشنایی با چهره‌ی فرخ نگهدار و ادعاهای سخیف او کافیت نگاهی کوتاه به فیلم‌های موجود در یوتیوب و سایت‌های خبری بباندازد. در این جا سه نمونه از ده‌ها فیلم موجود در اینترنت را می‌توانید ملاحظه کنید:

<http://www.youtube.com/watch?v=t-BEFCJ3i5M>

<http://7tir.info/index/viewtopic.php?f=27&t=26969>

http://www.youtube.com/watch?v=WCqTj92zvNw&feature=player_embedded



آقای گنجی،

آن گنجی که یافت نمی شود، آنم آرزوست

نویسنده: علی دروازه غاری

دلار غرامت متحمل می شدیم.

هر انسانی، به هر دلیلی در زندگی یا درنا بسامانی های زندگی خود اشتباهاتی، حتا فرا تر از مرز زندگی عادی خود انجام میدهد. بنا بر این، به باور من هیچ کس را به خاطر اشتباهات گذشته نباید محکوم کرد (اگر چه این امر باید برای همه روشن شود). این که انسانها در زندگی خود اشتباه کرده اند را هیچ غمی نیست، آنچه که مهم هست نحوه برخوردشان به این مساله است. بحث بر سر گذشته پاک و ناپاک اینان نیست، بلکه بحث بر سر اثر چگونگی برخورد آنها به گذشته خود و شیوه زندگی کنونی آنهاست خود در برخورد به اشتباهات گذشته خود می باشد.

مساله آخر آنست که بعضی ها، در قاموس دموکراسی طلبی، حمله به چپ را هدف اصلی خود قرار داده اند. اینان نه منتقدان به چپ که اغواگران نا صادقی هستند که ردای صادقانه مابانه ی دموکراتیک را به تن میکنند و همانند امام حسین زن و بچه خود را به میدان کریلا میاورند و هر گونه انتقاد به خود را تهمت به زن و مادر خود مینامند و ما را به فحاشی و لمپنیسم محکوم می کنند. از آنجمله است مصاحبه ی آقای اکبر گنجی.

آقای گنجی هدف من نه محاکمه شما، نه ارزش دادن و یا نقض ارزش اجتماعی شما و نه کسب جایگاه اجتماعی تان میباشد (اگر چنین جایگاهی در پیشگاه مردم ایران برای شما متصور باشد). چرا که من نه حق قضاوت دارم و نه حق محاکمه کردن. ولی آیا حق دارم به خاطره زاران هزاریکریه خوناقتاده یارانم در کشتار سال ۶۰ و بعد از آن، خواهان آشکار شدن حقیقت شوم یا نه؟ آیا سوال کردن جرم است؟ شما حق دارید که جواب بدهید یا ندهید ولی آیا من و امثال من، حق سؤال کردن هم نداریم؟ یادتان باشد که در رژیم اسلامی و دادگاه های ۲ دقیقه بی آیت الله ها حق نظر دادن نبود، اما اینجا در حکومت های به قول شما دموکراتیک خارج از کشور، مردم در بیان نظر خود آزادند. من سوال می کنم، شما هم اگر تمایل داشتید جواب بدهید ولی بگذارید مردم قضاوت کنند. بگذارید از اول مصاحبه ایشان شروع کنیم و من در پایان دوباره سوالهای خود را به نوعی دیگر عرضه کنم:

آقای گنجی شما یک عضو ساده ی سپاه پاسداران نبودید:

آقای گنجی عضویت خود را در سپاه پاسداران قبول کرده و ادامه میدهند که در سال ۱۳۶۳ پی بردند که سپاه پاسداران "عقیدتی" شده، بنابراین لب به اعتراض

آقای گنجی، همه کسانی که در مورد شما نوشته اند و تفکر شما را زیر سوال برده اند، خارج از کشور هستند و از قضای روزگار من در آمریکا زندگی می کنم. خوشحال میشوم که مرا به دادگاه فرا بخوانید و اتفاقا میزبانان شما در خارج از کشور مرا هم خوب میشناسند. اگر هم خواستید در یک مناظره علنی همدیگر را زیارت خواهیم کرد تا بدانید که من شخصیتی حقیقی و حقوقی هستم. اما بگذارید کمی از صحبت های شما و من را بررسی کنیم:

من هیچگاه به شما تهمت و افترا نزده ام. اما نه تنها من بلکه خیلی کسان تا به امروز، از شما سوال هایی کرده اند که شما برای اولین بار لب به دهان گشودید. شما و دوستان میزبان خارج از کشور در بن به اصطلاح (حکومت های دموکراتیک) هستید، باید مواظب باشید که دادگاهی نشوید چرا که ممکن است صحبتی کنید که باعث درد سر شما بشود. اما آقای گنجی، همانطور که من به زندانی شدن شما اعتراض کردم، به علنی بودن دادگاه و حق وکیل داشتن همه متهمین هم اعتقاد دارم. به شما قول می دهم که من در کنار همه نیروهای چپ، در علنی بودن دادگاه های مردمی و حق وکیل داشتن تمامی متهمین، عاملین و آمران قتل و غارت سرمایه و جان مردم ایران، چه مستقیم و یا چه غیر مستقیم، بی وقفه تلاش خواهیم کرد.

بگذارید قبل از اینکه به ترهات یا فرمایشات یکسویه شما بپردازیم کمی اتمام حجت کنیم و من به طور خلاصه نظر خود را به عنوان یک فعال سیاسی و یک زندانی ی سیاسی سابق بگویم:

شدیداً با زندانی کردن، شکنجه کردن هر کسی به خاطر عقیده، افکار و اعتقادات مذهبی یا نا باوری به اعتقادات مذهبی و اجتماعی کاملاً مخالفم. اصل اول حقوق دموکراتیک انسانی را حق آزادی بیان عقیده، بدون شرط و شروط میدانم. هیچ انسانی را به خاطر عقیده، فکر و عقیده نباید محکوم کرده و به غل و زنجیر بست.

هیچ کس را نباید در پشت درب های بسته به هر جرمی دادگاهی کرد. دادگاه ها باید علنی بوده و حق داشتن وکیل جزء حقوق ابتدایی هر شهروند یا هر متهمی هست.

نه تنها اعتقاد دارم که هیچ کس خطا کار نیست مگر آنکه جرمش ثابت شود، بلکه من اعدام به هر دلیل و هر جرمی را هم محکوم می کنم.

طبق معمول ساعت ۵ صبح از خواب بیدار شدم. اینترنت را که چک کردم کلی ایمیل داشتم. تیتریکی از آنها سریع جلب توجهم کرد. رفیق خوبم سارا نوشته بود: "علی اینو حتما گوش کن". با شوق بازش کردم. مصاحبه یی بود با اکبر گنجی تحت عنوان:

"پاسخ اکبر گنجی در مورد عضویت او در سپاه پاسداران، در پاسخ به پرسش رادیو سوئد."

<http://www.sr.se/webbradio/webbradio.asp?type=db&id=2084939&BroadcastDate=&isBlock=>

انگار دنیا را به من می دادند. از شادی در پوست خودم نمی گنجیدم. صدای زیبای مجری برنامه توی گوشم می پیچید: "انتقادی که به شما شده اینه که عضو سپاه بودید آیا این درست است؟" اکبر گنجی شروع به صحبت کردن کرد. هر چه از صحبت های او می گذشت آب یخ بیشتری در این هوای سرد زمستانی بر سرم می ریخت. خوب فهمیدم اما که اکبر گنجی نامه مرا خوانده و مجبور شده است به خاطر فشارهای زیاد سر سخن را آغاز کند.

همانطور که در مقاله اولم "آقای اکبر گنجی از جان ما و مردم ما چه میخواهید" توضیح داده بودم، من با آقای گنجی کاری ندارم، ولی وقتی که ایشان اسب خویش را چنان می تازند که گویا هیچ کس ایشان را نمیشناسد و حتا تا آنجا پیش میروند که ادعای رهبری جنبش را هم میکنند، کمی بی انصافی و بی مسئولیتی است که جوابیه ای نگیرند، آن هم از طرف من که ایشان را خوب میشناسم.

آنچه که مرا به نوشتن در مورد اکبر گنجی و می دارد نه ارزش تحلیلی و وجودی "اکبر گنجی" برای مبارزات مردم ما در درون و برون کشور، و نه دیدگاه های او، بلکه دروغ پردازیها، صغرا- کبرا چین ها، کتمان کردن حقیقت و دنبال کردن سیاستی است که نهایتاً فریب توده هاست، مضمون نگاه و تقدم نسبت به کرده اویشمار می رود. من در مقاله اولم گفته بودم که آقای "اکبر گنجی" لطفاً حقیقت را بگویید. در همان مقاله توضیح دادم که هر کس در بیان نظرات خویش آزاد است. من صادقانه بر این امر اعتقاد راسخ دارم که هیچ کس، تکرار می کنم، هیچ کس حق ندارد به دیگران بگوید چگونه ببیند. شما همان جا توضیح دادم که ما هم حق داریم "همان گونه که میخواهیم" ببینیم. شیوه ی اندیشیدن آقای گنجی اما در مصاحبه شان با "رادیو سوئد" حکم صادر می کنند که ما دروغ گو، افترا زن و حراف هستیم و اگر در نظام دموکراتیک کشورهای خارج از کشور بودیم حتماً تحت تعقیب قانونی قرار گرفته و دادگاهی شده و نهایتاً میلیونها

دوزدزانی" را می‌شناسد میدانند که عباس دوزدوزانی از پایه گذاران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اولین فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تشکیل دهنده ای هسته ی اولیه ی سپاه بوده و بیانیه ی اعلام موجودیت سپاه به قلم ایشان است.

خود "عباس دوزدوزانی" برخلاف تصور عامه مدعی هست که تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در اردیبهشت ۵۷ بوده (۶). البته تمامی اطلاعات حاکی از آنست که بنیان سپاه در اوایل انقلاب صورت گرفته است. اگر چه "عباس دوزدوزانی" همچون خیلی از همکاران سابقین این روزها مدیریت یک دبیرستان را به عهده دارد اما این نماینده سابق مجلس، وزیر ارشاد در دولت شهید رجایی، اولین فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مشاور وزیر علوم در دوران وزارت دکتر مصطفی معین، مشاور ارشد رئیس جمهوری در دوران ریاست جمهوری دکتر سید محمد خاتمی، عضو و رئیس دومین شورای اسلامی شهر تهران و... (۷)، عضو گیرنده خیلی ها از عناصر سپاه "نازی آباد" و "کوی ۱۳ آبان" می باشد. علت مهم بودن "عباس" در عضوگیری این اشخاص، درجه بالای این عناصر در سپاه می باشد. همانطور که آقای "اکبر گنجی" خودشان مطرح میکنند صدای ایشان و رفقایشان به گوش خمینی هم رسیده بود. این عناصر در عرصه سیاسی چهره های معروفی کاملاً دارند. از آن جمله هستند: سعید حجاریان، عمادالدین باقی، عباس عابدی، عبدالله رمضان زاده، تقی محمدی، اکبر گنجی، محمد علی رحیمی و کلی دیگر.

در این میان من نه به خود و نه به هیچ کس دیگری حق می دهم که در مورد کسی قضاوت کنم. قضاوت به عهده مردم، خوانندگان این نقد، قاضی دادگاه و ... می باشد. ولی وقتی که آقای گنجی مدعی میشوند که ایشان عضو سپاه بوده اند اما بعد چند سال تا رده ی بالایی سپاه درجه میگیرند (اگر چه آن زمان سپاه درجه بی نبود) و تمام کسانی که با ایشان هم پیاله بودند در آن شرایط از سران اطلاعاتی رژیم بودند، چگونه میشود که نباید سوال کرد؟ آقای حجاریان به عنوان بنیانگذار اطلاعات سپاه و کسی که مخالف عضویت سعید امامی در وزارت اطلاعات بوده، چهره شناخته شده ای است، چگونه است که ایشان در کمیته نازی آباد بوده و اکبر خوش گوش را نمیشناخته؟ و آیا نارواست که امروز روز و بعد از گذشت این همه سال بدانیم چگونه و توسط چه کسانی شکنجه شدیم؟ آیا فحاشی، زبان درازی و گزافه گویی است که بدانیم چه کسانی جوانان، زنان، مادران یا پدران بی گناه مارا به جوخه ی اعدام بردند؟ آیا گناه هست که بدانیم چگونه به دختران ما قبل از اعدام به نام خدا، مصلحت نظام و اسلام تجاوز کردند تا به بهشت نروند؟

آقای گنجی شما یا نمی دانید یا انکار می کنید. کمیته حقیقت یاب باید سالها قبل درست میشد و اگر شما حقیقت جو هستید بگویند که چه میدانید مگر آنکه فکر میکنید که بیان حقیقت برای خودتان دردسر درست خواهد کرد. خوب است این را هم بدانید که ما دنبال شما و رفقای خوبتان مثل حجاریان ها هم نیستیم.

است. گنجی در این مورد گفته است: «من هرگز در هیچ زمانی با وزارت اطلاعات کار نکردم.» او پس از بیرون آمدن از سپاه، در سال ۱۳۶۳ به وزارت ارشاد اسلامی که در آن زمان توسط سید محمد خاتمی اداره می شد رفت و در کنار کسانی مانند سعید پورعزیزی، مصطفی تاج زاده، کیومرث صابری، محمد علی ابطیجی، جواد فریدزاده و بسیاری از کسانی که بعداً نامشان در فهرست اصلاح طلبان آمد، مشغول به کار شد. او اوایل سال ۱۳۶۶ در دورانی که رضازاده مسوول خانه فرهنگ ایران در آنکارا بود، به عنوان کارمند خانه فرهنگ به ترکیه رفت. پس از رضازاده، مصطفی عرب سرخی و سپس سعید پور عزیزی مسوولان خانه فرهنگ شدند و در دوره آنها اکبر گنجی به کارش در خانه فرهنگ ایران ادامه داد. در آغاز سال ۱۳۶۹ گنجی پس از سه سال به ایران بازگشت.

خیلی جالب است که آقای گنجی نمیگویند که از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ کجا بودند. اما مدعی میشوند که از سال ۱۳۵۹ به سپاه پاسداران پیوستند. اما آنچه اکبر گنجی نمیگویند بیان این مطلب است که وی چگونه به عضویت سپاه در آمده و چگونه از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۳ با فرماندهان سپاه به حشرو نشرنشستند و تا آنجا پیش رفتند که به قول خودشان "رضائی" هم ایشان را میشناخت و سخنرانی ایشان باعث بحرانی در سپاه شد. برای اطلاع خواننده باید اشاره کرد که آقای گنجی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ایران، در سال ۱۳۵۸ وارد سپاه پاسداران شد و در واحد عقیدتی که در آن روزها با عنوان واحد ایدئولوژی خوانده می شد، به تدریس مسائل عقیدتی به نیروهای سپاه پاسداران پرداخت. او همزمان در مرکز تحقیقات سیاسی ایدئولوژیک سپاه پاسداران در قم فعالیت می کرد. رئیس مرکز قم، سعیدیان فراز پیروان آیت الله منتظری بود که پس از مدتی برکنار شد (ایشان ابتدا عضو شورای مرکزی سپاه بوده و پس از مدت کوتاهی مسئولیت سپاه قم به او واگذار شد و این مسئولیت تا اواخر سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. (۵)

من در مقاله قبلی ام سوال کرده بودم که آقای گنجی لطفاً در مورد "عباس دوزدوزانی" و رابطه ای خود با ایشان توضیح بدهید. آنچه که مهم هست آنست که چگونه یک جوان ۱۹ ساله مثل آقای گنجی چنان پیش میروند که در رده بالای سپاه قرار میگیرند. چه عاملی باعث میشود که آقای گنجی (چنان مظلومانه مدعی میشوند که ۱۹ ساله بودند و جوان و مثل همه مردم دلسوز انقلاب)، بعد از چند سال در سپاه بودن با سران جنایت کار رژیم همانند محسن رضائی حشر و نشر میکنند و آقای صناعی و منتظری هم ایشان را خوب می‌شناسند؟

ایشان تنها نیستند. عمادالدین باقی، عباس عابدی، سعید حجاریان، ... همه و همه بچه های "نازی آباد" یا "۱۳ آبان" بودند و همه به رتبه های بالایی سپاه منصوب شدند و همه (اکثراً) امروزه مدعی آزادیخواهی و اصلاح طلبی بیرون نظام هستند. اکبر گنجی راحت می توانست بگوید که یا "عباس دوزدوزانی" را نمیشناسد یا اینکه "عباس" ربطی به ایشان ندارد. اما هر کسی که "عباس"

گشوده و سندش هم موجود هست (به بلاگ پاسدار داوودی حمید داوآبادی" مشاور "مسعود دهنمکی"، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس !!! مراجعه کنید که بله اکبر گنجی با این عقیدتی بودن مخالفت کرد (۱)). آقای اکبر گنجی همین امر را در وب سایت خود و ویکپیید یا دنبال میکنند:

اکبر گنجی از مخالفین ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر بود وی در سال ۱۳۶۲ در یک سخنرانی علنی در پادگان ولی عصر و در حضور محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه، به سیاست ادامه جنگ اعتراض کرد و آن را بیفایده دانست. وی در همان سخنرانی که باعث بحرانی در سپاه شد، فرماندهی سپاه، از جمله محسن رضایی، محسن رفیق دوست، ذوالقدر و زیبایی نژاد را متهم کرد که سپاه را آلت دست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کرده اند و با نیروی نظامی سپاه کار سیاسی می کنند و خواستار برکناری فرماندهی سپاه شد. این سخنرانی که با استقبال نیروهای لشکر محمد رسول الله سپاه و تنش میان آنان با فرماندهی سپاه شده بود، واکنش شدیدی در سپاه در حال جنگ ایجاد کرد. دادستانی سپاه این برخورد را ترمذ در شرایط جنگی دانست و برای گنجی خواستار اشد مجازات یعنی حکم اعدام شد. اما با وساطت آیت الله منتظری و شیخ یوسف صناعی این موضوع منتفی شد. وی در سال ۱۳۶۳ از سپاه استعفا داد و از آنجا بیرون آمد (۲).

آنچه که آقای گنجی بدان اشاره نمیکنند، اختلافی است که در خود سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایجاد شده بود که حتماً باعث دخالت شخصی خمینی و انحلال آن توسط خود خمینی در سال ۱۳۶۵ شد. حال آنکه آقای گنجی سال ۱۳۶۳ از سپاه جدا شده ولی در ستور زیر خواهیم دید چه مشاغلی به ایشان عطا شد.

آقای گنجی بگذارید کمی در مورد شما صحبت کنیم:

اکبر گنجی در سایت فارسیش مدعی هستند که در روز ۱۱ بهمن ۱۳۳۸ در کوی سیزده آبان (۹ آبان سابق) شهر ری، تهران به دنیا آمده (۲) ولی در سایت انگلیسی خود مدعی شده که در سال ۱۹۶۰ در قزوین به دنیا آمده (۳). آیا کوی ۱۳ آبان در سال ۱۳۳۸ اصلاً ساخته شده بود یا نه و آیا اکبر گنجی تاریخها را اشتباه گرفته در حوصله ای من نیست. چرا که اولین ساختمان ۱۳ آبان از سال ۱۳۴۲ شروع شده و در سال ۱۳۴۵ تمام شد. برای آشنایی دقیق با ۹ یا ۱۳ آبان به پیوست یا ضمیمه توجه کنید (۴). وی در دوران انقلاب ۱۳۵۷ ایران از فعالین خیابانی بود که بعدها با تشکیل سپاه پاسداران به آن پیوست و چند سالی رابط فرهنگی سفارت ایران در ترکیه بود و همچنین او با اعضای نهاد اطلاعات نخست وزیری مانند سعید حجاریان که بنیان گذاران اصلی وزارت اطلاعات بودند ارتباط داشت که گاهی باعث شده بعضی وی را از اعضای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بدانند.

در بسیاری از نوشته هایی که درباره گنجی منتشر شده است، وی متهم به همکاری با وزارت اطلاعات شده

ریاضی خود را گرفت. وی در سال ۱۳۶۱ پس از اتمام دوره سربازی که مصادف با بازگشایی دانشگاهها بعد از انقلاب فرهنگی بود، در کنکور آن سال نمره عملی پذیرش در دانشگاه امام صادق (ع) را کسب کرد. و به سبب شرایط زمانی بعد از انقلاب اسلامی و دغدغه‌های مذهبی و انقلابی در رشته علوم سیاسی به عنوان اولین دوره دانشجویی وارد دانشگاه امام صادق شد. وی مدرک لیسانس و فوق لیسانس خود را از دانشگاه امام صادق کسب کرد. رمضان زاده از شاگردان آیت الله مهدوی کنی محسوب میشود. برای ادامه تحصیل به کشور بلژیک اعزام شد و توانست طی مدت چهار سال مدرک دکتری خود را از دانشگاه لوون (Katholieke Universiteit Leuven) کسب کند (۹).

{ دانشگاه در ابتدا با در سه رشته معارف اسلامی و تبلیغ (الهیات)، معارف اسلامی و علوم سیاسی، معارف اسلامی و اقتصاد، در مقطع کارشناسی ارشد پیوسته، آغاز به کار کرد. گروهی از جوانان متعهد و مستعد کشور از همان سالهای آغاز تاسیس، برای تحصیل به این دانشگاه وارد شدند

(<http://www.isu.ac.ir/Farsi/History.htm>)

(۱) غلطهای انشای از خود سایت دانشگاه هست.
(۲) در سال ۱۳۶۱ کنکوری برگزار نشد، همانطور که اشاره شد افراد دست چین شده بودند { لازم به تذکر هست که "رمضان زاده" مورد سوء قصد یک تیم از طرف سازمان مجاهدین قرار گرفت اما جان سالم به در برد.

کردند. امام خمینی وکیل زن عمادالدین و آیت الله توسلی وکیل عمادالدین باقی در اجرای خطبه عقد شدند. این مساله از اینجا مهم هست که آقای باقی در اواسط سال ۱۳۵۹ در کنار تدریس در آموزش و پرورش (۱۸ سالشان هست) به سپاه پاسداران پیوست و ابتدا به کمک تعدادی از همکاران سپاهی خود یکی از مناطق فرهنگی سپاه در تهران را تأسیس و کلاسهای آموزشی برپا کردند که بیشتر دوستان و همکارانش در این منطقه فرهنگی به شهادت رسیدند. سپس او به دفتر سیاسی سپاه پاسداران رفت و در بخش خارجی این دفتر مسئولیت اخبار و تحلیل اروپا و آمریکا را بر عهده داشت. در اثر عکس العمل های تندي که یکی از مقامات بلند پایه سپاه در آن زمان علیه مقالات حزب قاعدین داشت که معروف به نوعی جانبداری از انجمن حجتیه بود ناگزیر از استعفا دادن از سپاه در سال ۱۳۶۳ شد (۸). هر کسی که گذارش به کمیته هرندي افتاده باشد هیچگاه فراموش نمیکند که چه انسان‌های پستی آن جاکمیته چی بودند.

عبدالله رمضان زاده فرزند دوم یک خانواده هشت نفری از والدینی کرد است که در سال ۱۳۴۰ در شهرستان گچساران به دنیا آمد. پس از تولد به همراه خانواده به شهرستان بیجار، محل زندگی پدری خویش، بازگشت. در سال ۱۳۴۹ به همراه خانواده به تهران مهاجرت کردند و در محله سیزده آبان در مجاورت شهری سکنی گزیدند. هنگام ورود خمینی به تهران از محافظین او بود. رمضان زاده در سال ۱۳۵۹ از دبیرستان هدف دیپلم

ما دنبال حقیقت هستیم. شما پاسدار سر کوچه آبان نبودید. شما عضو ساده ی کمیته محل هم نبودید. شما همانطور که خودتان اذعان کردید عضو رده بالای سپاه بودید، همانگونه که حجابیان ها، عبدی ها، باقی ها و سازگاران بودند. لطفا بگویید که چه میدانید. ما خواهان حقیقت هستیم. ما میخواهیم بدانیم که چرا بخش اطلاعات سپاه و حکومت اسلامی آدمهایی مثل شما را به ترکیه، پاکستان و یا کشورهای همجوار فرستاد آنها بعد از سال های ۶۳ و بعد از جدایی شما از سپاه. چگونه هست که ابوشریف به افغانستان میرود؟ ساده آن که ما خواهان افشای جنایت های رژیم هستیم و شما، سازگاران، حجابیان ها، باقی ها، مخملباف ها، همه ی شما ذهنتان سرشار از این اطلاعات است. اطلاعاتی که تا به امروز به هر دلیلی از جانب شما و یارانتان از دیدگان مردمان ما پنهان مانده است. آقای گنجی ما و مردم ما میخواهیم که حقیقت باز یابی شود. همین و والسلام.

آقای گنجی بگذارید بعضی از بچه محل های تان را از نازی آباد و سیزده آبان معرفی کنیم و نشان بدهیم که شما کجا ایستاده بودید:

عمادالدین باقی متولد ۵ اردیبهشت ۱۳۴۱ عضو انجمن حجتیه، انجمن اسلامی گروههای جنوب تهران که پایگاه اولیه آن در "مسجد هرندي دروازه غار" بود را راه اندازی کرد. خطبه عقدش را حضرت امام جاري

رستوران تنور (اسپانیا)



رستوران تنور با منوی اختصاصی خود فوشمزه ترین غذاها و پیتزها را بشما تقدیم میکند

رستوران تنور با فضایی جذاب در مجاورت ساحل زیبای شهر بنال مدینا (اسپانیا) دور نمایی خاطره انگیز را برایتان به ارمغان می آورد



Nueva Torrequebrada
Centro Comercial Torrenueva, Local 14
Benalmadena costa

Telf: 952 57 51 81

نان سنگک؛ نان تافتون و نان خراسانی ولی نکته جالب این نان گرفتن ها زمانی بود که وقتی ما از نانوايي خارج می شدیم و به هر آشنایی می رسیدیم تعارف می زدیم و می گفتیم بفرما، نان تازه که معمولا هم دوستان محبت داشتند و تکه ای هر چند کوچک از نان را می کنند و لسی چون تعداد بفرما نان تازه خورها زیاد بود با تمام ملاحظه ای هم که می کردند همیشه نانها از میانه قطع نخاع شده بود و چون جگر زلیخا نصفه نیمه بود

باران های سرگرم کننده و درآمد ساز

در میدان فوزیه که امروز به آن میدان امام حسین می گویند هر چند فوزیه و حسین هر دو عرب تبار هستند ولی آن کجا و این کجا! وقتی باران زیاد می آمد قسمتهایی از خیابانهای منشعب به میدان پر از آب میشد که گاهی این بالا آمدن آبهای بارانی تا به زیر زانو هم می رسید و عبور و مرور را برای مردم بخصوص زنان و مردان سالمند و بچه ها و حتی افرادی که سر و وضعی مرتب داشتند مشکل می کرد در چنین مواقعی چند نفری کفش ها را کنده و پاچه های شلوار را بالا زده و نقش تاکسی باربری انسانی را پیدا می کردند و با گرفتن یک تا دو قران «یک تا دو ریال» افراد را کول می گرفتند و از آن سو خیابان به آن سو می بردند نکته جالب برای بچه های محله این بود در صف کولی دهندگان حاضر شوند ولی بیشتر به دنبال سوار کردن دختر محله یا سایر دخترهای همسن و سال خود باشند و پس از کولی دادن به جای پول گرفتن



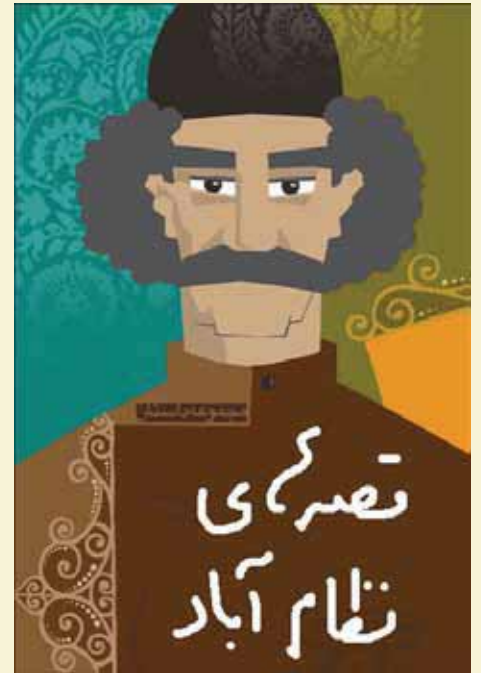
به تعارف کردن و قابلی ندارد و گفتن خوش و بش های شیطنت آمیز جوانی ختم گردد و چه بسا به دوستیهای در همان اندازه های متعارف های آن زمان ولی در این سواری کشی انسانی گاهی هم بچه ها شیطنت های خاصی می کردند و وقتی کسی را کول می گرفتند که از خود راضی و به قول بچه ها از خود متشکر بود در وسط خیابان که بیشترین آب جمع شده بود به بهانه اینکه به پایشان چیزی رفته و زخم شده دولا می شدند که دستی به پایشان بزنند و آن قدر خم می شدند که کت و باسن مسافر خوش نشین به آب می رسید و خیس می شد و چنانچه غرولند و اعتراض می کرد و ادا در می آورد به او می گفتند خیلی ناراحتی همین جا بدارمت پایین!

امضاء گرفتن

یکی از قرار داد های مهم و ارزشمند میان بچه های نظام آباد زمانهای مسابقه فوتبال بود وقتی محله ای با محله دیگر مسابقه می داد در پایان بازی کاپیتان تیم بازنده باید کاغذی را امضاء میکرد که اعتراف به شکست کند و برنده این مدرک مهم و غرور را با افتخار حفظ می کردند ولی بسیار اتفاق می افتاد که در پایان بازی بازنده ها پا به فرار می گذاشتند و برندگان آنان را دنبال می کردند و چنانچه دستشان به یکی از بازیکنان فراری می رسید هم امضاء می گرفتند و هم حساسی از خجالت او به جای سایرین هم در می آمدند

کاربیت هوا کردن

بچه ها از مغازه هایی که مصالح فروشی بودند با کمترین پول آزمون مثلا چند قران تکه هایی مانند ذغال سنگ به نام کاربیت می خریدند سپس در محله در جاهایی که خرابه مانند بود چاله هایی به عمق بیست، سی متر می کردند و مقداری آب درون چاله ریخته میشد و تکه ای کاربیت درون چاله و آب می انداختند و یک قوطی کوچک به قطر ده؛ پانزده سانتیمتر و به بلندی حدود سی سانت را که قسمت پایین آن کاملا باز بود را داخل گودال کوچک قرار می دادند و دور آن را با خاک می پوشاندند در بالای قوطی سوراخی به اندازه قطر یک میخ قرار داشت کاربیت در آب گازی بسیار قوی تولید می کرد و گاز در قوطی و ایجاد حریق میان آتش و گاز



قصه های نظام آباد

مجموعه قصه های نظام آباد که در هر شماره مجله رنگارنگ به چاپ خواهد رسید روایتی ساده از زندگی همه کسانی است که به میانسالی رسیده اند و در دفتر خاطرات ایام زندگیشان در محله های مختلفی که زندگی می کرده اند ملو از این حکایتهای تلخ و شیرین است

شما هم می توانید بیانگر قصه های محله های زندگی دوران گذشته خود باشید

عمله کشون

در محله ما واقع در سه را عظیمیه که در نظام آباد قرار داشت یکی از سرگرمیهای بیکاری برای بچه های شیطون و مردم آزار «عمله کشون» بود قصه بدین ترتیب بود که:

در بعضی منازل، اهالی خانه بعضی از مایحتاج یا وسایل خود را پس از در ورودی زیر پله ها قرار می دادند این وسیله می توانست کونی های ذغال یا خاکه ذغال برای زمستان باشد بسته ها یا گونی ها برنج یا حبوبات یا وسایل دیگر باشد کار ما این بود که سر کوچه می رفتیم و بنده خدایی را که تشخیص می دادیم دنبال کاری است که اندک پولی به دست بیاورد صدا می کردیم و به او می گفتیم آیا حاضر است مثلا یک گونی را تا سر کوچه بیاورد و مبلغی بگیرد و او هم قبول می کرد و هر مبلغی می گفت ما چانه نمی زدیم و قبول می کردیم که البته دستمزد را پس از انجام کار پرداخت می کردیم بعد از این بنده خدا را به در یکی از منازل می بردیم که اکثر این خانه ها همیشه درهایشان باز بود و گونی مورد نظر را نشان او می دادیم و عمله بی خبر از همه جا هم گونی را کول می کرد و به طرف سر کوچه به راه می افتاد و جند متری نرفته بود که یکی از بچه ها زنگ خانه صاحب گونی را می زد و خبر می داد کسی یک گونی پر از منزل آنان بدره است که بعد از آن صحنه پایانی ماجرا بود که صاحبخانه سراسیمه و پر خاشاگر به دنبال فرد گونی بدوش می دوید و فریاد می زد آای دزد، آای دزد قیافه هراسان و متعجب عمله گونی بدوش در برابر قیافه عصبانی و معترض صاحبخانه دیدنی بود

قوطی مورد نظر با صدایی انفجاری به هوا پرتاب می شد و گاهی تا ارتفاع دو تا چهار متر به بال می رفت و احساس خوشحالی و شادمانی در بچه های بازیگوش محله ایجاد می کرد

نان های همیشه نصفه

خرید نان برای خانه های ما از جمله وظایف ما بچه های محل بود که معمولا از یکی از نانوايي های محله نان می خریدیم البته بسیاری از پدران ما با نانواها قرار و مدارهای هفتگی یا ماهیانه هم داشتند که وقتی ما نان می گرفتیم شاطر آقا تکه چوبی را که به آن چوب خط می گفتند به تعداد نانهای گرفته شده با چاقو علامت می زد که نشان می داد چند نان داده شده است چنین نانوايي در حله ما وجود داشت نان بربری، نان لواش،

سفره رنگارنگ



از این شماره سفره رنگارنگ را تقدیم خوانندگان خود می‌نمائیم

هدف از این کار آموزش و طبخ غذاهای مختلف است که هر کس مایل بود وهوس کرد در خانه آسپزی کند بتواند از روی دستور العمل چاپ شده غذای مورد علاقه خود و دیگر افراد خانواده را درست کند این شما و این هم سفره رنگارنگ با یک غذای اصلی و یک دسر که تقدیم حضورتان میشود این صفحه از سوی رستوران تنور در شهر بنال مدینا اسپانیا تقدیم حضورتان میگردد

ته چین مرغ

مواد لازم (برای ۲ تا ۴ نفر) :

برنج ۱ کیلو

روغن آب کرده ۱۵۰ گرم

ماست چکیده ۱ کیلو

زعفران ساییده دو قاشق مرباخوری

مرغ پاک کرده یک عدد

زرده تخم مرغ ۲ تا ۵ عدد

زرشک ۱۰۰ گرم

شکر ۲ قاشق سوپخوری

نمک و فلفل به مقدار لازم

تخم مرغ ، نصفی از روغن لازم و یکی دو ملاقه از ماستی را که گوشت را در آن خوابانده بودیم ، می ریزیم و دو تا سه کفگیر برنج در این مایه می ریزیم و به آرامی آن را هم می زنیم. مایه را در ته ظرف با پشت قاشق صاف می کنیم . مقداری گوشت مرغ روی برنج می چینیم و مقداری برنج روی آن میریزیم و بقیه گوشت را روی برنج چیده و با بقیه برنج روی گوشت را می پوشانیم . با قاشق، برنج را کمی فشار میدهم که بهم بچسبد. آب مرغ را با بقیه زعفران و روغن آب کرده و ماست مخلوط می کنیم . این مایه را روی سطح برنج می دهیم. در ظرف را می بندیم و ظرف را روی شعله اجاق قرار می دهیم. مدت یک ساعت و نیم تا دو ساعت صبر می کنیم تا ته چین دم بکشد . در ضمن هر چه قدر حرارت ملایم و مدت طبخ طولانی تر باشد، ته دیگ پلو کلفت تر می شود .

زرشک را شسته و با یک قاشق روغن، کمی آن را تفت می دهیم . سپس شکر و یک چهارم فنجان آب به آن اضافه می کنیم تا زرشک حالت مربایی به خود بگیرد.

پس از دم کشیدن ته چین ، قابلمه را در یک دیس گرد بر می گردانیم و روی آن را با زرشک ترین می کنیم . در صورت تمایل می توانیم نصف زرشک را لابلای گوشت و برنج قرار دهیم

بستنی وانیل با خامه

مواد لازم:

شیر=۱ لیتر (۴ لیوان معمولی)

زرده تخم مرغ=۸ عدد

وانیل=۱ قاشق چایخوری

خامه=۲۰۰ گرم (۱ لیوان معمولی)

شکر=۲۰۰ گرم

شربت آلبالو و کارامل=به مقدار کم برای تزئین



طرز تهیه:

زرده تخم مرغ را با شکر و وانیل مخلوط کرده، هم می زنیم تا کاملاً سفید و سفت و کشدار شود. شیر را می جوشانیم و کم کم روی زرده ریخته، هم می زنیم. دوباره شیر و زرده را روی حرارت ملایم قرار می دهیم و مرتب هم می زنیم. کافی است فقط داغ شود، ولی نجوشد؛ بعد مایه را می گذاریم سرد شود. خامه را با آن مخلوط می کنیم و در ظرف فلزی مناسبی ریخته، در جایخی یا فریزر قرار می دهیم. در مدت ۴ تا ۵ ساعت، دو سه بار آن را هم می زنیم تا بستنی بسته شود ولی یخ نزنند. با قاشق مخصوص گرد و مدور گلوله هایی از بستنی را در ظرف بستنی خوری قرار می دهیم و کمی شربت کارامل یا شربت آلبالو روی آن می ریزیم. می توانیم ۵۰ گرم از خامه را با ۲ قاشق پودر قند مخلوط کرده، هم بزنییم تا سفت شده، فرم بگیرد و خامه را در قیف ریخته، اطراف بستنی را با خامه تزئین می نماییم.



طرز تهیه :

برنج را شسته و با نمک خیس می کنیم. مرغ را با یک عدد پیاز ، نمک و ۳ فنجان آب می پزیم ، طوریکه بعد از پختن یک فنجان آب مرغ داشته باشد. سپس استخوان های مرغ را جدا می کنیم. زعفران را در کمی آب جوش حل می کنیم. ماست را بهم می زنیم. نصف زعفران حل شده در آب جوش را با کمی نمک ، فلفل و سه عدد زرده تخم مرغ داخل ماست می ریزیم و بهم می زنیم . سپس گوشت مرغ را در ماست می خوابانیم . برنج را پخته و قبل از نرم شدن مغز برنج ، آن را آبکش می کنیم. در ته یک قابلمه تفلون دو تا سه عدد زرده

شما و رنگارنگ

همانطور که مجله رنگارنگ را متعلق به خودتان می دانید و سالهاست که با خرید مجله ما را حمایت و پشتیبانی می کنید، ما نیز خود را در شادی ها و خاطرات شما سهیم می دانیم.

صفحات مجله رنگارنگ آلبومی است از عکسهایی که در طول ۲۲ سال گذشته شما از فرزندان خود برای ما فرستاده اید که امروز کودکان شما به مرز ۲۰ سالگی رسیده اند و هنوز که مجله رنگارنگ آن سالها را می بینید لبخندی شیرین و خاطره انگیز بر لبهایتان نقش می بندد یا دانش آموزان ممتازی را که سالها پیش معرفی می کرده ایم امروز، پزشک، اقتصاددان، وکیل یا صاحب مشاغل چشمگیر هستند. قصد داریم هر ماهه بخشی به زندگانی شما عزیزان اختصاص دهیم که گزارش یا عکسهایی از مراسم ازدواج، سالگرد ازدواج، تولدهای عزیزان، عکسهای فرزندان و یا درد دلها، پیامی برای کسی که دوستش دارید و یا نوشته های دلخواهتان را برای ما بفرستید ما نیز در مجله چاپ خواهیم نمود. به هر حال این صفحات متعلق به شماست. عکسها یا پیامهای مورد علاقه خود را از طریق پست یا ایمیل برای ما ارسال نمایید.

ایمیل ما: rangarang_london@hotmail.com

آدرس ما: POBox: 2821 , London NW2 1DS

نامه ای از شما

با درود به سردبیر محترم مجله رنگارنگ و همکاران محترم شما
اگرچه از نزدیک با شما آشنا نیستم اما از طریق مجله با افکار و احساسات شما آشنا هستم. افکار و احساساتی که از ظلم و ستم نامردمان به خروش می آیند، و از درد و رنج مردمان به جوش. اگرچه در کار سیاست نیستم اما به هر انسانی که قلبش برای انسان و انسانیت می تپد و هوانسانی که دلش برای درد و محنت کسی به درد می آید احترام عمیق قایل هستم.

من هم مثل شما از زور و زورگو متنفرم، و طرفدار حق و عدالت برای همه نوع بشر هستم. با این تفاوت که راه من از شما جداست و من هیچ حکومتی را باور نمی کنم که بتواند برای انسان شادی و سعادت همیشگی به ارمغان بیاورد بلکه فقط به خدا ایمان دارم که قادر به چنین کاری باشد و ایمان دارم در آینده ای نزدیک همه حکومتهای بشری را نابود خواهد کرد و جامعه نوینی را از انسانهای صلح جو به وجود خواهد آورد و صلح را در کل زمین برقرار خواهد کرد. در این خصوص شعری را سرودم که آن را به شما و همکاران محترمتان تقدیم می کنم و اگر مایل بودید می توانید آن را در مجله تان به چاپ برسانید.

با تقدیم احترام دانیال از لندن



معرفی یک نقاش از آلمان

بهزاد غایبی از تریر آلمان ، ماه گذشته در نمایشگاه طوفا با ۴ نقاشی به سبک تکنیک گیومتریش و کالیگرافی شرکت داشت و مرد توجه و استقبال عموم قرار گرفت . او ۱۰ سال است که نقاشی می کند



«بهار ایران»

درختان پر بار بهار این شهر
بیاد آرند بهار ایران را
کنار جویبارها، کنار سبزه ها
دهند بر ما نوید عشق و جان را
کنون برگرفت سرما زخ خویش
بداد رنگی نشاط انگیز کودکان را
گر در این دیار هم روزهای بهار است
لیک ندارد هیچ بهار، بهار ایران را

فریده حکیمی
هامبورگ ۲۰۱۰/۳/۱۶

کودکان ایرانی

مجله رنگارنگ عکسهایی از فرزندان را که ارسال نموده اید چاپ می نماید



ایرانیان و حیوانات

همانطور که ملاحظه میکنید، تعدادی از خوانندگان مجله رنگارنگ عکسهایی از حیوانات خود را برای ما فرستاده اند که می بینید



گره های شیم (ویسبادن)

بنجی سگ علی (لندن)

شانتی سگ هنا (پاریس)

مریم



رونوشت برابر اصل است



بزرگ آفتابه داران ولایت وقیح



ملت چنان گهی به آقا زدند که هر چه می شوریم پاک نمیشه !



معشوقه چاورز و شرکاء



خواهران زینب به دنبال توالیت اسلامی



با لهجه غلیظ شیرازی بخوانید:

آقا غلام عییک زنونه زدی ؟
خدا به سر شاهده بهم گفتن مردونیه.. واگذارشون به شاهو چراغو میکنوم



فایتانیک اسلامی

همکلاسی

تشکیل می شد خیلی کوچک بود و دقیقا به تعداد بچه های کلاس صندلی داشت. یعنی یازده تا. معمولا همه ی بچه ها جای ثابتی داشتند و همیشه روی صندلی مخصوص به خودشان می نشستند. آن روز که من دیر رسیدم انگار شاگرد جدیدی به کلاس اضافه شده بود و جای من نشسته بود. وقتی که استاد دید مستاصل مانده ام که کجا بنشینم، گفت برو از کلاس بغلی یک صندلی بیار و این جا بشین. این جا یعنی درست بغل دست او. برای ام سخت بود و کمی هم جا خوردم ولی چاره ای نبود. صندلی را کنار دست اش گذاشتم و نشستم. توی همین حین که صندلی را می آوردم به این فکر می کردم آیا لباس ام بوی عرق نمی دهد یا نفس ام بدبو نیست. یا لباس هایم مرتب اند و از این خیال ها اما اصلا به یاد شکم پر سر و صدای لغت نیام نبودم. رفتم و کنار دستش نشستم. تا حالا هیچ وقت این قدر از نزدیک حس اش نکرده بودم. بوی خوش اش داشت دیوانه ام می کرد. یک جورهایی مطمئن بودم آن قدر از بوی خوش اش سرمست می شوم که آخر کلاس از هوش رفته ام. یاد آن شعر نامجو افتادم و گوشه ی کتابم آن شعر را یادداشت کردم. «این عطر که پخش می کنی...». علاوه بر این ها باید حواس ام را هم می دادم که دستم یا آرنج ام به او نخورد. با وجود این که از ته دل می خواست ام لمس اش کنم ولی می دانستم که همان برخورد ساده ی دست بدشکل و بی قواره ی من، آن دختر لطیف را می شکند. پس سعی می کردم که خودم را طرف مقابل بگیرم تا کوچک ترین تماسی با او نداشته باشم.

خلاصه گذشت و کلاس به نیمه رسید. آن روز با وجود این که درس را از قبل حاضر کرده بودم و خوب بلدش بودم اصلا در بحث های کلاسی شرکت نکردم. توی آن هوایی نشسته بودم که او هم داشت همان را نفس می کشید. می توانستم تعداد نفس های اش را بشمارم. از بوی تن اش هم مست شده بودم و واقعا در کلاس نبودم. یک لحظه استاد از من چیزی پرسید و من که توی این دنیا نبودم، مثل عقب افتاده ها نگاه اش کردم و حرف بی ربطی زدم. استاد هم با لحن آرام اش گفت: «انگار عاشق شدی جوون». همه ی بچه های کلاس خندیدند. من ناراحت شدم و خودم را جمع و جور کردم اما زیر چشمی که پاییدم اش فهمیدم فقط اوست که نمی خندد. در دلم تا می توانستم احسنت و آفرین نثارش کردم و از خوش سلیقه بودن خودم کیف کردم.

چون کلاس های مان طولانی بود معمولا استاد زمان کوتاهی را برای استراحت و تجدید قوا در نظر می گرفت. آن روز بس که خندید بچه ها ناراحت ام کرده بود به محض این که استاد اجازه ی خروج از کلاس را صادر کرد، دست توی کوله ام بردم و بسته ی سیگارم را در آوردم و رفتم توی محوطه. سیگار را روشن کردم و چند پُک عمیق گرفتم. کمی عصبی بودم که دیدم یک نفر با سوویشرت و کتانی بنفش به سمت ام می آید. خوب که نگاه کردم دیدم خودش است. هول شدم، نفهمیدم چه کردم و با سیگار دست ام را سوزاندم. توی همان حالت عصبی سیگار را پرت کردم و باز هم از این که گند زده ام، عصبانی شدم. سعی کردم چهره ام را طبیعی کنم. نزدیک ام که شد سلام کردم.

صدای اش همان جور بود که فکر می کردم. یا شاید از آن هم شیرین تر و دوست داشتنی تر. از همان هایی بود که تا اعماق جان رسوخ می کرد و دل نشین بود. این بار داشتم محو صدای اش می شدم که سوزش دست ام به دنیای زنده ها بزم گرداند. با صدایی لوزان جواب سلام اش را دادم. با اسم خانوادگی صدای ام کرد و گفت آقای فلانی. خوش حال شدم که اسم ام را می داند. گفت که درخواستی از من دارد ولی دوست ندارد برای من زحمت بشود. اطمینان دادم اش هر کاری از دست ام بریاید، برای اش انجام می دهم. او هم با همان صدای شیرین اش از من خواست تا کتاب فلان درس را چند روزی قرض اش بدهم. با کمال میل قبول کردم و قرار شد جلسه ی بعد ببینم اش تا کتاب را تحویل بدهم. از خوش حالی داشتم دیوانه می شدم. وقت استراحت که تمام شد به کلاس برگشتیم. برخلاف نیمه ی اول کلاس، این بار از خوش حالی توی آسمان ها بودم. کلاس هم که تمام شد با همان صدای اساطیری دل نواز گفت: «خدا حافظ آقای...»

حظی بردم که نگو. تمام مسیر برگشت از کلاس را داشتم به همان برخورد کوتاه مان فکر می کردم. من اصلا گمان نمی کردم دختری مثل او، با آن همه زیبایی و متانت و غرور، اسم ام را بداند و صدای ام کند و با شرمندگی از من چیزی بخواهد. همین طور که توی عوالم خودم بودم سعی کردم این حرکت اش را تحلیل کنم. اول اش به این نتیجه رسیدم که معنی آن نگاه های ام را گرفته و چشم مان ام را خوانده و فهمیده که آدم خجالتی ای هستم و خواسته یک جور رابطه را شکل بدهد اما هر چه بیش تر به خانه نزدیک می شدم به این نتیجه رسیدم که، من زرنک ترین دانش جوی کلاس ام و بهترین جزوه ها و کتاب ها را دارم و نکته های مهم درس را گوشه ی کتاب می نویسم پس طبیعی است به سراغ من بیاید و از من کتاب و جزوه بخواهد. خلاصه نتیجه ی نهایی همین شد که با حالت غم زده و درب و داغان به خانه رسیدم.

توی این چند روز که تا جلسه ی بعد مانده بود، همه اش داشتم راجع به همین قضایا

روز اول که دیدم اش چیز خاصی اتفاق نیافتاد. توی کلاس نشسته بودم و مثل بقیه ی دانشجوها به استاد نگاه می کردم. صندلی ها را دور تا دور کلاس چیده بودند. جوری که من و او دقیقا روبه روی هم بودیم. گه گاهی نگاه های مان با هم تلاقی پیدا می کرد ولی قسم می خورم که هیچ چیز خاصی نبود. توی آن کلاس، از شانس خوب یا بد، همیشه حاضر جواب بودم و استاد هم به من به عنوان شاگرد زرنک کلاس نگاه می کرد. بچه ها هم همین طور. البته حواس ام بود جوری نشود که دانشجوها دیگر «بچه خر خوان» صدای ام کنند. گاهی به عمد چیزهای بی ربط می گفتم تا نگاه سنگینی روی من نباشد. علاوه بر آن با وجود این که بچه ها را نمی شناختم با همه شان صمیمی برخورد می کردم و گاهی هم سر کلاس چیزی به شوخی می گفتم. خلاصه جو جوری بود که محبوب استاد و رفیق بچه ها بودم و همه با دید مثبت و احترام خاصی با من برخورد می کردند.

توی کلاس یازده نفره مان، پنج دختر بودند و او هم یکی از همان ها بود. صورت با نمک و شیرینی داشت. یک جورهایی بچه صورت و معصوم بود. خیلی شبیه به آن بازیگر آمریکایی، «ویونا رایدر» بود. از همان هایی بود که مطمئنا توی همان نگاه اول به دل می نشستند. معمولا مقتنعی سیاهی می پوشید و مانتوی تیره ای تن اش بود. گاهی که هوا کمی سرد می شد سوویشرت بنفشی هم می پوشید که با آن زیباتر می شد و برای یک دست شدن لباس هایش، کفش کتانی بنفشی هم می پوشید که نشان می داد از آن آدم هایی است که منظم و دقیق است و به خوش پوش بودن خودش اهمیت می دهد. همان طور که گفتم توی آن روزهای اول حس خاصی نسبت به او نداشتم یا شاید هم نمی خواستم رابطه ی جدیدی را شروع کنم. اعتقاد داشتم از آن دسته آدم ها هستم که هیچ وقت در این زمینه شانس ندارم. یک رابطه ای داشتم و دختری بود که خیلی دوست داشتم اما جوری که نفهمیدم تنهای ام گذاشت و رفت. بعد از آن هم دو سه رابطه ی کج دار و مریز را تجربه کردم ولی یا دخترها به دلم نمی نشستند یا این که آن اولی بدجور توی دلم جا خوش کرده بود.

به خاطر تمام این مسائل از همان روز اول که به دانشگاه جدید آمدم تصمیم گرفتم دور دخترا را خط بکشم. این جوری هم خودم راحت تر بودم و هم آن ها! البته گاهی پیش می آمد که دختری را می دیدم و دلم می لرزید اما همه ی این ها را به هیچ حساب می کردم تا این که توی این کلاس جدید دیدم اش. گفتم جوری که می نشستیم ما دقیقا روبه روی هم بودیم و به ناچار نگاه های مان با هم تلاقی پیدا می کرد. توی این مواقع من دچار یک شرم لغت می شدم و سریع نگاه ام را می دزدیدم. البته سعی می کردم دزدکی، وقتی که حواس اش نیست دیدم بزنم اش. وانمود می کردم که می خواهم آن گوشه ی کلاس را نگاه کنم. بعد آرام سرم را می چرخاندم و به استاد و تخته نگاه می کردم و بعد با یک چرخش نرم گردن به گوشه ای می رسیدم که او نشسته بود. این نگاه ها اول از سر کنجکاو بود اما کم کم جوری شد که احساس می کردم دلم پیش اش گیر کرده ولی جز آن دسته از آدم ها نبودم که راحت جلو بروم و سر صحبت را باز کنم. نمی دانم چرا ولی فکر می کنم این بومی گشت به غرورم یا شاید هم همان شرم لغت.

این نگاه ها ادامه پیدا کرد. یعنی جوری بود که همه اش منتظر همان روز خاص بودم تا سر کلاس فقط ببینم اش. که دوباره از زیبایی و معصومیت چهره اش لذت ببرم. یکی دو بار که بحث های جالب در گرفته بود و همه خندیده بودند خوب نگاه اش کرده بودم. از آن خنده های شیرینی داشت که تا آخر عمر دوست داشتم فقط او برای ام بخندد و من سیر نگاه اش کنم. به خاطر همین فقط منتظر بودم تا سرخی بگیرم و حرفی بزنم تا بچه ها بخندند و من فقط ببینم اش. به جز این دلم می خواست صدای اش را هم بشنوم. فکر می کردم صدای اش هم باید مثل صورت اش لطیف و دوست داشتنی باشد اما از شانس بد من، جزو آن دسته از دخترها بود که لام تا کام حرفی نمی زنند. یکی دو بار سعی کردم بحث کلاس را جوری بچرخانم تا دخترهای کلاس مان مجبور به حرف زدن بشوند که همیشه هم موفق می شدم ولی آن کسی که باید حرف می زد چیزی نمی گفت. بین دو کلاس و بعد از کلاس هم که رصدش می کردم، فهمیدم زیاد اهل بگو بخند و حرف زدن نیست. فقط بعضی وقت ها با دیگر دخترهای کلاس چند کلمه ای حرف می زد که من هیچ کدام شان را نمی شنیدم.

اکثر اوقات که سر کلاس می رفتم، قبل اش درست و حسابی غذا نخورده بودم. خودم تقریبا با این موضوع کنار آمده بودم اما بعضی وقت ها معده ام کنار نمی آمد و شروع می کرد به قار و قور کردن. توی یکی از همین روزهای گرسنگی کشیدن که اتفاقا هوای بهاری نسبتا سردی هم داشت، کمی دیر به کلاس رسیدم. اتفاقی که در آن کلاس مان

دستان نازش را نوازش کنم و صدای جادویی اش را بشنوم. آن قدر بشنوم تا مست بشوم. بعد یک جایی بنشینم و نفسی چاق کنیم و برای اش بستنی بخرم. دوباره دست اش را نوازش کنم و برای اش ماجراهای خنده دار تعریف کنم و خنده هایش را ببینم. ببینم که دارد از بودن با من لذت می برد و من هم از شاد بودن اش شاد بشوم. اما همه ی این ها، وهم و خیال بود و حتی قرار نبود در خواب هم عملی بشود...

تلاش می کردم از ذهنم پاک اش کنم ولی به این راحتی ها که نمی شد. جلسه ی بعد که کلاس رفتم دوباره دیدم اش. حس کردم که شاد است و از ته دل ام از این که می دیدم خوش حال است راضی بودم. فقط همان حس با او نبودن اذیت ام می کرد. بین دو کلاس که وقت استراحت بود، رفتم توی هوای آزاد تا سیگاری بگیرم. سمت ام آمد و شروع کرد به حرف زدن. اول اش می گفت که کتاب و جزوه ام خیلی کمک اش کرده و بعد شروع کرد از خودش گفتن. گفت که مجبور است این کلاس را شرکت کند چون به مدرک اش نیاز دارد و دل اش می خواهد از این جا برود و از این حرف ها. کمی برای ام عجیب بود دختری که اهل قاطی جمع شدن و حرف زدن نیست، چرا آمده و دارد با من درد و دل می کند. با این فکر و خیال به کلاس برگشتم. بعد از تمام شدن کلاس، کتاب و جزوه ام را پس داد و با لحنی خاص خدا حافظی کرد و رفت. معنی نگاه اش را نگرفتم. این بار با قیافه ای متعجب سمت خانه راه افتادم و کلی به این قضیه فکر کردم. با خودم می گفتم یعنی ممکن است او هم دل اش پیش دل من گیر کرده باشد؟ یعنی روح تنهای ام را از پس هیکل لاغر و نحیف ام شناخته؟ یعنی توانسته معنی نگاه های ام را از پشت عینک دسته سیاه ام درک کند؟ یعنی شخصیت من جذاب اش کرده؟ یعنی او هم تنه است؟ پس آن پسر جوانی که آن روز با هم دیدم شان چه؟ مگر نامزد نیستند؟ یعنی با آن پسر مشکل دارد؟ یا شاید هم اصلاً آن پسر برادرش بوده؟ هر چه بیش تر فکر می کردم کمتر به نتیجه می رسیدم.

به خانه که رسیدم رفتم توی اتاق شلوغ و درهم و برهم ام. زیپ کوله ام را باز کردم و کتاب و جزوه های ام را در آوردم. چشم ام به همان کتاب افتاد که به او قرض داده بودم. کتاب را بو کردم. یا اشتباه می کردم یا توهم برآم داشته بود ولی حس می کردم کتاب عطرش را می دهد. کتاب را باز کردم و ورق زدم. رسیدم به همان صفحه ای که در آن شعر را نوشته بودم. با دست خط زیبای اش کنار شعر نوشته بود: «نگاه پر از شرمات را دوست دارم...»

فکر می کردم. حال و روزم مثل یک موج سینوسی بود. لحظه ای جنبه ی مثبت قضیه را در نظر می گرفتم و سر حال بودم و دقیقه ی بعد به خاطر در نظر گرفتن سمت منفی ماجرا، افسرده و دل گرفته. خلاصه گذشت تا رسیدیم به جلسه ی بعد. با قیافه ی درب و داغان سر کلاس رفتم. به جز موهای ام که همیشه ی خدا نامرتب بود و ریش هایی که بلند بودند، این بار به لباس پوشیدن ام هم توجه زیادی نکردم. قبل از کلاس، دیدم اش. از ماشین سیاه رنگی پیاده شد که راننده اش پسر جوانی بود. موقع خدا حافظی کردن هم با آن پسر بگو بخند داشت. به هم ریختم. بدجور هم به هم ریختم. بعد از مدت ها دلم برای کسی می تپید و حالا از شانس گم ام، طرف نامزد داشت. سمت ام آمد. مودبانه سلام کرد و باز هم به خاطر درخواست اش معذرت خواست. از شانس بد من یا هر چیز دیگر، آن روز از همیشه خوشگل تر شده بود. لباس های اش یک دست سفید بودند و با آن زیبایی ذاتی اش، یک جوهره ای شبیه فرشته ها شده بود. حال و حوصله نداشت. کتاب را که دادم اش گفت که انگار حال تان خوب نیست. من هم یک بهانه ی مزخرف آوردم و سریع رفتم سمت کلاس. باز هم باید کنار دست اش می نشستم و با وجود این که داشتم هوای اش را نفس می کشیدم و عطرش را می بلعیدم، این بار مثل مادر مرده ها بودم و سرم زیر بود. حواسم بود که دو سه باری زیر چشمی نگاهم کرد و حتماً حال دمغ ام را فهمید.

آن روز تک تک لحظات کلاس برای ام عذاب بودند. خدا خدا می کردم تا کلاس تمام بشود و بروم یک گوشه ای بنشینم و به عالم زارم برسم. کلاس که تمام شد سریع زدم بیرون. آن قدر سریع، که فرصت خدا حافظی کردن را هم نداشته باشد. رفتم و توی پارک نزدیک به دانشگاه مان نشستم. تا جایی که می شد سیگار کشیدم و ژست غم گرفتم. با وجود این که دل ام بدجور از دست اش گرفته بود، دیدم هیچ تقصیری ندارد. حتی خودم هم تقصیری نداشت. قبل از این که من عاشق اش بشوم یک نفر دیگر آمده و از من پیش دستی کرده. حالا که نمی شد کاری اش کرد سعی کردم منطقی با قضیه برخورد کنم و فکرش را از سرم بپرانم. آن شب به تنها رفیقم زنگ زدم و آمد و رفتم توی شهر چرخی زدیم و تا صبح فیلم دیدیم. فردا حال ام بهتر بود اما هر وقت یاد صورت زیبا و چشم های عسلی اش می افتادم، داغ دل ام تازه می شد. با خودم خیال می کردم که روزی دستش را می گیرم و ولی عصر را از چهار راه تا خود تجریش پیاده می روم. برای اش تعریف می کنم که بدون تو چه قدر تنهایی کشیده ام. چه قدر روزهای سگی را گذرانده ام و بعد کم کم بحث را جوری می چرخانم که او متکلم الوحده بشود و من فقط بشنوم.

مجله رنگارنگ هدیه ارزشمند تجار و کسبه به فارسی زبانان

مجله رنگارنگ را صاحبان آگهی خریداری کرده اند و به شما کادو می دهند

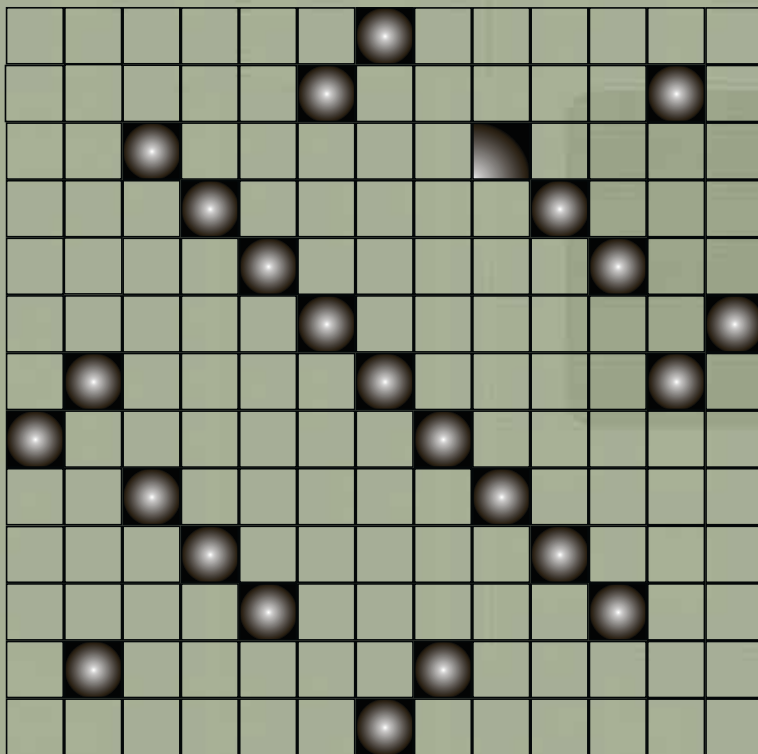
مجله نوروزی رنگارنگ در بالاترین تیراژ تاریخ مطبوعات در خارج از کشور منتشر شد و در سراسر اروپا در دسترس فارسی زبانان قرار گرفت و با استقبالی حیرت آور و روبرو شد که صد البته هیأت اجرایی مجله را خیلی خوشحال نکرد چون اعتقاد داریم مجانی بودن معیار و ملاک سنجش استقبال واقعی نیست ولی چون در آشفته بازار این روزها که همه چیز درهم و بی هویت شده باید حضوری موثر و پررنگ داشت مجله رنگارنگ را در واقع صاحبان کسب و کار و تجارت پیش خرید کرده اند و آن را به عنوان هدیه به مشتریان فارسی زبان خود کادو می دهند و امیدوار هستیم هموطنان عزیزمان هم قدر و ارزش این سخاوت صاحبان کسب و کار را ارج بدهند و با حمایت و پشتیبانی بیشتر از کسبه و تجار ایرانی باعث تداوم و تقویت کسب و کار آنان شوند.

قابل توجه تجار و کسبه در سراسر اروپا :

چنانچه مایل به دریافت مجله رنگارنگ هستید لطفاً با دفتر مرکزی لندن تماس حاصل نمایید

020 8731 9333

۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



::افقی:

۱- چادر کشتی - شرط بستن ۲- مخزن کالا - کالبد ۳-

ثروتمند - از سنگهای قیمتی - عدد منفی ۴- نوعی یقه

- زد و بند - درون دهان ۵- ضمیر جمع - ساحل دریا

- جانوری با پوست قیمتی ۶- پی در پی - شهری در

هندوستان ۷- طرد و دفع - رهبر سیاسی ۸- تخت و

سریر - از ورزشهای رزمی ۹- سوار کار - وطن ما - ابر

غلیظ ۱۰- موجود افسانه ای - گیاهی خودرو - ماشین

ارتشی قدیم ۱۱- گندم - برادر کمبوجیه - پایدار ۱۲-

شتر مرغ امریکائی - تاج و دیهیم ۱۳- غرغر کردن - از

هنرهای زیبای ترسیمی

:: عمودی :

۱- لوز - تنگه ای در دریای سیاه ۲- ساکت - مجانی ۳- دوا - لباس کشفاف

- چوب خوشبو ۴- ساختمان - ستارگان - زشتی ۵- الفبانی ابادانی - سرود

و نغمه - سلام ۶- متکا - از پادشاهان اشکانی ۷- مرد خداشناس - اکسیر ۸-

اثر شاتوبریان فرانسوی - شهری در قبرس ۹- امیدوار - راه کج - سست و بی

حس ۱۰- کوهی در امریکای جنوبی - توسری خور چکش - رغبت ۱۱- سر به

انگلیسی - فرمانروائی - مسابقه اتومبیل رانی ۱۲- نمک شناس - اشاره تاکید

به نزدیک ۱۳- رفراندوم - خیمه بزرگ صحرائی

::افقی:

۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱- از شهرهای افغانستان - محکم و پابرجا - کرباس رنگین ۲- بین

پیچ و مهره - صفت تفصیلی - پدر ۳- نام پسرانه - صاحب اثر خانه

ای در غبار و مه ۴- گوسفند یکساله - پایان ۵- آشکار شده - دانه

هر گیاه را گویند ۶- تقویت رادیویی - آب خاص و پاکیزه - امر

به ماندن ۷- توبه کننده - شقی صحرای کربلا - مراجعه کردن

۸- صیاد و شکارچی - باخاک وضو گرفتن - دوستی ۹- بتی که به

صورت زن ساخته شده باشد - بنیانگذاری ۱۰- مجسمه - پیشرو ۱۱-

خالق دمیان - باوقار ۱۲- سوا - تسمه چرمی - هزارها ۱۳- روزگار

- سرگشته - پیشوا .

:: عمودی :

۱- قوم آتپلا - از دین برگشته - شب زنده داری ۲- اندیشه - هنگامه و غوغا

- دیوار چوبی راه راه ۳- مرد خودپسند - از قهرمانان شاهنامه - هلاک

کردن ۴- خرده چوب نجاری - یکرنگ و یکدل ۵- پنیر مایه - کافی ۶-

اصلاح عکس - آش سستی - آلوده اش مصیبتی است ۷- از حروف الفبای

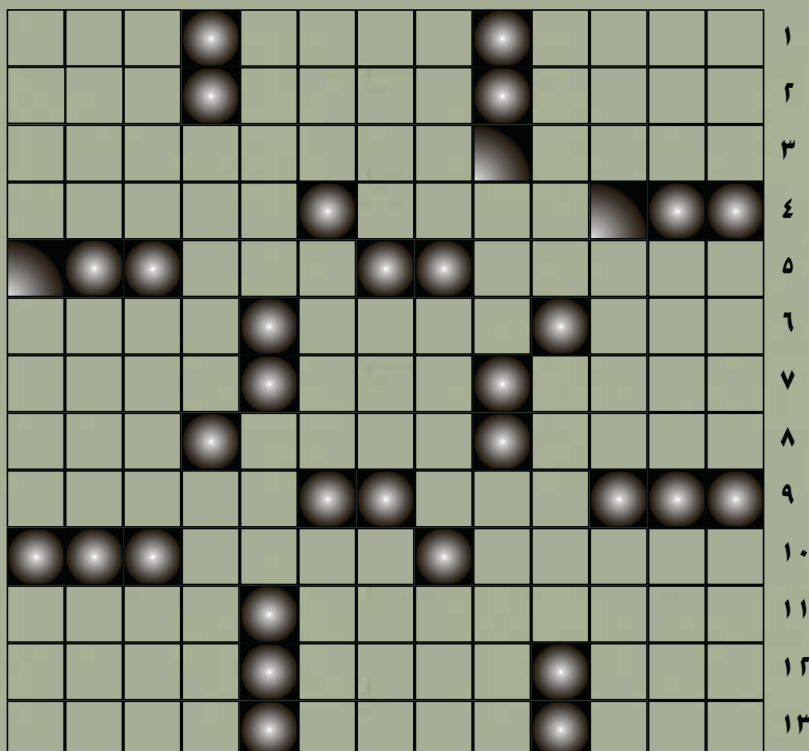
فارسی - از ماه های قمری - رام شده ۹- متبسم - روش ۱۰- زحمت کش

- گذران زندگی ۱۱- اندام - قوم آفتاب پرست - سوسک حمام ۱۲- علف

مخصوص چهارپایان که از درو غلات به دست می آید - شایسته تر - فرش

و بساط زیبا ۱۳- سعی کننده - چرت و ابتدای خواب - واحد شمارش

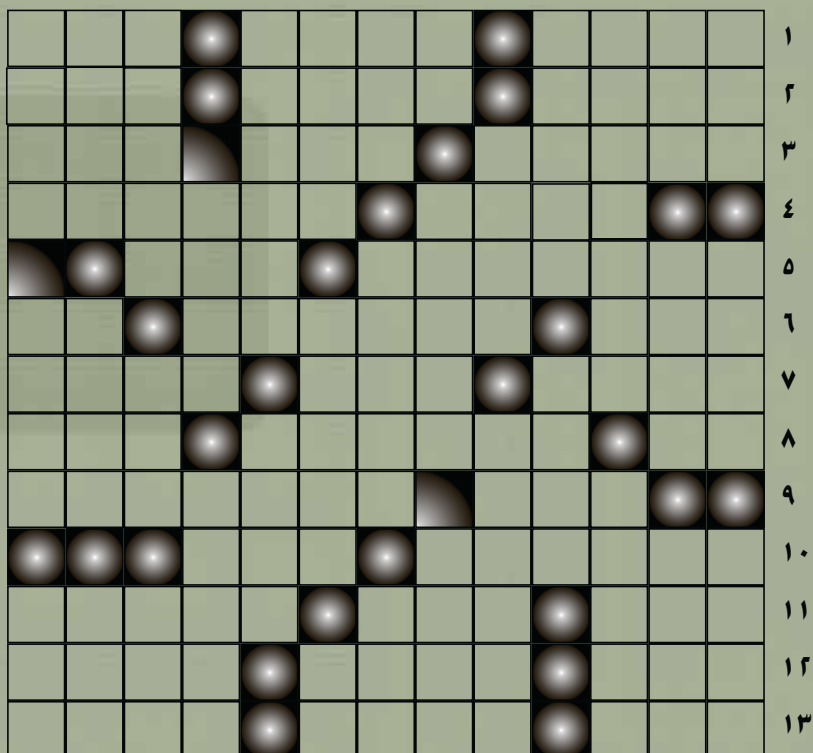
انسان .





:: عمودی :

- ۱- قطره / بالای کوه / نفیس
- ۲- چین و چروک پوست / توان و نیرو / تابناک
- ۳- سربیزر / ستاره / فن کشتی
- ۴- مترسک / خانه زنبور عسل
- ۵- تارم / نزدیک تهران
- ۶- برهنه / دشت وسیع / زشت و ناپسند
- ۷- سوپ روسی / خباز / عقیده
- ۸- ترشی آزمایشگاهی / نمایندگی /
- استان زبارتی
- ۹- بلندی هایش اثری از بروننه است /
- کاروانسرا
- ۱۰- قسمتی از دستگاه گوارش / ابزار
- ۱۱- حیوان عظیم الجثه / قرض و بدهی / رمز
- ۱۲- دست آموز / اتکا کننده / حرف استثناء
- ۱۳- الهه زیبایی / حالا / کفش ستور .



:: افقی :

- ۱- غالب و مستولی / ساز قدیمی / گود و مقعر
- ۲- بسیار حمله کننده / عابد / گرو
- ۳- وزیر فرعون / آفتاب / نای
- ۴- خالص / دگرگون
- ۵- بین حلقوم و معده پرنده / روپوش زین
- ۶- درخت همیشه سبز / حریف / به اندازه
- ۷- پارچه روپوشی / میدانی در تهران / خوش اندام
- ۸- بیماری / دارای سر و وضع مرتب / پژواک صدا
- ۹- گیاه سرشویی / سفیده تخم مرغ
- ۱۰- بسیار / بی مو
- ۱۱- ابتدا و آغاز / حيله / پرواز
- ۱۲- آجر خام / زین و برگ / درخشان
- ۱۳- خودروی فرانسوی / خوابیده / شوخ

به آنان که دوستشان دارید و می خواهید همیشه با یاد شما باشند مجله رنگارنگ را هدیه کنید

فرم اشتراک

نام و نام فامیل

آدرس کامل

میزان حق اشتراک : در انگلستان یک ساله ۴۰ پوند در اروپا یک ساله ۶۰ یورو در امریکا یک ساله ۱۰۰ دلار
لطفا چک خود را به نام M.Sarbi صادر نمایید

M. Sarabi P.O.Box 2821 LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

Fax: 020 7624 1306

Email: rangarang_London@hotmail.com



التماس شمارا زیر سوال
خواهد برد و جز خواری چیزی به
همراه ندارد. فردی می خواهد تا شما را از
تصمیمی که داری منصرف کند. سعی کنید به
نصیحت هایش گوش کنید اما در آخر خود تصمیم گیری
کنید. تلاش های شما برای خانواده ثمر زیادی داشته
است. اگر مقداری از لجبازی هایت کم کنی زیبایی
های زیادی را جلوی دیدگانت خواهی دید. همه چیز
رو به راه خواهد شد. یک تماس تلفنی شما را خوشحال
خواهد کرد و روحی تازه به شما می دهد. برخی از
تخیلات زاینده غرور است. هر چیزی اندازه ای دارد.
سعی کنید این نکات منفی
را از خود دور کنید.



فروردین



همیشه مثبت اندیش باشید
وسعی کنید کمتر به گذشته متمرکز
شوید چرا که به عقب بگرستن معمولاً مرور
خاطرات تلخ را به همراه خواهد داشت. روزهای
سختی را می گذرانید که استرس های زیادی را به شما
منتقل کرده است. اگر با نامل برخورد کنید از تنگنا
خارج می شوید. مدتی است از دوست عزیزی رنجیده
اید بهتر است گذشته را فراموش کنید هر چند
که خودت هم در به وجود آمدن سوء تفاهمات
مقصر بودید اما همیشه شیرینی که در گذشت
هست در انتقام نیست. روزهای شیرینی را در
هفته آینده پیش رو دارید اما مواظب باش با یک اشتباه
آنرا برای خودو اطرافیان تلخ کنید.



خرداد



همواره در زندگی به آنچه که
دارید افتخار کنید و در فکر این نباشید
که فلانی چه داره که شما ندارید.
به این فکر کنید که چگونه در راه رسیدن به هدفان
کام بردارید.
مشکلات زیادی را پشت سر گذاشته اید و همچنان با
آنها دست و پنجه نرم می کنید اما به زودی مشکلاتان
حل خواهد شد و آسوده می شوید.
دوستی به سراغتان خواهد آمد و خبرهای خوشی را
برایتان خواهد آورد. سعی کنید از توانایی اطرافیان
برای پیشبرد اهدافتان بهره بگیرید.



مرداد



مدتی است که خود را حسایی
درگیر مشکلات اجتماعی کردید.
مقداری هم اگر به اوضاع روحی و روانیت رسیدگی
کنید. بد نیست چرا که وقتی روح و جسم خسته باشد هیچ
یک از مشکلات حتی ذره ای حل نخواهد شد. امیدوار
باشید زیرا با تلاشی که می کنید خوشبختی نزدیک است.
با دیگران مشورت کنید تا به هدفان برسید. قلب مهربانی
دارید. در شادی هایتان نیازمندان را فراموش نکنید.
هدیه ای بسیار عالی از یک دوست قدیمی دریافت می
کنید. سعی کنید درست از آن استفاده کنید.



اردیبهشت



در راه رسیدن به خوشبختی عجله
نکنید و در راه راستی و درستی قدم بردارید
تا خوشبختی پاداشتان باشد. در هفته های آینده
یک سفر در پیش دارید که اتفاقات خوشایندی را
تجربه می کنید.
از برخورد و معاشرت با دوستان خود داری نکنید.
پاداشی دریافت خواهید کرد که پاسخ به زحماتی که
کشیدید می باشد
از ابراز محبت به دوستان غفلت نورزید که به زبان
آوردن احساسات عشق را دو چندان می کند.
صبور باشید و همیشه در برابر مشکلات چون کوه
استوار.



تیر



از کنار آنچه که به قلب تان نزدیک است
ساده نگذرید زیرا بدون آنها زندگی معنا و
مفهوم خود را از دست می دهد
عشق را دریابید... می توان آنرا در دستان
بهار پیدا کرد و یا در تگاهی و یا درون یک
سکوت سنگین آنرا یافت.
از تجربیات دیگران استفاده کنید تا مشکلاتی
را که سر راه دارید کنار بزنید. از فکری که
مدتهاست شما را وسوسه
می کند دست بردارید چون موجب
پشیمانی خواهد شد.

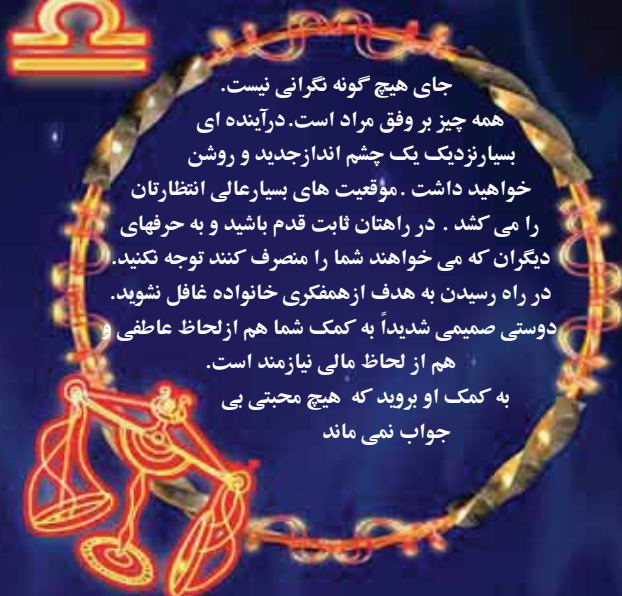


شهریور



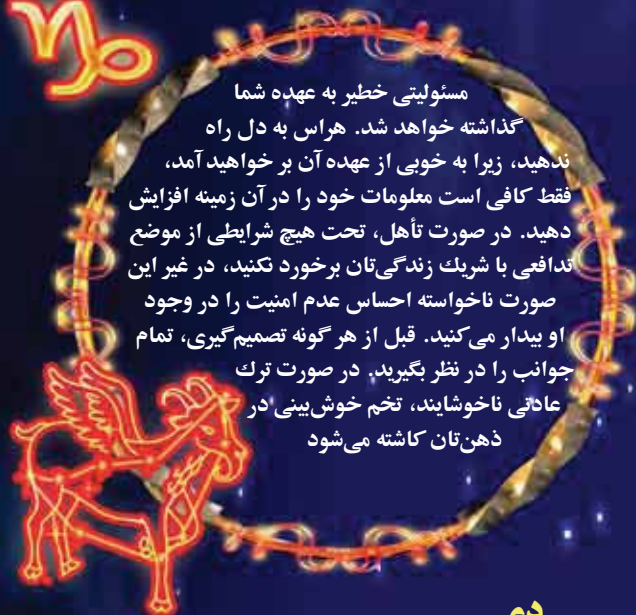
به موفقیت های خوبی
دست پیدا کردید . به تلاشتان
ادامه بدهید تا این موفقیت ها بیشتر بشود .
از کوچکترین اتفاق در زندگی نهایت استفاده رو
ببرید . یک پیشنهاد کاری و تجاری درپیش رو دارید
تمام جنبه های ضروریان آن را در نظر بگیرید و
بعد تصمیم بگیرید . یک اشتباه ورق رو بر علیه شما
بر خواهد گرداند و در این صورت دیگر شیمانی
سودی نخواهد داشت . در هفته آینده یک معامله
خیلی شیرین درپیش رو داری که با خود بکن
زیادی را به زندگیتان
خواهد آورد

آبان



جای هیچ گونه نگرانی نیست .
همه چیز بر وفق مراد است . در آینده ای
بسیار نزدیک یک چشم انداز جدید و روشن
خواهید داشت . موفقیت های بسیار عالی انتظارتان
را می کشد . در راهتان ثابت قدم باشید و به حرفهای
دیگران که می خواهند شما را منحرف کنند توجه نکنید .
در راه رسیدن به هدف از همفکری خانواده غافل نشوید .
دوستی صمیمی شدیداً به کمک شما هم از لحاظ عاطفی و
هم از لحاظ مالی نیازمند است .
به کمک او بروید که هیچ محبتی بی
جواب نمی ماند

مهر



مسئولیتی خطر به عهده شما
گذاشته خواهد شد . هراس به دل راه
ندهید ، زیرا به خوبی از عهده آن بر خواهید آمد ،
فقط کافی است معلومات خود را در آن زمینه افزایش
دهید . در صورت تأهل ، تحت هیچ شرایطی از موضع
تدافعی با شریک زندگی تان برخورد نکنید ، در غیر این
صورت ناخواسته احساس عدم امنیت را در وجود
او بیدار می کنید . قبل از هر گونه تصمیم گیری ، تمام
جوانب را در نظر بگیرید . در صورت ترک
عادت های ناخوشایند ، تخم خوش بینی در
ذهن تان کاشته می شود

دی



یکنواختی کارها و برنامه های
شمارا خسته و کسل کرده . در زمینه
عشق دچار وسواس شدی .. با ملایمت و
محبت بیشتری به موقعیت اطرافتان دقیق شوید .
در روزهای آینده ملاقاتی دارید و خبری دریافت می
کنید که انتظارش را نداشتید . روزهای سرنوشت سازی
درپیش رو دارید . بهتر است در رابطه و رفتار تان با دیگران
تجدید نظر کنید چون ناخواسته دیگران را دچار رنجش
کردید و این بخاطر افسردگی و تنهایی
شما است که باید در فکر حل آن باشید
. پیامیزد که به خاطر امروز زندگی
کنید نه گذشته و خاطرات .

آذر



امیدوار زندگی کنید . دلسردی
سم مهلکی است . تلاش و کوشش
هایتان اثر مثبتی در زندگیتان خواهد داشت .
موفقیت شما حتمی است . ستاره طالع تان
درخشان است . همای سعادت افسانه نیست . او بر
شانه شما خواهد نشست و شما آن را حس خواهید
کرد . یک سفر که از مدت ها پیش در انتظار آن بودید
و از لحاظ روحی و معنوی برایت بسیار مفید و
جذاب است . با تصمیمی درست و معقول
به این زیباترین اتفاق زندگی پاسخ دهید
زندگی را شیرین و زیبا ببینید تا با شما
زیبا باشد

اسفند



اوضاع طبق برنامه ریزی تان
پیش میره . نگران نباشید . خانواده تان
را دریابید . زندگی صحنه ایست که هر کس نقشی
بازی می کند و میرود . به نظر میرسد نسبت به
خانواده توجه آنچنانی ندارید . شاید خسته اید .
مرکز کار و مشغولیات خانه را از کارهای اداری
جدا کنید .
به سفر درپیش رو دارید
که قشنگترین روزهای
زندگیتان را در این سفر
خواهید داشت . آرامش
را به خانواده برگردانید

بهمن

سفره خود را با محصولات ماهان رنگین کنید



Tel: 020 8963 0012
Fax: 020 8963 0090

www.mahanfoods.com

برای اولین بار سبزیجات منجمد



سبزی کوکو
Sabzi Kookoo

سبزی قرمه
Gormeh Sabzi

شوید باقالی
Dill &
Broad Beans

بادمجان سرخ شده
Fried
Aubergine

سبزی پلو
Sabzi polo



190 Acton lane,
London NW10 7NH
England

تلویزیون جهانی رنگارنگ لندن از ۱۵ ماه ژوئن در سراسر جهان



۵- هادی خرسندی طنز نویس پرآوازه کشورمان با گلچینی از برنامه هایش

برنامه‌های تلویزیون جهانی رنگارنگ از ۱۵ ماه ژوئن آغاز گردیده و شامل برنامه‌هایی بشرح ذیل میباشد



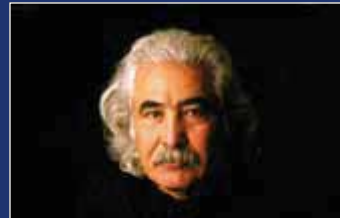
۱- هفت شهر عشق در تبعید با چهره‌ی محبوب و ماندگار دنیای صدا فخری نیکزاد و گروه هنرمندان موسیقی



۲- از هر دری سخنی با حضور پرویز صیاد هنرمند اسطوره ای ایران



۶- ورزش از گاهی دیگر با حضور حسین خونساری روزنامه نگار و کارشناس سرشناس ورزش ایران



۳- زمزمه های یک شب سی ساله ، ایرج جنتی عطایی بزرگ ترانه شرای ایران در دیداری تازه

۷- سکوی پرتاب برنامه‌ای جذاب و دیدنی در معرفی چهره‌های تازه و مستعد در خوانندگی، بازیگری و مد.

۸- پرده ها فرو می افتد ارائه کارنامه سیاه مزدوران و پادوهای رژیم در خارج از کشور و افشای چهره‌های رسوا با حضور محمود سرابی



۴- شهر آفتاب با حضور ستار لقای روزنامه نگار و نویسنده سرشناس

تصویری به منازل میلیون‌ها ایرانی می‌آید تا صدای هویت ملی و میهنی در غربت باشد.

تلویزیون مستقل و ملی رنگارنگ به همراه یارانش همچون همیشه برای آزادی و رهایی کشورشان تلاش می‌کنند و برنامه‌هایی بر محور اولویت شرایط فعلی ایران ارائه خواهند کرد.

تلویزیون جهانی رنگارنگ را می‌توانید به راحتی در منزل یا محل کار خود از طریق اینترنت نظاره‌گر باشید.

سایت اینترنتی تلویزیون رنگارنگ www.rangarang.co.uk تماشا کنید.

تلویزیون جهانی رنگارنگ با سابقه ۲۰ ساله اولین کانال تلویزیونی در اروپا و حضور چهره‌های ماندگار و سرشناس ایرانیان همچون فخری نیکزاد، هادی خرسندی، پرویز صیاد، ایرج جنتی عطایی، ستار لقای و... و اکنون تولدی دیگر با یاران پرآوازه دنیای هنر، ادب و فرهنگ و ورزش ایران

تلویزیون جهانی رنگارنگ را می‌توانید از طریق اینترنت و تلویزیون جهانی پارس نظاره‌گر باشید.

محمود سرابی مدیر و بنیانگذار تلویزیون و مجله رنگارنگ این بار با پشوانه ۲۰ ساله و آرشو ارزشمند

برنامه های تلویزیون رنگارنگ در سایت Youtube و آدرس TVRANGARANG تماشا کنید

تلویزیون جهانی رنگارنگ لندن

رنگارنگ با حضور چهره‌های سرشناس و آگاه و صاحب سبک، نامهایی که اعتبار دنیای شعر و ترانه و غایش و رقص در تاریخ معاصر ایران هستند.

آیا دارای صدای خوبی هستید و می‌خواهید خواننده شوید؟

آیا دارای استعداد و هنر بازیگری هستید؟

آیا تسلط در صحنه و شیوه بیان مناسب برای مجری‌گری و برنامه های تصویری را دارید؟

آیا آمادگی و اعتماد به نفس در اجرای برنامه‌های هنری و رقصندگی را در خود سراغ دارید؟

چنانچه در موارد بالا آمادگی لازم را در خود سراغ دارید، می‌توانید با دفتر هنری رنگارنگ تماس حاصل نمائید

۰۲۰ ۸۷۳۱۹۳۳۳

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بارتن نتوانم



